دولت مستقل

نیمروزیان

افغانستان

(تاریخ اجتماعی- اقتصادی)

مؤلف:

شاه محمود «محمود»

به اهتمام:

غلام سعید مخلص و مصطفی خلیل

۱۹۹۷

دولت مستقل

نیمروزیـــان

افغانســتان

(تاریخ اجتماعی - اقتصادی)

مؤلف :

شاه محمود محمود

به اهتمام :

غلام سعید حلمی و مصطفی خلیل

۱۳۷۶

مشخصات کتاب:

نـام کتاب: دولت مستقل نیمروزیان افغانستان

نـویسنـده:شاه محمود «محمود»

کمپـوزر: نورالله «سلام»

تـــیراژ: یکهزارجلد

فهرست مطالب

صفحات

فهرست مطالب

صفحات

تـــقريـــظ

پروفـیسر شـاه محمود محمود وقت و زمان مناسبی را برای ارائهء موضوع مورد نظرش انتخاب کرده است. خوبست درک بهتری دست آوریم از زمین و زمانی که وی در محراق توجه قرار داده است، تا چشم انداز وسیعتری داشته باشیم به حوادث پر هرج و مرجی که اینک در برابر دیدگان ما از هالهء اسرار بیرون میآیند.

پس از آنکه ارکان قدرت اعراب عباسی از هم فرو پاشید، ملتهایی که در شعاع مرکز میزیستند، به تشکیل سلسله های مستقل خویش مبادرت ورزیدند. یکی ازین سلسله ها، دودمان صفاریه بود که در سال ۸۶۷ میلادی توسط یعقوب بن لیث تهدابگذاری شد. یعقوب مؤسس سلسلهء صفاریان قبلاً یك مسگر و یك مزدور جنگی بود. یعقوب بن لیث صفار از مرکز خویش در نیمروز براه افتاده و پیام اسلام راستین را به بست، قندهار، غزنی، کابل، بامیان و هرات برد. همین یعقوب بود که در سال ۸۷۱ میلادی به سطیرهء هندوشاهی در کابل، خاتمه بخشید. داستان وی با قصه هایی آغاز می یابد که درینجا بازگو میشوند.

رازی که این کار را به اثری بیبدیل و بینظیر مبدل گردانیده است، در منطقهء مورد تحقیق و مطالعه نهفته است. نیمروز مدتهای مدیدی در هاله ای از فراموشی و بی توجهی قرار داشت. اینکه مؤلف، نیمروز- این گوشهء دور افتاده، بیابانهایی پهناوری که زمانی توسط جغرافیدانان قرون وسطی«باغ آسیا» نام گرفته بود- را در کانون توجه خود قرار میدهد، اقدامیست شایسته و بجا.

ازین اثر در مورد جغرافیه و مردم نیمروز، زندگانی اقتصادی- اجتماعی آنان، منجمله مؤسسات و نهادهای تعلیمی و آموزشی و ترقیات و ارمغانهای فرهنگی شان چیزهایی میآموزیم. مهمترین جنبهء

اثر اینست که ما با رهبران وقت اشنایی و معرفت حاصل کرده و از مناسبات آنان با همسایگانشان- خلفاء عباسی بغداد، آل سامان بخارا، غزنویان بزرگ، دودمان سلجوق ماوراء النهر، غوریان سلسله جبال مرکزی افغانستان، و خوارزمشاهیان هرات مطلع میشویم که تحت استیلاء چنگیز قرار گرفتند. کار نامهء چنگیز پایانبخش این داستانست. در آنزمان نیز، همچون امروز، ساحه ایکه اینك افغانستان نامیده میشود، محوری بود که حوادث خطیر و مهم دور آن میچرخید.

از پروفیسر محمود پرسش بعمل آمد که چه چیزی ویرا بر آن داشت که دست به تحقیق در رابطه با این منطقه زده و به بازگویی حماسهء نسبةً ناسروده‌ء نیمروز مبادرت ورزد. پاسخش این بود که اثر ماندگار جوزجانی-طبقات ناصری- منبع الهام وی بوده است. براستی که جوزجانی یکی از پر جاذبه ترین وقایعنگاران برای تمام اعصار و ادوار بشمار میرود.

به استاد محمود باید تهنیت گفت که:

- پـــا بـــر جاپای جوزجانی گذاشته است.

- طرفه بصارت و فراستی برایما تدرك میکند؛ بصارت و فراستی که این توانـــایی را بمـــا ارزانی میدارد که آینده و آتیـــه را با آگاهی و بینش بیشتری، بـه انتظار نشینیم.

نانسی هچ دوپری،

رئیسه" انجمن حفظ میراث فرهنگی افغانستان"

پشاور ۳- سنبله -۱۳۷۷

(ترجمهء حامد)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه :

نیمروز- سیستان یا سکاستین ولایتی است درجنوب غرب کشور ما که تاریخ درخشان گذشته داشته است. سیستان که منابع قدیم عرب آنرا (سجستان) نامیده اند نام جلگه وسیع و حاصلخیزی است که در اطراف دریاچه هامون موقعیت دارد. در قرون وسطی سیستان را نیمروز نامیده اند که معنی سر زمین جنوب رامیدهد. بهمین مناسبات ملوك این جا را نیمروزیان گفتندی.

این ولایت بعد از ظهور اسلام از مناطق مهم به شمار میرفت و حکومت خلفا توجه بیشتر به این ناحیه داشتند. زیرا نیمروز ولایتی بود که قمست بیشتر خراج را می پرداخت. و از نگاه اقتصادی در تقویه حکومت خلفا نقش عمده داشت. از جانبی دیگر گروه خوارج که در پهلوی دیگر گروه های خارجی پر جمعیت تر بودند نیز درین ناحیه به سر می بردند.

اما در قرن سوم هجری= نهم میلادی دولت وسیع و مستقل در سیتسان بوجود آمد و استقلال خود را اعلان نمود. یعقوب لیث که بنیان گذار این دولت بود به جانب شرق پیش رفت و تا کابل و مرز هند جلو راند. و از طرف غرب تا نزدیکی ها بغداد رسید.

بعداً نوبت به عمر ولیث رسید وخلیفه عباسی حکمرانی سیستان، خراسان، فارس را به او داد. از آنجا که دولت صفاریان ساخته فاتحان نظامی بود با شکست و اسارت عمر و از هم پاشید. و در سالهای آغاز قرن چهارم هجری= دهم میلادی دولت نیمروزیان که از

بقایای صفاریان بود در آنجا بوجود آمد.

تحقیقات دامنه دار راجع به دولت صفاریان صورت گرفته است اما کمتر توجه دانشمندان به دولت مستقل نیمرویان که در حدود ششصد سال در سیستان حکمروایی داشتند، شده است. و آنهم تاریخ اجتماعی و اقتصادی آن.

لذاء نویسنده با درنظراشت نکته فوق به همکاری و رهنمایی دانشمند محترم پوهاند میرحسین شاه مصمم گردید تا گوشهء از تاریخ اجتماعی- اقتصادی این دوره را، روشن بسازد لذاء تلاش مؤلف تحقیق دست داشته را ایجاد کرد. که راجع به تاریخ دولت مستقل نیمروزیان میباشد.

حکمروایی ۶۰۰ ساله آنها نشان میدهد که آنان نماینده منافع ملی و آ رمانهای مردم سیستان بودند. که خود از همان مردم برخاسته بودند. در غیر آن صورت مشکل است بتوان دوام و بقای آنها را در برابر تغلبات پیاپی دول همسایه بر سیستان توجیه کرد.

خلف بن احمد که یکی از امرای نیمروزی است درحمایت از شعراء و دانشمندان به سخاوت مشهور است. و در سال (۳۹۳هـ =۱۰۰۳م) سلطان محمود بر سیستان تاخت و آنجا را ضمیمه دولت خویش ساخت با وجود این نیمروزیان باز روی کار آمدند و در جنگهای که در سالهای اول قرن پنجم هجری= یازدهم میلادی بین غزنویان و سلجوقیان درگرفت به استحکام موقعیت خویش پرداختند و ابتداء به عنوان دست نشانده گان سلاجقه و سپس سلاطین غور به حکومت شان ادامه دادند.

حملات چنگیز و تیمورلنگ که برای این ناحیه مصیبت بار بود

با آنهم تا اواخر قرن نهم هجری- پانزدهم میلادی به حکمروایی پرداختند.

درین رساله دولت نیمروزیان بعدا از شکست و اسارت عمر و لیث (۲۸۸هـ =۸۷۹م) تا حمله چنگیز (۶۱۸هـ = ۱۲۲۱م) بررسی شده است.

درین دوره چهارونیم قرنه نیمروزیان با فراز و نشیبهای سیاسی روبرو بودند دولت های غزنوی، سامانی، سلاجقه و غوری هریك دست نشانده گان درین جا داشتند.

درین دوره موجودیت مناسبات قرون وسطائی ادامه داشت. با وجود متمرکز بودن این دولت قلمرو به اقطاع زمین داران، درباریان و افسران مقتدر محلی منقسم گردیده بود.

تحقیق دست داشته مشتمل بر شش فصل ذیل است:

فصل اول - جغرافیای تاریخی نیمروزیان و مختصری از گذشته تاریخی.

فصل دوم - وضع سیاسی نیمروزیان.

فصل سوم - وضع اجتماعی نیمروزیان.

فصل چهارم - وضع اقتصادی نیمروزیان.

فصل پنجم - روابط امرای نیمروزیان.

فصل ششم - علوم و فرهنگ نیمروزیان.

درین اثر بیشتر توجه به تاریخ اجتماعی و اقتصادی نیمروزیان مبذول گردید تا تاریخ سیاسی و سلاطین با آنهم فصل دوم به اوضاع سیاسی آن ناحیه اختصاص یافته است.

درین جا وظیفه خود میدانم تا از دانشمند محترم کاندید اکادمیسین پوهاند میرحسین شاه آمر دیپارتمنت تاریخ عمومی همان

وقت و استاد رهنما که مرا کمک و معاونت نموده و مشوقم درین زمینه بوده است و کتب نادر و متون را غرض استفاده در اختیارم گذاشته و ضمناء مطالعه و ارزیابی این اثر را بر خود هموار نموده اند اظهار سپاس بی پایان نمایم.

در اخیر مؤلف از دانشمند محترم خانم نانسی دوپری با وجود مصروفیت های زیادی که داشتنند مقدمه ای بر این اثر نگاشته، اظهار سپاس و قدردانی می نماید.

شاه محمود (محمود)

کابل جدی ۱۳۶۵ جنوری ۱۹۸۷

بررسی منابع تحقیقی ملوک نیمروز:

منابع و مأخذ جغرافیای و تاریخی نیمروز متعدد میباشد. که با استفاده از آثارو نوشته های متقدمان، میتوان تاریخ اجتماعی - اقتصادی نیمروزیان افغانستان را تهیه کرد.

چنین بررسی بدون از دسته بندی و تصنیف ممکن نیست منابع تحقیق ملوك نیمروز را ارزیابی کرد. لذا برای شناخت بهتر هر کدام بایست نخست متون و کتب جغرافیایی، ثانیاء متون و کتب تاریخی، ثالثاء کتب و مقالات معاصر مختصراً ارزیابی گردد.

۱- متون و کتب جغرافیایی :

متون جغرافیایی مرجع اصلی برای نگارش جغرافیایی تاریخی موقعیت و سرزمین نیمروزیان به شمار میرود. این متون بر علاوه از وصف نواحی و مناطق نیمروزیان، حاوی مطالبی در باره وضع اجتماعی و اقتصادی آن جا نیز می باشد.

مسالك و الممالك اثر ارزنده جغرافیایی است که بواسطه ابواسحق ابراهیم بن محمد الاصطخری در حدود سال (۳۲۲هـ =۹۳۳م) تألیف شده است این اثر ما را راجع به راهها و فاصله های مناطق همجوار سیستان آشنا می سازد. و نقشه سیستان و مناطق اطراف آن در این اثر وجود دارد. که میتوان راجع به نام مناطق سیستان معلومات حاصل کرد.

ابن حوقل اثری را بنام صورت الارض تألیف نمود که نوعی از کتاب مسالك و الممالك است. ازین اثر جهت تهیه جغرافیای تاریخی نیمروز و راههای تجارتی سیستان استفاده زیادی صورت گرفته

است.

از جمله کتاب جغرافیایی حدود العالم من المشرق و المغرب است که به زبان دری تألیف شده است استفاده از حدود العالم در شناخت موقعیت سیستان نیمروز و مناطق مجاور و پیداوار اقتصادی آن یاری می رساند.

تقویم البلدان اثری جغرافیایی است که ابوالفدا عمادالدین اسمعیل درحدود (۷۲۱هـ = ۱۳۲۱م) آنرا تألیف نمود. اثرمذکور در پهلوی اینکه یك متن جغرافیایی است احوال اجتماعی و اقتصادی مردم و اهمیت شهر های سیستان را معلومات میدهد. مؤلف با استفاده از آثار قدما توا نسته است اثر ارزنده‌ء را ایجاد نماید.

نزهته القلوب اثری است که حمد الله مستوفی قزوینی آنرا در حدود (۷٤۱هـ = ۱۳٤۰م) تألیف نمود. استفاده ازین اثر عرض و طول جغرافیایی و اطلاعاتی در باره شرایط طبیعی و انواع وسایل آبیاری و کشاورزی و مزوعات و شهر ها و مذهب مردم سیستان را ذکر می کند. تقریباً در مورد تمام ولایات ارقام مالیاتی و حتی تعداد قراء بسیاری از ولایات را بدست میدهد. ولی بر عکس اطلاعات مربوط به پیشه ها و صرفٔ و تجارت و زندگي شهر نشینان بسیار قلیل است.

۲- متون و کتب تاریخی :

قبل ازهمه درمورد حمله آوران عرب به سیستان و والیان متعدد خلفای اموی و عباسی آثار مختلفی وجود دارد. از آنجمله در آغاز

«تاریخ الرسل والملوك» (تاریخ طبری) جلب نظر می نماید.

تاریخ طبری تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری از مردم طبرستان بود. اثر مذکور واقعات را با ذکر سال روشن ساخته که محققین را برای دریافت و مطالعه وقایع کمك بیشتر می رساند. از اثر موصوف بصورت عمومی در بخش انتشار اسلام و آمدن نخستین حمله آوران عرب به سیستان و انتصاب والیان متعدد خلفای اموی و عباسی درین جا استفاده زیاد نمود.

عتبی اثر تاریخی را تحت عنوان کتاب الیمینی نوشت که مرجع خوبی در تاریخ سلطنت محمود است. از لحاظ تاریخ سیستان منبع مهمّ به شمار میرود. ازین اثر میتوان حملات ناصرالدین سبکتگین و محمود را به سیستان و مناسبات دولت غزنویان را بامرای محلی نیمروزیان بخصوص امیرخلف بخوبی یافت. تاجاییکه یکی از فصول اثر متذکره به همان موضوع اختصاص یافته است. همچنان با مطالعه آن از شعراء و ممدوحین امرای نیمروز معلوماتی بدست آورد.

تاریخ سیستان (٤٤٥-٧٢٥هـ= ١٠٥٣-١٢٣٤م) یگانه اثری عمده ایست در تاریخ سیستان. مؤلف این اثر مجهول است اما با استفاده از احیاء الملوك که آنهم تاریخ سیستان است گمان میرود که مؤلف تاریخ سیستان مولاناشمس الدین محمد موالی بوده باشد که تا زمان تاج الدین ابوالفضل (٤٤٨هـ = ١٠٥٦م) را به رشته تحریر کشیده و محمود بن یوسف اصفهانی بار دیگر آن تاریخ را از سنه (٤٦٥هـ = ١٠٧٢م) تا سال (٧٢٥هـ= ١٣٢٤م) به طریق اختصار بیان کرده است.

در این اثر بر علاوه تاریخ قدیم سیستان و دولت مستقل

صفاریان که به تفصیل صحبت شده است از امرای نیمروز چون خلف بن احمد که در عالم خود بسی مفید و منحصر است به این کتاب و باز در ضمن داستان تسلط ترکان بر سیستان روایات بسیار نادر و تازه ای دارد. و بالاخص آنچه پرده از یك صفحه بزرگ تاریخ برمیدارد ذکر ابوالفضل نصر بن احمد و برادرش ابونصر منصور بن احمد است. که قسمت ازین کتاب درزمان ایشان تحریر شده و از قضاء د رتمام تواریخ ازین مردمی که مؤسس خاندان ملوك نیمروز و خارج کننده سیستان از غلبه غزنویان و آورنده سلاجقه به سیستان است ابداً نامی و نشانی نیست.

در تاریخ سیستان راجع به اصل و منشاء و فعالیت های خوارج به تفصیل سخن زده شده است و نویسنده آن در قضاوت تاریخی خود بی تعصب و بیطرف بوده است. نویسنده واضحاء مشاهده کرد بغاوتها و آشوبهاییکه طایفه خوارج در سسیتان براه انداخته زمینه را برای عروج یعقوب بن لیث صفار مهیا ساخت. اگر چه تاریخ سیستان ۱۸۰ سال بعد از وفات یعقوب به رشته تحریر درآمده اما حافظه نویسنده مشحون از اطلاعات و خاطرات معتبر و مؤثق بود.

درتاریخ سیستان درمورد یکی از مهمترین اشکال ادبیات دری قدیمترین شواهد موجود است. مؤلف برای نخستین بار کوشیده است پرده از روی چهره، ها و رجال مجهولیکه در واقعیت از طراحان شعر دری شمرده میشوند، بر دارد.

زین الاخبار اثر دیگری است که در حدود (٤٤٢هـ = ١٠٥٠م) عبدالحی بن ضحاك گردیزی آنرا تألیف نمود. این اثرجهت مطالعه تاریخ قدیم سیستان به ویژه صفاریان و حملات محمود غزنوی و

روابط سامانیان با نیمروزیان مرجع خوبی به شمار میرود.

منهاج السراج جوزجانی اثر ذیقیمت ای را رقم زد که به تاریخ طبقات ناصری شهرت دارد. مؤلف در دوران جوانی در سال (۶۱۳هـ = ۱۲۱۶م) اولین سفر خود را بطرف بست آغاز کرد و سیستان را بدید. و بار دیگر در هنگام مسافرت به هند برای خریداری اموال جانب فراه رهسپار شد. درینجا مدت ۴۳ روز موصوف از طرف تاج الدین نیالتگین محبوس گردید.(۱)

جوزجانی در طبقه هشتم دولت مستقل صفاریان (یعقوب و عمرولیث) را بیان می کند. در طبقه چهاردهم دولت محلی نیمروزیان مفصل تحریر شده است. برای نگارنده طبقه اخیرالذکر الهام دهنده تحریر (دولت مستقل نیمروزیان) افغانستان میباشد.

این اثر مرجع اصلی راجع به وضع سیاسی ملوك نیمروز پنداشته میشود. مؤلف متأسفانه کمتر به تاریخ اقتصادی و اجتماعی این دودمان پرداخته است.

تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی است که از نوع تاریخ عمومی است بخشی برای صفاریان و نیمروزیان اختصاص یافته است که مشابهت با آثار قدیم چون تاریخ سیستان و تاریخ عتبی دارد.

روضة الصفا و حبیب السیر دواثر دیگری است که میرخواند و خوند میر مؤلفین آنها است. هر دو اثر درمورد صفاریان و نیمروزیان هم نظر و هم عقیده میباشد و مباحث هر دو اثر مشابهت دارد. غالباً

---

(۱)- منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، با تصحیح و حواشی و تعلیقات عبدالحی حبیبی، ج . دوم، (کابل : ۱۳۴۲)، ص ۲۴۴-۲۴۷ .

مأخذ آنان آثار متقدمین خراسان زمین است.

احیاء الملوك اثر عمده در تاریخ سیستان است از ملك شاه حسین بن ملك غیاث الدین محمد بن ملك محمود سیستانی از شهزاده گان سیستان. نامبرده این کتاب را در سال (۱۰۲۷هـ = ۱٦۱۷م) تمام و آن را به نام احیاء الملوك خواند. مأخذ این اثر تاریخ سیستان، ترجمه تاریخ یمینی، روضه الصفا، حبیب السیر، الکامل فی التاریخ، تاریخ نامه هرات و عده یی دیگر از آثار قدما میباشد.

هدف مؤلف در تحریر این اثر همانا احیاء نام ملوك سیستان است. ولی او درین کتاب گذشته از نام ملوك و امیران، نقیبان، یاران، پاداران، منشیان، کتابداران، تیرگران، رئیسان، سرخیلان، سادات، حقه بازان، لولیان، مستخدمین و امثال آن به تفصیل صحبت شده است.

نا امنی و قتل و غارت وخراب کردن قلعه ها که تنها پناهگاه سیستانیان بوده مفصل بررسی شده است.

در تمام صفحات کتاب ضمن بحث از جنگها و حملات مهاجمین روشن به چشم میخورد و قیام ساکنان سیستان برای ادامه حیات و بقای خود با تعمیر و مرمت قلعه ها و ساختن قلاعی تازه و تهیه وسایل دفاعی بسیار محسوس است.

استفاده از این اثر به خصوص فصل دوم آن، جهت تهیه تاریخ سیاسی و اجتماعی صفاریان و نیمروزیان مفید و قابل اطمینان میباشد.

۳- کتب و مقالات معاصر:

سلسله آن همه تألیفات فوق الذکر از طرف دانشمندان مختلف

تعقیب و آثار متعددی درزمینه انتشار و در پهلوی تحقیقات معاصر قرار گرفته است که مأخذ ومراجع مهم در بخش جغرافیا و تاریخ نیمروزیان به شمار میرود.

تذکره جغرافیایی تاریخی ایران تألیف بارتولد اثر مغتنم میباشد که در زمینه جغرافیای تاریخی، مردمان نیمروز معلومات میدهد. این اثر در پهلوی کتاب جغرافیای تاریخی، سر زمین های خلافت شرقی ما را برای شناخت جغرافیای تاریخی نیمروز یاری می رساند. اثر اخیر الذکر را لسترنج تألیف نموده است که در حقیقت فشرده و چکیده ای است از تحقیقات و تألیفات جغرافیه نویسان قدیم مسلمین. هر دو اثر سیستان و مناطق همجوار آن چون بست و فراه و اطراف آنرا مفصل معرفی میدارد.

پطروشفسکی اثری را تحت عنوان کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول تألیف نمود. که میتوان از آن در بخش کشاورزی و مناسبات ارضی سر زمین نیمروزیان معلومات جامع بدست آورد. در پهلوی آن معلومات مفید راجع به تولیدات زراعتی و طرز کشاورزی و سیستم آبیاری و طرق استفاده از آن گنجانیده شده است.

اثر دیگر زیر عنوان «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم» توسط عده ای از دانشمندان روسیه تألیف شده است. ازین اثر راجع به روابط و مناسبات ارضی. شهر های نیمروزیان و سیستان استفاده بهتری کرد و با نظر انتقادی دید.

خسرو خسروی اثری بنام «نظام بهره برداری از زمین درایران از عهد ساسانیان تا سلجوقیان» تآلیف نموده استفاده ازین اثر راجع به مناسبات ارضی و مالیات نیمروز و سیستان ما را یاری می رساند.

بوسورث اثری مهم در زمینه، سلسله های اسلامی را تألیف

نموده است. ازین اثر میتوان منشاء صفاریان و نیمروزیان با ذکر سنوات معلومات حاصل کرد. بوسورث اثر مستقلی دیگر تحت عنوان «سیستان تحت اداره عرب» نیز تألیف نمود که از گذشته سیستان وضع جغرافیایی و تاریخی و ادیان و مذاهب قبل از اسلام به تفصیل صحبت شده است. با مطالعه این اثر نفوذ آیین مسیحی و زردشتی را در سیستان میتوان دید.

«حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی» اثر دیگری است که دوکتور محمد ناظم آنرا تألیف نمود. از این اثر راجع به فتح سیستان توسط محمود و روابط نیمروزیان و غزنویان استفاده می گردد.

باستانی پاریزی اثری را بنام «یعقوب لیث صفار» ایجاد نمود. که در آن عموماً قیام یعقوب، بوجود آمدن دولت صفاری و نبرد وی را با خلیفه عباسی به تفصیل در بر دارد.

حبیب الله شاملوئی «تاریخ ایران از ماد تا پهلوی» را تألیف نمود. که بخشی از آن برای تاریخ صفاریان ونیمروزیان اختصاص داده شده است. موضوعات که شاملوئی آنرا دراثر خود گنجانیده از منابع گذشته بخصوص تاریخ سیستان و احیاء الملوك استفاده نموده است.

از دانشمندان افغانی معاصر هم تألیفات متعددی در دست است که ما را در وضع سیاسی اقتصادی و اجتماعی نیمروزیان کمك می نماید.

استاد حبیبی اثری تحت نام «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» تالیف نمود. اثر متذکره نه تنها در بخش حملات اعراب والیان مختلف خلفا بلکه وضع اداری، مذهبی، نظامی و اجتماعی سیستان

در دو قرن اول هجری معلومات جامع ارائه میدارد.

«تاریخ مختصر افغانستان» اثر دیگری از استاد حبیبی است که شرح مؤجز و مختصر صفاریان و نیمروزیان با شجرة النسب آن دودمان میباشد.

همچنان مجموعه مقالات استاد حبیبی اخیراً منتشر شد. دراین مجموعه مقالاتی گنجانیده شده است که جغرافیای تاریخی نیمروز و زرنج را واضح می سازد.

میرغلام محمد غبار درکتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» این خانواده را مختصراً یاد آور میشود در حالیکه دولت مستقل صفاریان را با وضع اجتماعی و اقتصادی آن به تفصیل صحبت می دارد. در پهلوی آن مقاله محترم غبار منتشر در مجله کابل (۱۳۱۰هـ ش = ۱۹۳۱ م) راجع به جغرافیای تاریخی سیستان میباشد که فراز و نشیب سیاسی سیستان را به تفصیل بیان میکند.

استاد خلیل الله خلیلی « سلطنت غزنویان » را تألیف نمود که در آن مناسبات غزنویان و محاربات این دودمان را با ملوك نیمروز به بررسی گرفته است. استاد خلیلی از تاریخ یمینی و حیات و اوقات محمود غزنوی استفاده اعظمی نموده است. و مطالب شان با هم مشابهت دارد.

دانشمند محترم پوهاند میر حسین شاه مقاله تحقیقی راجع به دریای هیرمند، هند مند دارد که دورنمای تاریخی آن دریا را بیان میکند . (رك: مجله آریانا شماره دوم ۱۳۳۸هـ ش = ۱۹۵۹ م) .

محمد اعظم سیستانی با استفاده از آثار قدما کتب و مقالاتی را تهیه نموده است. (مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی) اثری است تألیف محمد اعظم سیستانی. دراین اثر

قیام خوارج و عیاران به تفصیل بررسی گردیده است که مأخذ اصلی آنرا تاریخ سیستان تشکیل میدهد.

همچنان مقالاتی چندی از موصوف در مجله آریانا انتشار یافته است که در شماره های متفرق چاپ گردیده است. جغرافیای تاریخی زرنج، دورنمای رود خانه هلمند، وضع اقتصادی سیستان در صدر اسلام، اوضاع مالی سیستان (که هر دو مقاله اخیرالذکر به کلی با هم مشابهت دارد) سیستان شرقی، سیستان قدیم و امثال آن عناوینی است از مقالات محمد اعظم سیستانی.

خلاصه آثار، مأخذ ومنابع را که درینجا برشمردیم گوشه ای از منابع تحقیق دولت مستقل نیمروزیان است. درحالیکه به ده ها آثار و مقالات دیگر وجود دارد که از طرف دانشمندان داخلی و خارجی تهیه گردیده که هر یك در صفحات بعدی مختصر معرفی شده است.

فصـــل اول

۱- جغرافیای تاریخی نیمروز:

سکاستین یا سیستان ولایتی است در جنوب غرب کشور ما که شمالاً به ولایت آریانه، جنوباً به ولایت گدروسیا (بلوچستان) شرقاً به ولایت غرج و غور و اراکوسیا (قندهار) و غرباً به ولایت قهستان و کویرلوت مملکت فارس محدود و متصل است (۱) .

سیستان که منابع قدیم عرب آنرا (سجستان) نامید اند از کلمهء «سگستان» منسوب به قبایل ساکها مسکون درسیستان بیرون آمده نام جلگه وسیع و حاصلخیزی است دراطراف دریاچه هامون و شـرق آن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و رود خانه های دیگری کـه بدریاچه هامون (زره) می ریزد ، میشود. در قرون وسطی سیستان را نیمروز نامیده اند که معنی سر زمین جنوب را میدهد.(۲)

از جغرافیون قدیم یونان سترابون که در اوایل قـرن اول میـلادی زندگانی میکرد و همچنان پلینی (Plyni) از اقـوام باستان آریایی کـه در گـهـواره آرین یعنی وطن مـا حـیـات داشـتند درانجی (Drngi) وزرانجی (Zrangi) را نام برده اند. بطلیموس واریان دو

---

(۱)- میرغلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان (سکاستین - سیستان و فراه) مجله کابل، سال اول شماره ۷ (کابل: مطبعه عمومی کابل .۱۳۱۰هـ ش) ص۴۹

(۲)- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، تـرجمه محمود عـرفان(تهران:۱۳۲۶) ص ۳۵۸.

نفر مؤرخ و جغرافیه دان دیگر هم از این اقوام ذکری دارند و مسکن آنها را خاك سیستان تعیین کرده اند. در پهلوي اسم زرنگ (زرنج معرب) کلمه ایکه امروز یاد آور اسم قدیم است همانا کلمه (زره) نام دریاچه هامون است که هنوز جز دوم نام آبگیر معروف (گودزره) را تشکیل داده است. (۱)

درمورد ریشه کلمهء زرنج علماء عقیده دارند که اسم این شهر که نام ایالت سیستان نیز بوده اصل آن در اوستا (زریا Zraya) و(زریه Zareh) به معنی دریا و هامون میباشد. در پهلوی دریاب (Drayap) آمده که جز اول آن از دریه (Draya) پارسی باستان گرفته شده است.

در زند دریاچه را زرایو (Zraya) وزرانگه (Zarangah) گویند و کلمه زرنکا (Zaranka) که به قوم زرنگی ها اطلاق میشد نیز مأخوذ از همین کلمه زرانگه است. پس زریا و زرایو و زرانگه که در اوستا به معنی دریا است و دریه به همین معنی در فرس قدیم (زبان دوره هخامنشی) و (دریاب) در پهلوی و (دریا) به زبان دری همه یکی است و مراد از آن (دریای زره) میباشد.

که نام شهر زرنگ هم از آن گرفته شده و آهسته در مورد باشندگان حوالی دریاچه زره نیز بکار رفته است(۲).

تاریخ سیستان در مورد یاد داشتی دارد که شکل افسانه را

---

(۱) - مجموعه مقالات، د اسیرکرور یاد، (کابل: اکادمی علوم ج.د.ا. ۱۳٦٤)ص ٦۲۹.

(۲) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر، ص ٦۲۸ به نقل از : پور داود . ادبیات مزد یسناج ۱ ص ..۲؛ برهان قاطع، چاپ داکتر محمد معین ج ۲ ص ۸۷۳؛ احمد علی کهزاد.، تاریخ افغانستان، ج اول (کابل : ۱۳۲٥) ص ۱٦ .

گرفته درین اثر آمده:« اما زرنگ بدان گفتند که بیشتر آبادانی ورود ها و کشت زارها زال زر ساخت چنانکه زالق العتیق گویند اندرپیش زره وزالق الحدیث که معرب کرده اند آن زال کهن است و زال نو و او را مردمان سیستان (زرورنگ) خواندندی زیرا که او راست به زر کشیده مانستی بسکو (بسکر، لشکر، عسکر، لشکرگاه هم میتوان خواند) را که او ساخته بودند، زرنگ گفتند. این جا نیز دو حرف کم کردند اندر گفتار و چون مروان مردکاری و بزرگان همه از بسکوخاستند همه سیستان را بدان نام کردند و زرنگ خواندند» (۱).

حمدالله مستوفی از زرنج چنین یاد کرده است: «گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد عرب آنرا زرنج خواند و براه ریگ روان نزدیك بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان در امان باشد. بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و شگان خواند عوام سگستان خواند عرب او را معرب کرده سجستان خواند به مرور زمان سیستان شد هوایش به گرمی مایل است آبش از سیاه رود شق هیرمند است و در آن باغستان بسیار و میوه های خوب فروان باشد» (۲).

در عهد هخامنشیان در قرن (٦ق . م) داریوش اول در کتیبه های سنگی تخت جمشید، این سر زمین را به اسم بومی آن که قبل از مهاجرت ساکها به آنجا داشته، زرنگ می نامد. چنانچه در کتیبه بهستون و تخت جمشید از سه ایالت شرقی قلمرو

---

(۱)- تاریخ سیستان، به تصحیح ملك الشعرا بهار، (تهران:١٣١٤) ص ٢٢-٢٣ .
(۲)- حمداله مستوفی، نزهته القلوب، به اهتمام و کوشش دبیر سیاقی (تهران: کتابخانه طهوری ١٣٣٦) ص ٦٢٦ .

هخامنشی بنامهای «پارشوه» (خراسان) زرنکا (سیستان) و هریوه (هرات) یکجا اسم گرفته شده است. (۱)

دیده میشود لفظ زرنگ قدیمترین نام سیستان و زاولستان است و در کتیبه داریوش چنانکه فوقاً دیدیم زرنکا آمده است که نام شهر زرنگ هم ازآن گرفته شده اکنون آن شهر خرابست و آثار خرابه های ارگ زرنگ هنوزهم بر فراز تل قریه نادعلی در نیمروز با قلعه و باروی کهن آن بر جای هست. (۲)

کلمه زرنگ را به معنی مملکت آبی و دریایی آورده اند زیرا این اسم به مناسبت دریاچه زره به این سر زمین داده شده است. (۳)

از گفته های جغرافیه نویسان اسلامی بر می آید که زرنج درزمان سلاطین قدیم کرسی سیستان نبود بلکه مرکز باستانی سیستان (رام شهرستان که به آن (ابرشهریار) نیز می گفتند، بوده است.

لسترنج عقیده دارد که زرنج درزمان پادشاهان ساسانیان شهری با عظمت به شمار می آمد و اسم آن در ضمن اخبار فتوحات اولین مسلمین درسال (۲۰هـ= ٦٤٠م) مکرر آمده است. (٤).که این شهر در قرن چهارم هجری= دهم میلادی زیر ریگها مدفون بوده درحالیکه در آنزمان هنوز بقایای پارهء ابنیه آن پا بر جا بوده است همچنین مینگارد که شعبه بزرگ هیرمند، در زمانهای بسیار قدیم از آن شهر میگذشت و روستا های آنجا را سیراب مینمود، اما

---

(۱) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر ص ٦۲٦.

(۲) - تاریخ سیستان، حاشیه ص ۲۲.

(۳) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر ص ٦۲۹ به نقل از پورداود یشت ها ج ۲. ص ۲۹۳.

(٤) - لسترنج، اثر قبل الذکر، ص ۳٦۱.

ناگهان بند هیرمند ویران گردید و آب آن از آن شهر به شهری دیگری افتاد و روستا های آنرا به بیابانی مبدل ساخت بناچار اهالی آنجا مهاجرت نموده زرنج را ساختند.

اصطخری نیز نام شهرستان را کرسی قدیم سیستان و وجه ویرانی آنرا هم گسسته شدن بند هیرمند به مقامی موسوم به سوگن دانسته علاوه میکند:

«چون آب ازین شهر بیضاد، مردم رام شهرستان از آنجا برخاستند و زرنج بنا کردند» (۱)استاد حبیبی با استفاده از یك متن جغرافیایی می نگارد:

« و شهر قدیم ایشان در ایام پادشاهان عجم موضع دیگر بوده است براه کرمان بر دست راست بر مقدار سه فرسنگ و بعضی بنا های آن هنوز پیداست ونام آن شهر رام شهرستان بوده است. و میگویند جوی سیستان که بدآنجا تحویل کردند و زرنج بنا نهادند. (۲)در صورت الارض شهر قدیم سیستان در روزگاران عجم رام شهرستان بود که بین کرمان و سیستان نزدیك و ارگ مقابل شهر راشك یا راشکك بر دست چپ کسیکه از سیستان به کرمان رود قرار داشت و برخی از بنا های آن تا این زمان پا بر جاست (۳).

ابوالفداء در اثر خود تقویم البلد آن مرکز سیستان را بیشتر رام شهرستان گفته است.(٤)

---

(۱) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر، ص ٦٣٤.

(۲) - ایضاء، ص ٦٤٥.

(۳) - ابن حوقل، صورت الارض، مترجم، دکتر جعفرشعار، (تهران : ۱۳٤۸) ص ۱٥٤.

(٤) پوهاند میر حسین شاه، دریای هیرمند، هندمند، مجله آریانا، سال هجدهم، شماره ٦ (کابل : ۱۳۳۸) ص ۳ .

موقعیت رام شهرستان درسه منزلی جنوب زرنج در دست چپ مسافریکه از زرنج به کرمان می رفت نزدیك دارك (۱)مقابل شهر راسك(۲)سراغ میدهند که میشود محل آنرا در حوالی خزابه های معروف تراکویا (تراقون)در جنوب غرب نزدیك قلعه فتح سراغ داد.

رواین سن که در قرن ۱۹ بارها از سیستان و بقایای تاریخی آن دیدن نموده است محل رام شهرستان را در رام رود، نزدیك سر چشمه شلاق رود (سرشیله) نشان میدهد، ولی امروز خرابه های گسترده معروف به شهرستان در ۳۰-۳۵ کیلومتری جنوب زرنج درحوالی بند سیستان، مشهور است. که میتوان گفت همانا بقایای رام شهرستان تاریخی است و در جوار آن در سال (۱۳٤۲هـ ش =۱۹٦۳م) شهر وسیعی از زیر ریگهای روان کشف شد. منجمله یك معبد بزرگ زردشتی با ستونهای مربع شکل همراه با بازاری به طول نیم کیلومتر مربع متعلق به عهد اول هخامنشی کشف گردید.(۳)

---

(۱)- دارك دومین منزل راه زرنج و کرمان بود، (رك: اصطخری، مسالك والممالك، به اهتمام ایرج افشار، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۷) ص ۲۰۱.

(۲) - راسك یاراشاك و یا راشدي همه یکی است و محلی است بر سرحد سیستان و کرمان درکویر که یك چاه آب داشته است و به قول ابن خرداد به از زرنج ۲۳ فرسنگ فاصله داشت.

لسترنج می گوید: شهر راسك در قرون وسطی به سبب حاصلخیزی حومه و روستای آن که (الخروج) نام داشت دارای اهمیت بود. رك: لسترنج. اثر قبل الذکر ص، ۳۵۳.

در تاریخ سیستان آمده است که محمد به همراه پدرش عمر ولیث هنگام بازگشت از کرمان به سیستان به راشدی بیمار شد و در ۱۹ جمادی الاول سال ۲۷٤هـ =۸۸۷م همانجا فرمان یافت، رك: تاریخ سیستان، ص ۲٤۵.

(۳) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر، ص ٦۳٦.

پوهاند حبیبی با استفاده از آثار متعدد جغرافیایی تاریخی متقدمان در مورد موقعیت شهر زرنج چنین مینگارد: «این شهر قرار بیان جغرافیون در ۷۰ فرسخی فهرج واقع و از جارون سمت کرمان ٦ فرسخ راه داشت. و مسافت آن تا هرات ٦۰ فرسخ بود. و به نقل از ابن حوقل آورده است که نهر هندمند(هلمند) قریب یك فرسخ از شهر سجستان می گذرد و در اوقاتیکه آب زیادت باشد ازین شهر تا بست رفت و آمد سفاین جاری است. و با استفاده از اشکال العالم جیهانی نوشته است که مسافت بین کرکویه و زرنج را سه فرسنگ و تا فره سه منزل و بر راه هرات اواخر حدود سیستان را (کوستار) می نویسد که دو منزل از فره بعد داشت و از آنجا حدود جاسان از لواحق اسفزار آغاز میشد. (۱)

در حدود العالم، زرنگ چنین آمده است: شهر یا حصار است و پیرامون او خندقی است که آبش هم از وی بر آید و اندروی رود هاست و اندر خانهای وی آب روان است و شهر او را پنج در است از آهن و ربض او باره دارد و او را سیزده دراست و گرمسیر است و آنجا برف نبود. (۲)

یاد داشت ذیل موقعیت شهر زرنج را به وضوح نشان میدهد که در سال سی ام هجری= ٦۵۰ میلادی ربیع ابن زیاد با اردوی عظیم به عزم فتح سیستان و گرفتن زرنج از سیر جا ن مرکز کرمان حرکت کرد شهر های پهره (ایران شهر فعلی) و جاسق که بر سر راهش واقع بودند یکی بعد دیگر بدون جنگ به لشکر عرب تسلیم شدند. در

---

(۱) - پوهاند حبیبی، پنجاه مقاله، (کابل: اکادمی ج.د.ا .۱۳٦۲)ص ٦۲.

(۲) - مؤلف نامعلوم، حدود العالم من المشرق و المغرب، حواشی و تعلیقات، مینورسکی، مترجم، پوهاند میر حسین شاه، (کابل :۱۳٤۲) ص ۳۹۱.

جاسق، ربیع بن زیاد مهتر آنرا گفت: مرا سوی سیستان را ه باید نمودگفت: اینك راه، چون از هیرمند بگذری ریگ بینی و از ریگ بگذری سنگ ریزه بینی و از آنجا خود قلعه و قصبه پیداست. دیده میشود که موقعیت زرنج در محل نادعلی در سمت راست هیرمند که دارای ریگ و سنگریزه است، تشخیص نمایم.(۱)

در اطراف زرنج مناطق و شهر های متعدد وجود داشت که ذکر آن در روشن شدن جغرافیای تاریخی نیمروزیان و سیستان ضرور است.

کرکویه: در یك منزلی شهر زرنج شهر مهم کرکویه موقعیت دارد. که دروازه شمالی شهر زرنج به این شهر خوانده میشد.(۲)

کرنگ: در سه فرسخی شهر زرنج، شهر کرنگ موقعیت دارد که در مورد یاقوت آورده است: معمولاً آنرا «کرون» می نامند و تا ربع اول قرن هفتم هجری= سیزدهم میلادی به همین نام معروف بود. شهر چه پاکیزه و بسیار نیکوست. اهل آن خوارج و بافندگان اند. (۳)

در تاریخ سیستان آمده که :کرنگ روستایی بود درنزدیکی زرنج که عربها آنرا «ارنج» خوانند و با عوف یکی از روسای خوارج در عصر عبدالله بن ظاهر از این روستا بود و رئیس شراة بود.(٤)

---

(۱) - مجموعه مقالات، اثر قبل الذکر، ص ٦٣٨.
(۲) - محمد اعظم سیستانی، سرود اتشکده کرکوی، مجله آریانا، ش ۱۱-۱۲، (کابل:۱۳٤٥) ص، ۲۲.
(۳) - محمد اعظم سیستانی، جغرافیای تاریخی زرنج، مجله آریانا، ش ٥-٦، (کابل۱۳٤٦) ص ۱٥ به نقل از یاقوت، معجم البلدان، ج، ۷، (حرف ك).
(٤) - تاریخ سیستان، ص. ۱۸.

زالقان: در تاریخ سیستان به اشکال ژالق، و زالقان آمده است. (۱) و اصطخری در مسالك و الممالك صالقان و در اشکال العالم جیهانی در متن سالقان و درروی نقشه صالقان آمده است.(۲)

در حواشی تاریخ سیستان به استناد اصطخری (ص ۲۳۹) و در فتوح البلدان بلاذری (ص ٤۰۰) می گوید. بین رستاق زالق و بین سجستان (مرادش شهر زرنج است) پنج فرسنگ است و زالق حصن است و نیز بین آن وکرکویه پنج میل است.(۳)

نیشك: در امتداد رود خواش (خاشرود) در شرق زرنج نیشك موقعیت دارد. دروازه شرقی شهر زرنج نیز بهمین نام یاد میشود. در حاشیه تاریخ سیستان آمده که: درنزدیك این دروازه قلعه یی بود به نام «کده» (٤) در نیشك که در آنجا ازمردم پذیرایی بعمل می اید.(٥)

خواش: درچهار منزلی زرنج موقعیت دارد. توسط رود خواش (خاشرود) آبیاری میگردد. این شهر را از بزرگترین شهر های این ولایت دانسته اند که دارای نخلستان متعدد بود. صاحب حدود العالم آورده که: خواش شهریست و او را آبهای روان است و کاریزها

---

(۱) - ایضاء، ص ۲۲.

(۲) محمد اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ٥-٦ ص ١٥.

(۳) تاریخ سیستان، ص۲۹.

(٤) ایضاء، مرحوم بهار آورده است که:کده به معنی قلعه و عمارت است و اصل آن در پهلوی کتك بوده وکد خدای او کتك خوتای می گفته اند. ص ۳۳٤.

(٥) ایضاء ، ص ۳٤۸.

و جای با نعمت است(۱)

سیستانی به نقل از جیهانی می نویسد که درخاش درختان خرما و تاکهای انگور و عمارات و کاریزهای آب آن را تعریف کرده است.(۲)

درجای دیگر به نقل از یاقوت می نویسد که : خواش مدینه ایست به سیستان و اهل آنجا خود (خاش) گویند و آن شهر بر دست راست، کسیکه از زرنج به بست میرود واقع می باشد. فاصله میان زرنج و خا ش یك منزل است و دارای نخلستان و قناة آبست.(۳) و اصطخری درمسالك و الممالك از آب روان خواش صحبت میکند(٤).

قرنین: دریك منزلی شمال غرب خواش قرنین یا قرنی یا کارنین، القرنین، موقعیت داشت. در حدود العالم آمده که: قرنی شهر خرد است پسران لیث که پادشاهي بگرفتند از آنجا بودند.(۵)

حمدالله مستوفی در نزهته القلوب به نقل از معجم البلدان می نگارد که : قرنین قصبه ایست از توابع سیستان یعقوب بن لیث صفار از آنجا خروج کرده اند حاصلش غله اندك میوه باشد.(٦)

درمسالك الممالك اصطخری آمده که: قرنین شهری کوچکی است بریك منزلی زرنج و در فرسنگی سروزان و صفاریان که پارس و خراستان و سیستان وکرمان به غلبه بگرفتند ازین جایگاه

---

(۱) – حدود العالم، ص۳۹۲

(۲) – محمد اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ۵–٦، ص ١٦.

(۳) – محمد اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ۵–٦، ص ١٦.

(٤) – اصطخری، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۸.

(۵) –حدود العالم، ص ۳۹۲.

(٦) – حمدالله مستوفی، اثر قبل الذکر، نزهته القلوب، ص ۱۸۰.

بودند.(۱)

سیستانی به نقل از جیهانی آورده است که: این شهر در هزار سال پیش شهرتی داشته وسعت و آبادی آن بیشتر از آن بوده است که جغرافیه نگاران عرب معرفی کرده اند به قول او قرنین شهری آباد و آنرا دیه ها و روستاهای بسیار بوده است و بر دست راست رونده از زرنج به بست موقعیت داشته صفاریان از همین جا بر خراسان و فارس مستولی گشته اند.(۲)

جیزه: درنیمه راه قرنین و فراه شهر«جیزه» (معرب گیره) که تقریباً به اندازه فراه بزرگ بود قرار داشت، ابن حوقل گوید: دهکده ها و کشتزار های فراوان دارد زیرا در میان ولایت حاصلخیزی قرار گرفته و آبش از قنات های متعدد است و ساختمانهای شهر آن از خشت اند.(۳)سیستانی به نقل از یاقوت می نویسد که: در زمان وی (یاقوت) مردم آنرا گیزه می نامیدند(٤) و اصطخری موقعیت آنرا در طرف راست راه زرنج و خراسان تعیین می نماید.(٥)

جوین: مقدسی، در، احسن التقاسیم فی معرفتة الاقالیم از جوین به شکل کوین به جای گوین آورد است(٦)

درحالیکه در تاریخ سیستان به شکلی جوین کوین وگوین آمده

---

(۱) - اصطخری، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۸.
(۲) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ٥-٦، ص ۱۸.
(۳) - ابن حوقل، اثر قبل الذکر، ص -۸۹.
(٤) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ٥-٦، ص ۱۸ به نقل از معجم البلدان، ج ۲، ص، ٦۹.
(٥)- اصطخری، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۸.
(٦) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ٥-٦، ص ۲۱.

است.(۱)

جوین دارای قلعه محکمی است و چون اهل آن خوارج اند، مسجد جامع ندارد(۲)

از مطالعه تاریخ سیستان بر می آید که جوین دارای حصارها چون برونج، درق، قوقه، کلموه، کده عمری ، فرسفان، دهمولین و دستکرد بوده اند چنانکه هنوز هم درمصب رود خانه فراه خرابه های زیادی به نام ارگ، کوگه و گوشه وغیره معروف اند. در حالیکه حصارهای کمر، مارجویه، رندن، رودزرق، مهریان از روستا های پیش زره بوده اند.(۳)

پیش زره : از روستاهای بسیار آباد و شاداب سیستان بوده و اسم آن در وقایع حملات سلجوقیان بر سیستان، تاریخ سیستان زیاد برده شده حصارزره را که امیر تیمور قبل از حمله بر زرنج خراب کرد ظاهراً از مربوطات آن و شاید هم مرکز پیش زره بوده باشد.(٤)

لاش : درچهار یا پنج کیلومتری غرب قلعه جوین موقعیت دارد دارای قلعه مستحکمی است که در کتب تاریخ به صورت «قلعه اسپهبد» قلعه سفید دژ، کوه اسپهبد یا اسپهبد کوه و یا قلعه سفیده کوه» ضبط شده است(۵)

---

(۱) - تاریخ سیستان، ص ۲۹۹، ۳٤۵، ۳۷۷.
(۲) - لسترنج، اثر قبل الذکر، ص ۳٦٤.
(۳) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ۵-٦، ص ۲۳.
(٤) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ۵-٦، ص ۲۳.
(۵) -تاریخ سیستان، ص ۳۹۷، ٤۰٤، ٤۰٦.

نیه : در نزدیکی سرحد قهستان و جوار دشت نا امید و بفاصله کمی در غرب دریاچه زره شهر نه یا نیه واقع بود که جغرافیه نویسان قدیم آنرا از شهر های بزرگ سیستان شمرده اند.

سیستانی به نقل از مقدسی می نگارد: نه قلعه یی دارد و ساختمانهای آن جا از گل و آب خوردنی شان بیشتر از قنات است و کمی هم از کوهستان بدان شهر فرو می آید.(۱)

حمدالله مستوفی در نزهته القلوب تنها آورده است که : «نه از بناهای اردشیر بابکان است».(۲)

لسترنج در مورد می نگارد: آنچه از خرابه های قلعه و ابنیه آنجا امروز معلوم میگردد، شهر مذکور در قرون وسطی مکان پر اهمیتی بوده است.(۳)

صاحب تاریخ سیستان درمورد سر سبزی و آبادی و بالاخره ویرانی آن توسط مغولها و احیاء مجدد نیه را چنین ذکر می کند: « شاه معظم رکن الدین محمود به ولایت نیه آمد و آن ولایت را لشکر مغول خذلهم الله خراب و ویران کرده بودند ومردم متفرق گشته درآنجا مقام ساخت و آن قصبه را آبادان گردانید و قلعه بساخت و کاریزهای آنرا مصالحه کرده و در شهر و مواضع باغها و درختان مثمر در رسانید و در قدیم در شهر نیه درخت و باغها نبود(٤) صاحب حدود العالم می نویسد که :« نه شهر کیست آبادان و پاکشت و بزر بسیار و بشه اندروی

---

(۱) - سیستانی، اثر قبلا الذکر، مجله آریانا، ش ٥-٦، ص ٢٤.

(۲) - حمدالله مستوفی، اثر قبل الذکر، نزهته القلوب، ص ۱۸۳.

(۳) - لسترنج، اثر قبل الذکر، ص ٣٦٥.

(٤)- تاریخ سیستان، ص ٤۱۱.

نشود.(۱)

رود بار: برای اولین بار بلاذری از آن به شکل فوق نام برده است. موصوف در هنگام تذکر فتح شهر های سیرجان، فهرج (ایران شهرفعلی) و زالق(جالق کنونی مکران)و کرکوی و هیون بدسبت ربیع بن زیاد سپه سالار لشکر عرب آورده است که : از هند مند عبور کرد و از وادی نوق گذشته به زوشت رفت بر سه میلی زرنج.(۲)

مرحوم بهار نوق را در محله رود بار حالیه سراغ داده است که به این حساب میتوان گفت قریه زوشت بایستی در سه میلی جنوب زرنج واقع بوده باشد.(۳)

سیستانی درمقاله خود به نقل از یاقوت می نگارد: که نوق را به صورت نوقات آورد گوید: از روستاهای سیستان است و مردم به آن نوها گویند و معرب آن نوقات شده است.(٤)

جغرافیه نویسان از رود باری صحبت می کند که سر راه قندهار درنزدیکی های بست و فیروزکوه سراغ داده و در وصف آن گفته است« صادرات عمده اش غله و نمك می باشد و آب روان نیز دارد.(۵)

کش: درحواشی تاریخ سیستان کش از جمله ولایات سیستان در سمت غزنه و سند سراغ داده شده درحالیکه اصطخری آنرا به دو

(۱) - حدود العالم، ص ۳۹۲.
(۲) - حدود العالم، ص ۳۹۲.
(۳) - بلاذری، فتوح البلدان، ص ٤۰۰.
(٤) - تاریخ سیستان، ج اول ص ۸۱.
(۵) - سیستانی، اثر قبل الذکر، مجله آریانا، ش ۵-٦، ص ۲۵.

طاق : اصطخری آورد که طاق شهری کوچك است در پنج فرسنگی کس و کس، در سی فرسنگی زرنج و آنرا روستا باشد و نعمت و انگور به سیستان از آنجا برند(۱)

یعنی طاق بر راه زرنج و کش و بر پنج فرسخی کش واقع بوده است.

سیستانی به نقل از مقدسی آورده : در یك منزلی زرنج طاق شهری محکم است و دارای روستای بسیار و از آنجا انگور و میوه فراوان حاصل شود.(۲)

در حدود العالم درزمینه آمده « طاق شهرکیست با حصار محکم ومردم بسیار.(۳)

جغرافیه نویسان قرن چهارم هجری= دهم میلادی طاق را شهر کوچکی می نامند.(٤) درترجمه تاریخ یمینی آمده که این شهر محاط به هفت بار و خندقی عمیق بود که عبور از آن فقط بوسیله پلی متحرك میسر میشد. (۵)

درحالیکه معین الدین اسفزاری این شهر را دارای سه بارو دانسته

---

(۱)- اصطخری، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۸ -۱-۲۰ .

(۲)- سیستانی، سارتار یا حصارطاق ، مجله آریانا ، ش اول، (کابل:۱۳٤۵) ص ٤۳، به نقل از احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، ص ۳۰٦-۳۰۵.

(۳)- حدود العالم، ص ۳۹۲.

(٤)- بار تولد، تذکره جغرافیایی تاریخی ایران، ترجمه، حمزه سردادور، (تهران :۱۳۰۸) ص ۱۲۳.

(۵) ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، (تهران:۱۳٤۵) ص ۲۱۱.

و می نگارد که ما بین با روی اول و دوم مزارع و باغات بوده و میان فصل دوم و سوم مردم نشین و درون فصل سوم محبس بوده که هلاك هر کس می خواسته اند. آنجا محبوس می ساخته اند، تا تلف میشد. (۱)

بتو: این روستا در سمت شرق نیشك درنزدیکی راهیکه از زرنج به خاش می رفتند واقع بود. صاحب تاریخ سیستان در ذکر واقعه یی شاهین بن روشن از همدستان یعقوب لیث در قتل عمار خارجی آورده که:« یعقوب به بتو رسید بامداد بود و شاهین بر بتو راه نمونی کرد »(۲) و در واقعه (۲۹۸هـ= ۹۱۰م) صاحب تاریخ سیستان می نویسد که ابوعلی محمد بن علی بن لیث در سال ۲۹۸هـ= ۹۱۰م درهمین بتو با سپاه خراسان مصاف داد ولی به زودی با تلفات سنگین به عقب نشست و سرانجام شهر را نیز ترك گفته از راه کش رود بار به بست رفت.(۳)

هیسون: روستای معروفی بود در حوالی زرنج و ظاهراً درغرب یا جنوب غرب آن شهر که در سال (۳۰هـ = ۶۵۰م) بدست ربیع بن زیاد بعد از زالق و کرکویه به صلح کشوده شد. (٤) در تاریخ سیستان به شکل هیسونی آمده است.(۵)

---

(۱) -معین الدین اسفزاری، روضة الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، چاپ- سید کاظم امام، بخش یکم، (تهران: دانشگاه تهران ۱۳۳۸)، ۳۳۳.

(۲) - تاریخ سیستان، ص ۲۰۷.

(۳) - ایضاء، ص ۲۹۱.

(٤) - بلاذری، اثر قبل الذکر، ص ٤۰۰ .

(۵) - تاریخ سیستان، ص ۲۸.

زنبوق : زنبوق یا زنبوک دهکده ای است دریك منزلی شمالشرق زرنج واقع بود و از خود قلعه محکمی داشت.(۱)

سروزان: دهکده دیگری است در چهار فرسنگی شرق زنبوق واقع بود و اصطخری در اثر خود آنرا در یك منزلی زنبوق می نگارد.(۲)

حروری: دهکده ای است بر سرراه بست و زرنج که به شخصی سلطان تعلق داشت. رود خواش به این دهکده خیلی نزدیك بود و در پشت این دهکده بود که به رود مذکور پلی از خشت پخته ساخته بودند و راه زرنج به بست از روی آن میگذشت.(۳)

خلاصه، در تاریخ سیستان از روستاها، محلات متعدد ذیل نیز نام برده شده است که در اطراف زرنج موقعیت داشت.

قوس، سوکن، پال جوی کهن، ناشیرود (باشترود، باسرود، بیسرود، تاشروز، باسروز) بر (ابر) جوسم، بکرود، میسون، نوجرد، امام سراط، سپه، جزوانکن، کلاشیر، دوشاپگه، کده محمد بن لیث، خورانديز، شرواد، سرده هندقانان واوق، قلعه گاه و سمور ورزان.(٤)

---

(۱) - اصطخری، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۹.
(۲) - ایضاء، ص ۱۹۹.
(۳) - ایضاء ص ۱۹۹.
(٤) - تاریخ سیستان، ص ۲۸-۲۹-۱۸.

۲- زمینه ای تاریخی :

قبل از حملات اعراب و انتشار دین اسلام مردم سیستان پابند کیش محلی خویش بودند. تاجاییکه ازمتون تاریخی معلوم میگردد، زیاد تر این مردم به کیش زردشتی مقید بودند. چنانچه بلاذری در فتوح البلدان حکمران سیستان را ازمردم بومی زردشتی بنام پرویز مرزبان آورده است. (۱) و در تاریخ سیستان بنام ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار آمده است.(۲)

از مطالعه تحقیقات باستان شناسی درسال ۱۳۲۳هـ= ۱۹۰۵م خرابه های متعدد زردشتی را تعیین و تشخیص نمودند« از تاریخ ایکه گل مذهب زردشت در سیستان شگفت از آن وقت به بعد آثار زیادی در آنجا بوجود آمد. جای هیچگونه شك و تردیك نیست که این شکل مذهبی عقایدی را در سیستان مدتها بعد از آنکه این سر زمین توسط فاتحان عربی مسخر گردید تازه نگهداشت. دراین منطقه حتماً جوامع بزرگ گبرکان وجود داشتند و آنها متحمل رفتار و کردار فاتحان قدیمی که بالاخره منجر به خاموشی آتشهای مقدس و ویرانی محرابهایکه در آنها آتش افروخته می شد گردیدند.» عضو هیت حکمیت سیستان «تت» برجهای متعددی را که جز بوم خاموش بر فراز شان نشسته بوده ، یادداشت کرد بخصوص درحوالی شهر رام و شهرستان بطرف جنوب زرنج، یك مخروبه را که عبارت از یك آتشکده است، کشف کرد.(۳)

---

(۱) - بلاذری، اثر قبل الذکر، ص ٤٨٥ . (۲) - تاریخ سیستان، ص ۸۰ .
(۳) - بوسورت، اثر قبل الذکر، مجله ادب ش(۳۱)، کابل: (۱۳٤٦) ص ۸۰ به نقل از تت، سرحدات بلوچستان، ص ۹٦-۹۷.

سیستان در دوره ساسانی میانه و متاخر دسته های پراگنده یی از مسیحیان را در خود جای داده بود. این عناصر مسیحی بیك تعداد قلیلی در اوایل عهد اسلامی وجود داشتند. راجع به وضع کلیسا در سیستان اندك معلومات بخصوص موجود است.در شورای (٤٢٤ م) د ادی شوع ازیك کشیش سیستانی موسوم به افرید نام برده شده است. در نتیجه شورای مذهبی که به سال (٥٤٤م) در تیسفون در تحت نظر کشیش اعظم برگذار گردید مکتوبی مفصل از طرف وی به عنوان کشیش و عامه مردم نصرانی سیستان فرستاده شد. در سیستان و زمین داور پنج مرکز عمده مسیحیان از قبیل زرنج، بست، فراه خود ، خواش وجود داشت.(١)

در خصوص مسیحیان سیستان در عهد اسلامی معلومات خیلی متفرق است. فعلاً بیان این مطلب کافی است که این فرقه قرنها درآن ناحیه بود و باش داشته است وحتی در آن سامان از وجود یك کشیش و یك جامعه مسیحی به سال (١٥٠هـ= ٧٦٧م) نیز اطلاعی در دست میباشد. لیکن به اساس فشارهای پیهم کلتوری و اجتماعی مسلمانان، مسیحیان درگوشه و کنار خراسان به یك فرقه ضعیف و روبه زوال تبدیل گردید.

بوسورث به نقل از مقدسی می نگارد که : در سیستان وخراسان تعداد زیادی یهودی، عده کمی مسیحی و طبقات مختلف زردشتی وجود داشت. حتی زرنج در آغاز قرن پنجم هجری= یازدهم میلادی

---

(١) بوسورث، اثر قبل الذکر، سیستان تحت اداره عرب، مجله ادب ش، ٥-٦، ص ٧٢.

هنوزهم مقر مسیحیان بود. (۱) درسال (۳۹٤هـ =۱۰۰۳م) سیستان توسط لشکریان محمود که درمیان آنها دسته های از طایفه هندو نیز بود اشغال شد و کلیسای نصاری طعمه حریق گردید. (۲)

با مطالعه تاریخ سیستان در نیمه قرن پنجم هجری= یازدهم میلادی از موجودیت ذمی ها که در حقیقت زردشتیان و مسیحیان بوده اند صحبت شده است.(۳)

اما اعراب مسلمان درسال (۲۳هجری = ٦٤۳م) که سال اخیر خلافت حضرت عمر (رض) بود دوتن سر لشکر اسلام عاصم بن عمر و تمیمی و عبدالله بن عامر با لشکر برسیستان و پایتخت آن زرنج حمله آوردند. ومردم را در شهر زرنج حصاری ساختند. که در آخر بدادن خراج و باژها صلح کردند. و درین وقت پهنای سیستان بیش از خراسان بود که حدود آن به قندهار و ترک می پیوست(٤).

ازین تاریخ به بعد عاملین و والیان متعددی خلفای راشدین، خلفای اموی و عباسی یکی بعد دیگری راه سیستان را پیش گرفت و خراج، باژ، مالیات متعدد را ازمردم آن وصول نمودند. از جانبی این مردم را بدین اسلام دعوت نمودند و یا مسلمان نمودند. بعد از آن اداره سیستان رسماً به دربار طاهریان تعلق گرفت.

---

(۱) - ایضاء ص ۷٤.

(۲) - تاریخ سیستان، ص ۳۵۷.

(۳) - ایضاء، ص ۳۵۷.

(٤) - جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، (تهران- ۱۳۵۳) ص ۲۵٦.

فصـــــل دوم

وضع سیاسی دولت نیمروزیان

۱- تشکیل حکومات محلی مستقل نیمروزیان:

الف - دولت مستقل صفاریان:

درینجا ذکری مختصر از تاسیس دولت مستقل صفاری و اوج قدرت آن بحث میکنیم. این دولت حدود ٤٠ سال را در بر گرفت و شامل دولت یعقوب و عمر و لیث میگردد.

صفاریان نام خویش زا از شغل موسس سلسله یعقوب گرفتند که به رویگری یا صفاری اشتغال داشت. موطن آنها سیستان در دوره حکومت یعقوب و عمر و مرکز دولتی وسیع شد.(۱)

درعصر امویان و عباسیان سیستان همواره مرکز هیجانهای سیاسی بود. مردمان ناراضی و شورش طلب و تجزیه خواه که در قلمرو متصرفه امویان و عباسیان وجود داشت، فرار می کردند. به خصوص خوارج که امرای بنی امیه آنها را منهزم و متفرق ساخته بودند به مشرق پناه می آوردند. بعید نیست که یعقوب لیث در

---

(۱) - بوسورث، سلسله های سلاطین اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۹)، ص ١٦٤.

اصل ازجمله خوارج بوده باشد.

یعقوب فرزندی مردی رویگری بنام لیث پسر معدل پسرحاتم پسر ماهان بود. زادگاه یعقوب دهی بنام (قرنین) بود و چون پدرش درهمان ده به کار رویگری اشتغال داشت. قسمت از جوانی یعقوب نیز با برادرانش به رویگری سپری شد و نوشته اند. که وقتی پدرش مرد او کار پدر را اداره کرد. و هر ماه پانزده درهم مزد می گرفت. و چون طبعی بلند داشت همه آنچه را که می یافت با دوستان می خورد و حرمت یاران نگاه میداشت و به این سبب دوستان فداکار زیادی یافت. بعدها یعقوب باکمك دوستان و برادرانش عده از جوانان آزاد و دلاور سیستانی را بدورهم گردکرد و به عیاری پرداخت.(۱) و به زودی افرادی بیشتر دورش جمع شدند و پیروزی های متعددی بدست آورد (۲).

جوانمردی وی و اینکه رعایت حال اسیران و مغلوبان را میکرد وبه خلفا و ناتوانان و فقیران کمك می کرد، سبب شد تا نامش در سراسر سیستان مشهور شد تا بدانجا که بزرگان سیستان با و مراجعه میکردند.

یعقوب در ابتدا با برادرش عمر ولیث به خدمت صالح بن نضر حکمران سستان پیوسته بود و به رتبه سپه سالاری درهم بن نضر که از طرف صالح حکمدار سیستان بود رسید اما در اثر داعیه طلبی که داشت به سال (۲٤۷هـ = ۸٦۱م) روز دوشنبه ۲۵ محرم به مدد عیاران خود درهم بن نضر را عزیمت

(۱) - عیاری یا عیاران به کسی که زیرك ، هوشیار، چابك، شجاع، وطنپرست، با ناموس و جوانمرد بود، و از میان عامه مردم بر می خاست اطلاق میشد.
(۲) - حبیب الله شا ملوئی، اثر قبل الذکر، ص ۲۷۹-۲۸۰.

داد و از مردم سیستان بیعت ستد.(۱)

صالح از زاول شاه رتبیل مدد خواست ولی یعقوب رتبیل را بکشت و بست را تصرف کرد. درین جنگ شش هزار نفر کشته و سی هزار اسیر و بسی از پیلان و اموال غنیمت بدست یعقوب افتاد. (۲). صالح بن نضر به والشتان عقب نشست و به زابل پناه برد ولی عاقبت بدست یعقوب افتاد و در زندان کشته شد. درین نبرد برادر و اقارب رتبیل بطور اسیر به سیستان آورده شدند (۲۵۱هـ= ۸۶۵م).(۳).

یعقوب سپس فتنه عمار رئیس خوارج و طرفدا ران «درهم» را سر کوب نمود. و در پهلوی آن در سال (۲۵۲هـ= ۸۶۶م) صالح بن حجر عموزاده رتبیل در کوهیژ (کوهك) رخج عاصی شد و یعقوب او را کشت.(٤)

به این ترتیب یعقوب در ۲۲ شوال (۲۵۳هـ= ۸۶۷م) بر سراسر سیستان امارت و فرمانروایی یافت و در آن زمان خلیفه بغداد «المعتزبالله» بود.(۵)

ازین ببعد یعقوب به فکر توسعه قلمرو و حکومت خود افتاد در ۱۶ ماه ذالحجه سال (۲۵۳هـ= ۸۶۷م) هرات را که محمد بن اوس

---

(۱) - عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، (کابل:۱۳٤٦)ص ۱۱٦.

(۲) -تاریخ سیستان، ص ۲۰٦.

(۳) -تاریخ سیستان، ص ۲۰٦؛ حبیب الله شاملوئی ، اثر قبل الذکر، ص ۲۸۱؛ عبدالحی حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۱٦.

(٤) - تاریخ سیستان، ص ۲۰۸؛ عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱٦٦.

(۵) تاریخ سیستان، ص ۲۰۷؛ حبیب الله شاملوئی، اثر قبل الذکر، ص ۲۸۱.

عامل طاهریان در آنجا حکومت داشت، گرفت. و سپس بر بست، غزنین، کابل، بلخ و بامیان نیز چیره شد و بعد در دوم ماه جمادی الثانی (۲۵۵هـ =۸٦۸م) کرمان و فارس را بدست آورد. درباره تسخیر کرمان و فارس می نویسند: هنگامی که یعقوب قصد تسخیر کرمان را داشت حکمران فارس نیز که علی بن حسین بن شبل نام داشت قصد تسخیر کرمان را کرده بود. خلیفه بغداد المعتزبالله که مردی مکار و محیل بود، برای اینکه یکی از آندو را بدست دیگری از میان بردارد، فرمان حکومت کرمان را برای هر دو نفرصادرکرد. سردار «علی بن حسین» که طوق نام داشت زود تر به کرمان تاخت ولی یعقوب او را شکست داد و کرمان را گرفت و به تعقیب علی بن حسین بن شبل پرداخت که بعداً دستگیر شد. یعقوب بر شیراز و بلاد اطراف آن دست یافت.(۱)

یعقوب در سال (۲۵۷هـ= ۸۷۰م) باز با پسر رتبیل که از زندان بست گریخته بود، دررخج جنگ کرد، ولی پسر رتبیل به کابل گریخت تا که به سال (۲۵۸هـ=۸۷۱م) یعقوب رخج، زابل، پنجوایی، و کابل را بگرفت و بر قلعه گردیز که در تصرف ابومنصور افلح بن محمد بن خاقان لویکی بود، حمله کرد و افلج سالی ده هزار درهم خراج قبول کرد و یعقوب از آنجا بامیان و تخارستان را بگشود و به سیستان برگشت.(۲)

یعقوب به سال (۲۵۹هـ=۸۷۲م) جهت سر کوبی عبدالرحمن خارجی به کروخ هرات رفت و آن ولایت را تصفیه کرد در همین سال

---

(۱) - تاریخ سیستان، ۲۱۳-۲۱٤.

(۲) - ایضاء ص ۲۱۵؛ عبدالحی حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۱۷.

عبدالله بن محمد بن صالح سگزی بر خلاف یعقوب در سیستان برخاست ولی از دست یعقوب شکست خورد. وبه نیشاپور نزد آل طاهر گریخت. یعقوب او را تعقیب کرد و آل طاهر وسگزی را از بین برد (۲۵۹ تا ۲۶۳هـ=۸۷۲-۸۷۶م).

پوهاند حبیبی به نقل از ابن خلکان می نویسد که: تمام ملوك اطراف از قبیل ملك ملتان، ملك رخج، ملك طبسین، ملك زابلستان، ملك سند و مکران را مطیع نمود.(۱)

یعقوب سر سلسله امرای صفاری گرچه مسلمان بود ولی به خلفای عباسی اخلاص و اطاعت نداشت. در اواخر احکام و اوامر دربار بغداد را وقعی نمی نهاد وهمه تلاش او سست کردن بنیاد خلافت عباسیان بود. و در این راه حتی از همکاری با خوارج نیز که علیه عباسیان و خلفا قیام کرده بودند، خود داری نداشت و بسیاری از خوارج غیر عرب را در سپاه خود پذیرفته بود و نیز دست امرای سلسله طاهری را که بی چون و چرا فرمانبردار خلفای عباسی بودند، از امارت خراسان کوتاه کرد.

جنگ خلیفه و یعقوب که اولین جنگ رسمی و مهم این سر زمین و عرب بود در محلی «دیرالعاقول»(۲)اتفاق افتاد. قبل از جنگ «الموفق» برادر خلیفه که سرداری سپاه خلیفه را به عهده داشت، با مصارف بیشتری موفق شده بود، بعضی از سران سپاه یعقوب را که مسلمانان متعصبی بودند، فریب داده و از آنها قول بگیرد که هنگام جنگ از پشتیبانی و حمایت یعقوب دست بردارند

---

(۱) - عبدالحی حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۱۷.

(۲) - نزدیك شهر بغداد موقعیت دارد.

و بـا این وصف مـرحـله اول جنگ «دیرالعـاقـول» به سـبب مردانگی و جلادت یعقوب و یارانش که نهایت وفاداری و فداکاری را بخرج دادند با پیروزی یعقوب پایان یافت و خلیفه و سپاهیانش گریختند.(۱) درمرحله بعدي جنگ بعد از تغییر مسیر دریای دجله از طرف خلیفه یعقوب شکست خورد و به گندی شاپور بازگشت و به جمع آوری سپاه برای جنگ مجدد با خلیـفه پرداخت ولی دیری نگذشت که به مرض قولنج گرفتار آمد و روز ۲۱ ماه شوال سال (۲٦۵هـ=۸۷۸م) در همان شهر پدرود حیات گفت.

بعد از مرگ یعقوب عمرولیث برادرش جانشین او شد درحالیکه درآغاز مشکلاتی میان عمرو و علی برادر دیگرش رونما گردید. تا اینکه حکمین سر انجام روز ۲٤ ماه شوال (۲٦۵هـ=۸۷۸م) امارت را بعهده عمرولیث مقررکردند.(۲)

عمرولیث مانند برادرش زیسته و همه جا با او همراه و هم سر نوشت بود. مدتها رویگری کرد و مدتها در سلك عیاران فعالیت کرده بود. و خصوصیات اخلاقی چون یعقوب داشت وبه غایت محتاط و محافظه کار بود و به همین سبب چون متوجه شد که در آغاز کار امارت باخلیفه مخالفت کردن شرط عقل نیست نامه به خلیفه عباسی المعتمد نوشت و با او از در دوستی و اطاعت در آمد و خلیفه نیز که از شورش ها و قیامهای مشرق یعنی سیستان و

---

(۱) - تاریخ سیستان، ص ۲۳۳؛ حبیب الله شاملوئی، اثر قبل الذکر، ص ۲۸۳؛ حبیبی اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۷۷؛ منهاج السراج در طبقات ناصری دوران حکومت یعقوب را ۱٤ سال دانسته است. رك - منهاج السراج جوزجانی اثر قبل الذکر، ج اول، ص ۱۹۹.

(۲) - حبیب الله شاملوئی، اثر قبل الذکر، ص ۲۸۵.

خراسان در اندیشه و هراس بود. این اظهارات را اطاعت دانسته و پیشنهاد دوستی را پذیرفت و منشور حکومت فارس، کرمان، اصفهان، سیستان، گرگان و طبرستان را باضافه شحنکگی بغداد و سامره بنام او صادر کرد. مشروط براینکه عمرو همه ساله ۲۰ملیون درهم خراج بپردازد و نام خلیفه را در خطبه نماز ذکر کند.(۱)پس از آنکه عمرو از کار خلیفه آسوده خاطرشد. متوجه فرونشاندن پاره ای شورشها و قیامهای که در قلمرو حکومت صفاریان بروز کرده بود اولین آنان احمد بن عبدالله خجستانی(۲)بود که درنیشاپر سربه طغیان برداشته بود و او مردی از یاران امیر محمد طاهری آخرین امیر رسمی طاهریان بود. پس از آنکه یعقوب لیث نیشاپور را گرفت احمد نیز با او بیعت کرد و چون یعقوب به سیستان بازگشت وی شورش کرد و در بسطان جمع بسیاری را کشت تا آنجا که عامل یعقوب درنیشاپور که «عزیز بن سری» نامداشت از بیم او گریخت. و احمد تا یعقوب زنده بود، علناء قیام نکرد و چون او وفات یافت امارت به برادرش عمرولیث رسید وی نیز قیام خود را آشکار کرددرجنگ میان عمرو احمد سبب آنکه علی برادر عمرو که با او مخالف بود به خجستانی پیوسته بود. شکست در قشون عمرو افتاد وبه هرات گریخت و این اولین شکست عمرولیث بود. پس احمد به رهنمایی علی که سودای امارت درسر می پرورانید

---

(۱) -حبیب الله شاملوئی، اثر قبل الذکر، ص۲۸۵؛ حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۱۷.

(۲) -خجستان ناحیه ای درکوهستان هرات و از توابع بادغیس«بادخیز» محسوب میشد.

به سیستان تاخت ولی به سبب پایداری عیاران و یاران یعقوب که عهد قدیم را با برادر یعقوب شکسته بودند، موفق به تسخیر سیستان نه شد. و منهزم بازگشت و پس در خراسان (روز ۱۹ شوال ۲٦۷هـ= ۸۸۰م) بدست دوتن از غلامان خود کشته شد.(۱)

وقایع شورش خجستانی و هزیمت عمرو مصادف باشورش فارس شد و حکمران آن سر زمین چون خبرشکست عمرو را دریافت به سودای آنکه روزگار صفاریان به سر آمده به فکر ایجاد استقلال داخلی افتاد، ودر ٢٤ ذیعقده سال (۲٦۷هـ= ۸۸۰م) علیه عمرو قیام کرد ولی عمرو با سپاهی که گرد آورد بود به فارس تاخت و پس از غلبه بر او، اسیرش ساخت و ازجانب خود حکامی مطمین درشهر های فارس و اصفهان گذاشت و به سیستان بازگشت.

کمی بعد از بازگشت وی به سیستان پیامی از جانب خلیفه رسید که در آن آمده بود: اولاء خراج معهود سالانه را کار سازی نماید و بعد نیز فرزند خود، محمد را به عنوان گروگان بدربار بغداد بفرستد و علت این تغییر روش و سیاست خلیفه آن بود که معتمد و موفق که در بدو امارت عمرولیث هنوز دوچار قیام زنگیان بود، میخواستند خیالشان از جانب امیر سیستان راحت باشد.تا بعد از دفع «علی بن محمد صاحب الزنج»با خیال آسوده بدفع عمرو بپردازند و قضا را همین گونه شد وقتی غایله زنگیان پایان یافت به توصیه موفق، خلیفه بغداد تمام امتیازات عمرو را لغو کرد و برمنبر علناء عمرو را به عنوان یك خارجی لعنت کرد و دستور داد تا

---

(۱) - منهاج السراج جوزجانی، اثر قبل الذکر، ص ۱۹۹-۲۰۰ حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۸۸، تاریخ سیستان، ص ۲۳۷.

برسرهمه منابراسلامی نیز این لعنت، بر عمرو تکرار شود.

عمرولیث درجواب نامه خلیفه، محمد را با سپاهی مجهز روانه فتح بغداد کرد و پیام فرستاد که ... اینك محمد خود می آید تا چه پیش آید... و چون المعتمد خلیفه دریافت که هدف محمد به اسارت آمدن نیست بلکه به اسارت آوردن است، حقوق و امیتازات عمرو را بدوباز بخشید و او را به اتحاد و یگانگی خواند ولی عمرو آنرا نادیده گرفت و نه تنها به پسرخود دستور پیشروی د! بلکه خود نیز به امداد او رفت و روی این اصل خلیفه به فکر چاره افتاد و سپاهی گران به فرماندهی برادر خود موفق به جلوگیری محمد، مامور کرد. سپاهیان محمد را، در برابر سپاهیان خلیفه، ٦٥ هزار نفر درمقابل ١٥٠ هزار نفر نوشته اند. و چون محمد کار را بدین منوال دید و دانست که با ٦٥ هزار سپاه، از عهده ١٥٠ هزار، قوای خلیفه بر نمیآید. بدون اینکه جنگی درگیرد، عزم سیستان کرد ولی درکرمان بیمار شد و در راه کرمان به سیستان وفات یافت و سپاهیان خلیفه موفق شدند، که فارس را نیز تصرف کنند.(١)

دوسال بعد عمرو، به فارس تاخت و روز ٢٦ ربیع الثانی(٢٦٧هـ=٨٨٩م) آن ولایت را از عمال خلیفه بازگرفت و نام او را از خطبه بینداخت. (٢) و بعد به خراسان رفت تا چاره رافع بن هرثمه را بنماید. پوهاند حبیبی، به نقل از ابن خلکان می آورد که هر ثمه از طرف خلیفه معتمد تحریك میشد. (٣)

---

(١) حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر، ص ٢٦٨.

(٢) حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر، ص ٢٨٧. علی احمد جلالی، مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری، ج اول، (کابل: وزارت دفاع، ١٣٤٣)،ص١٩١.

(٣) حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص ١١٨.

چنانچه در طبقات ناصری آمده که امیرالمومنین الموفق بالله عمروليث را از ايالت خراسان معزول کرد. درشهور سنه (۲۷۱هـ= ۸۸٤م) و جمله بلاد و اطراف ممالك که بدومصاف بود، به محمد طاهر عبدالله را داد و او به بغداد به درگاه خلافت بود و نيابت و خلافت در امارت خراسان رافع هرثمه را فرمود. و ماوراالنهر احمد سامانی را داد و هم به خلافت محمد طاهر میان عمروليث و هرثمه واقعات بسيار رفت تا آنگاه رافع هرثمه عصيان دارالخلافت ظاهر کرد. و در شهور سنه (۲۸٤هـ=۸۹۷م).(۱)

درمصافیکه با عمروليث میداد، کشته شد. عمروليث سر رافع را به حضرت دارالخلافه فرستاد.(۲)

بعد ازتصفيه خراسان، محمدبن حمدان از طرف عمروليث والی زابلستان شد.(۳)

بعداً عمروليث رافع را، از بین برده مسند خلافت به امیرالمومنین المعتضدبالله رسيده بود، و عمروليث از حضرت خلافت ايالت ماورا النهر و خراسان ونيمروز و فارس و کرمان و اهواز و نقابت درسرای خلافت و شرط بغداد و آنکه نام عمرو بر سپرهاییکه سرهنگان درسرای خلافت دارند، بنويسند. و اسم او در خطبه و سکه و مدينه و حجاز ذکر کنند. جمله التماس نمود از دارالخلافت همه به وفا پیوست.(٤)

---

(۱) در تاریخ سیستان، قتل هرثمه، درسال ۲۸۳هـ=۸۹٦م اتفاق افتاده است.رك - تاریخ سیستان، ص ۲٥٤.

(۲) منهاج السراج جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول، ص، ۲۰۰.

(۳)حبیبی، اثر قبل الذکر ج اول، تاریخ مختصر افغانستان، ص۱۸۸.

(٤) جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول، ص ۲۰۰.

در حالیکه خلیفه به آل سامان که درین وقت درعلاقه ماورا النهر محلی داشتند توجهی داشت ظاهراً به اینکار حاضر نبود ولی فکر می کرد با ایجاد این تصادم جدید دولت صفاری را ضعیف و از بین خواهد برد. لذا با وجود پذیرش فرمان عمرولیث درنهان برای امیراسمعیل پیغام فرستاد، که همچنان درامارت ماوراألنهر باقی بماند. چنانچه صاحب تاریخ سیستان، درین مورد می نویسد: که وقتی درخواست عمرو مبنی بر همین مطالبه به خلیفه رسید. «امیرالمومنین سر فرو افگنده و زمانی بود باز سر بر آورد و گفت جواب کن نامه عمرو چنانکه درخواستت و چنین دانم که هلاك او درین است و به نزديك اسمعیل بن احمد بنویس که ما دست تو کوتاه نکردیم ز آن عمل که کرده بودیم والسلام»(۱) خلیفه هدایای گرانبهای و فرمان ماوراٌ النهر را به عمرولیث فرستاد بنا به قول زین الاخبار گردیزی ... هفت دست خلعت بود وبذنه (زره کوتاه) بود. منسوج به در ومرصع به جواهر و مروارید و تاج مرصع به جواهر و مروارید و تاجی مرصع به یاقوت و جواهر و یازده اسپ بود که ده اسپ با زین وستام (دهانه مرکب) زرین و یکی را زین و لگام وستام زرین ومرصع به یاقوت ومروارید که چهار دست و پای او نعل زرین داشت ونیز صندوق ها بسیار که این همه هدایا را «نصرمختاری» به خدمت عمرو برد.(۲)

امیر صفاری ابتدا چند تن از سرداران خود را به جنگ سامانیان

---

(۱) تاریخ سیستان، ص ۲۵۵.

(۲) -عبدالحی بن ضحاك گردیزی، زین الاخبارگردیزی، با مقدمه مرزامحمد خان قزوینی، (تهران:۱۳۱۵)، ص ۱۱.

فرستاد ولی همه شکست خوردند وبه سال (۲۸۷هـ=۹۰۰م) عمرو خود را برای تسخیر کامل ماوراالنهر به آن سر زمین لشکر کشیددرین وقت دو نفر شاهان محلی گندهارا ناسد هندی و المان هندی بالای برد عالی عامل غزنه حمله آورد. (۱) درحالیکه عمرولیث در بلخ بالشکر اسماعیل بن احمد سامانی به مدد هفتاد هزار سوار نیزه دار مشغول مقابله بود و در جنگی به سال (۲۸۷هـ-۹۰۰م) گرفتار آمد. و به بغداد فرستاده شد، تا در آنجا درحدود (۲۸۹هـ=۹۰۱م) کشته شد.(۲) و به دولت صفاری پایان یافت.

ب - بقایای صفاریان :

این دوره شامل حکومات محلی میگردد که بعضی اوقات مستقل و گاهی نیمه مستقل بودند. خاندان صفاری بعد از شکست و اسارت عمرو ازهم پاشید و در سالهای آغاز قرن (چارم هجری= دهم میلادی) سیستان تحت استیلای سامانیان درآمد.

با وجود این شکست خاندان صفاری و بعداً نیمروزیان نزدیك ۶۰۰ سال دیگر در سیستان دوام آورد و این نشان میدهد، که آنان نماینده منافع ملی و آرمانهای مردم سیستان بودند، که خود از همان طبقه برخاسته بودند، درغیر این صورت مشکل است بتوان دوام و بقای آنها را در برابر تغلبات پیاپی مهاجران خارجی بر سیستان توجیه کرد. یوغ دولت سامانی، زیاد سنگین نبود، دیری نگذشت که

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۵۵.

(۲) - حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان، ص۱۱۸. علی احمد جلالی، اثر قبل الذکر، ص ۲۹۲-۲۹۵؛ حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر، ص ۲۸۸، جوزجانی، اثر قبل الذکر، ص ۲۰۰.

صفاریان و نیمروزیان به عنوان حکمرانان محلی دوباره برسر کار آمدند. همچنان در جنگهای که در سالهای میانه قرن (پنجم هجری= یازدهم میلادی) بین غزنویان و سلجوقیان درگرفت به استحکام موقعیت خویش پرداختندو ابتداء به عنوان دست نشاندگان سلاجقه و سپس غوریان به حکومت خویش ادامه دادند. حتی بعد از حمله مغول و یورش امیر تیمور دو حادثه که برای ممالك شرقی اسلامی بسیار مصیبت بار بود، نیمروزیان باقی ماندند و تا اواخر (قرن نهم هجری= پانزدهم میلادی) به حکومت خود ادامه دادند. (۱)

اما وقتی که عمرولیث درسال (۲۸۷هـ=۹۰۰م) اسیر امیر سامانی شد و کار امارت وی به پایان رسید. فرزندی نداشت تا جانشین او شود، چه محمد تنها پسرش در راه بازگشت به سیستان مرده بود، مدتی قریب به دو سال سیستان امیر معینی نداشت پس امراء و بزرگان صفاری نواده او طاهر را که پسرمحمد بود به امارت برداشتند و با او بیعت کردند(۲۰ محرم ۲۸۹هـ= ۹۰۱م) وی جوانی جویای نام بود ولی در کار امارت و سیاست کشور داری ورزیده نبوده و تنها پیروزی دوران امارتش حمله به فارس و تسخیر آن سرز مین در ۱۹ ذالحجه (۲۸۹هـ=۹۰۱م) از عمال خلیفه بود.

بعداً برآی تسخیر خوزستان و گرفتن انتقام جدش عمرولیث اقدام کرد ولی درین کار موفق نشد و شکست خورد (اول رجب ۲۹۱هـ=۹۰۳م) و مجدداً به سیستان بازگشت. آنچه درباره وی نوشته اند حاکی از این است که وی امیری بی کفایت بوده ... هیچکس را بار نداد و روز و شب به شراب نوشی و لهو و لعب

---

(۱) -بورث، اثر قبل الذکر، سلسله های اسلامی ص ۱٦٥.

مشغول شد، نه مشایخ را بار دادی ونه لشکریان را و استران و کبوتران دوست داشتی همه روز آن جمع کردی وبدان نگاه کردی... و تعصب افتاد به سیستان اندرین روزگارمیان فریقین و بسیارمردم کشته شد.(۱) درتاریخ سیستان درمورد آمده که :... از ماالها به کاربردن بر ناچیز و به بازی و نشاط مشغول بودن و اهتمام پادشاهی نا بردن ... و هر چه بخردان سپاه بودند از عاقبت آن کار بسیار ترسان بودند و دانستند که پادشاهی باکبوتر بازی دیر نماند یا روز وشب شراب خوردن و از خزینه برداشتن ونهادن و هر کسی سر خویش همی گرفت تا بالاخره «ایاس بن عبدالله» که مردی کاری و با خرد و کمال بود ویعقوب وعمرو را خدمت کرده بود دستوری خواست برفت و گفت این پادشاهی ما به شمشیر ستدیم و تو به لهو همی خواهی که داری؟ پادشاهی به هزل نتوان داشت پادشاه را داد و دین باید و سیاست و سخن و سوط و سیف. این سخن نشنید و او را دستوری داد سوی کرمان برفت.(۲)

اما به زودی لیث بن علی به سیستان آمد و آن شهر را بگرفت و طاهر مجبور به فرار شد و این لیث بن علی در آن روز لباده سرخ پوشیده بود. به همین سبب او را شیر لباده نام کردند(۲۹۶هـ=۹۰۸م).

طاهر بن محمد، در پایان کار در جنگی که با یکی از غلامان ترک کرد (۳) اسیر شد و آن غلام ترک او را برای اظهار وجود و

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۷۵.
(۲) -تاریخ سیستان، ص۲۷۹؛ ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ٦٤، باستانی پاریزی، یعقوب لیث، تهران: ۱۳٤٤، ص۳۰۳.
(۳) این غلام در گذشته زرخرید یعقوب لیث بود و بعد از او کارش بالا گرفته به سرداری رسیده بود.

خوش خدمتي به بغداد نزد خليفه «المقتدربالله» فرستاد و باين ترتيب در ۲۹ شوال (۲۹٦هـ=۹۰۸م) امارتش پايان يافت.

شيرلباده يكى از دو پسر على و برادر يعقوب كه عليه امارت عمرو ليث قيام كرده بود، محسوب ميشد. وقتى به امارت رسيد اولين كارش اين بود كه بعضى از اميرزادگان صفارى، مخصوصاً بازماندگان عموى خود«عمروليث» زا به قتل رسانيد تا در آينده مزاحم و مدعى او نشوند و چون بزرگان سيستان او را خونريز وسفاك ديدند درعزل و خلع او همداستان شدند وبه اين ترتيب دوران حكومت ليث بن على نيز بپايان رسيد(۲۹۷هـ=۹۵۹م) (۱)

مؤلف تاريخ سيستان از بين رفتن ليث بن على را چنين مينگارد: ليث بن على در جنگى اسير شد و به بغداد فرستاده شد (۲۹۸هـ=۹۱۰م)(۲)

بعد ازخلع ليث بن على برادر او را كه ابوعلى محمد بن على بن ليث نامداشت به امارت برداشتند و در او اميد بستند چون او را مردى كافى و سخى و وافى يافتند. (۳)

درين هنگام نفاق و سودا هاى امارت ميان اميرزادگان چنان بود كه يكسره از كارهاى اساسى فروماندند و در اين حال اميراحمد بن اسمعيل بر قدرت خود مى افزود و از جانبى هم اسمعيل سامانى از جانب مقتدر بالله خليفه عباسى تشويق مى گرديد تا لشكر به سيستان بفرستد. (٤)

حبيب الله شاملويى، اثر قبل الذكر، ص ۲۹۰.
تاريخ سيستان، ص ۲۸۹.
(۳)تاريخ سيستان، ص۲۸۹.
(٤) ايضاء، ص ۲۹۰.

ضمناء درسیستان جنگ داخلی جریان داشت و به این لحاظ پس از چند ماه حکومت او نیز از امارت معزول شد و برادرش معدل بر مسند امارت تکیه زد.

معدل بن علی بن لیث جوانی شجاع و مهربان بود. ولی به سبب وجود چند دستگی در کار دولت سیستان اقدامات او به جایی نرسید زیرا سایر مدعیان فراوان امارت درکار او اخلال میکردند و سر انجام نیز پس از چند ماه امارت در توطئهء ای «عمرو دوم» علیه او ترتیب داده بود، گرفتار آمد و به قتل رسید. (۲۹۸هـ=۹۱۱م).

عمرو دوم بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث برادر زاده طاهر بن محمد بود امارت او مصادف با آغاز دست اندازی، احمد بن اسمعیل سامانی درسر زمین اصلی سیستان بود و چون سپاه مجهز باقی نمانده بود عمرو دوم به آسانی مغلوب سامانی شد و سیستان در ۲۷ ذیعقده سال(۲۹۸هـ= ۹۱۱م) به تصرف احمدبن اسعمیل سامانی درآمد و او همه امیرزادگان ومدعیان امارت را اسیر کرد و به بغداد فرستاد و حکومت سیستان را به پسر عم خود ابوصالح منصوربن اسحق داد و او نیز در ربیع الاول (۲۹۹هـ =۹۱۲م) به سیستان آمد. و حکومت آغاز کرد.

سلطه سامانیان بر سیستان تا روز ۱۷ صفر سال (۳۱۱هـ= ۹۲۳م) ادامه داشت و دراین مدت گاه سامانیان بر سیستان حکومت میکردند و گاه نیز قیام های آن سر زمین راه فرا گرفت تا دراین روز ابوجعفر احمد بن محمد که از طرف پدر با خاندان صفاری بستگی داشت سیستان را از نصربن احمد سامانی گرفت و خود به امارت

رسید. (۱)

صاحب احیاء الملوك قدرت یافتن ابوجعفر احمد بن محمد را از جانب نصر بن احمد سامانی دانسته و آن اینکه: احمد بن محمد بن خلف بن ابوجعفر بن لیث که درهرات با کمال پریشانی اوقات میگذارانید منظور نظر امیر نصر بن احمد سامانی گردیده به حکومت سیستان رسید. (۲)

ابوجعفر مردی سیاستمدار با کفایت بود و به خوبی توانسبت از عهده اداره امور دولت صفاریان بر آید ولی گویا امارت وی فقط بر سیستان بود زیرا سایر قلمرو و حکومت صفاریان درخارج از سیستان از چنگ اسلاف وی بیرون رفته بود. ابوجعفر احمد درمدت امارت طولانی خود (٤١ سال) جز چند برخورد کم اهمیت با مخالفان داخلی وخارجی خود، منجمله سامانیان واقعه مهم دیگر روبرو نشد. وی با علم و ادب علاقمند بود و دربار وی محل اجتماع شعرا و ادبای زیادی بود و خود نیز گاهگاه شعر می گفت. در اواخر عمر بدون علت تغییر حالت داد و در حالت مالیخولیایی اقداماتی کرد که سبب رنجش پاره ای از امرای او شد و سرانجام روز ۱۲ ربیع الاول (۳۵۲هـ =۹٦۳م) بدست امرای خود به قتل رسید و امارت به پسرش خلف رسید. (۳)

خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن ابوجعفر بن طاهربن لیث یکی از مشهور ترین امرای این سلسله محسوب میگردد. ماذرخلف

---

(۱) تاریخ سیستان، ص. ۳۱۰.
(۲) ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ٦٥.
(۳) تاریخ سیستان، ص ۳۱۰-۳۲٦.

سیده بانو(بانو)(۱) دختر محمد بن عمروبن لیث بود. وی روز ۱۵ محرم (۳۲۷هـ= ۹۳۸م) تولد شده و هنگام امارت ۲۵ سال داشت در آغاز پاره از نقاط سیستان را که در دست سامانیان بود گرفت و بعد هم «بم» کرمان را تسخیر نمود. (۲)

خلف بن احمد در سال (۳۵٤هـ = ۹٦۵م) عزم سفرمکه نمود و یکی از بستگان خود که طاهر بن حسین نام داشت به نیابت خود بر گزید وبه سفر رفت. درغیاب او طاهر مدعی امارت شد و خزاین خلف را تصرف کرد. خلف چون بازگشت، حال سیستان را شوریده یافت به منصور بن نوح سامانی پناه برد و به یاری او طاهر بن حسین را مغلوب و منهزم ساخت و طاهر به قلعه اسفزار گریخت و خلف به سیستان در آمد و لشکر ماوراالنهر به جای خود معاودت نمودند. طاهر خبر مراجعت ایشان شنیده، علم عزیمت به جانب سیستان بر افروخته و خلف بار دیگر به بخارا رفت و مدد طلبید، منصور با او کمك نظامی فرمود و خلف جانب سیستان رفت اما طاهر درین اثنا بمرد و پسرش حسین قایم مقام شد.

خلف توانست به کمك سامانیان حسین را از بین بردارد و جکومت از دست رفته خود را حاصل نماید.(۳)

خلف بعد از اینکه دولت خود را استحکام بخشید از مصروفیت ناصرالدین سبکتگین درهند استفاده نمود، بربست حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. و مالیات آنجا را بخود گرد آورد. چون سبکتگین از

---

(۱) ملك شاه حسین ، اثر قبل الذکر، ص٦۵.
(۲) حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر،ص ۲۹۲
(۳) ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ٦٦.

هند بر کشت و به بست نزدیك شد، خلف عذرها نمود.(۱) همچنان در جنگی که سبکتگین با بوعلی سیمجوری نمود خلف با سبکتگین معاونت کرد.(۲)

وقتی در ٦ ماه رجب (۳۸۷هـ=۹۹۷م) سبکتگین پدرود حیات گفت خلف به فکر تسخیر بعضی از متصرفات غزنویان بر آمد و باین منظور پسر خود طاهر را که جوانی رشید و برومند بود به فتح فوشنج و قهستان فرستاد. در جنگی که میان طاهر پسر خلف و فرمانروای قهستان بغراجق عمر محمود غزنوی نامداشت، اتفاق افتاد، طاهر پیروز شد و قهستان تسخیر گردید و در جنگ دیگری که میان آندو صورت گرفت بغراجق کشته شد.(۳)

محمود غزنوی بعد از مرگ سبکتگین، در سال (۳۹٥هـ=۹۹۹م) با لشکرگران بر سیستان حمله آورد خلف درحصار اسپهبد محصورگشت و چون دید یارای مقاومت ندارد صد هزار دینار طلا سرخ و چندین تحف و هدایای دیگر بنام نثار مقدم سلطان قبول کرد و سلطان با او مصالحه کرده به غزنه برگشت و متوجه هند شد.(٤)

درین هنگام خلف پسر خود طاهر را ولیعهد خویش گردانید و

---

(۱) -خلیل الله خلیلی، سلطنت غزنویان، (کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۳) ص ۳٤.

(۲) -ایضاء، ص۳٤.

(۳) -جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، (تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳٤٥) ص ۲۰٦، ملك شاه حسین ، اثر قبل الذکرص ۷۰.

(٤) -جرفادقانی، اثر قبل الذکر، ص ۲۳۷-۲۳۹. ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ۷۱.

خود منزوی شد، چون مدتی درین حال بگذشت از کرده پیشمان شد و طاهر را به بهانه مریضی خویش بخواند و همینکه طاهر آمد او را اسیر نمود و بعد از چندی مرده او را از زندان بر آوردند، گفتند خود را هلاك ساخته است.

امرای خلف خصوصاء طاهر بن زینب و دیگران از مشاهده این امر خلف رنجیده و بروی شوریدند و در دارالاماره بنام سلطان محمود سکه زدند و خطبه خواندند و خلف به حصار طاق پناه برده و امرای قیام کننده به حضرت محمود غزنوی عرایض تقدیم کرد، او را بر فتح سیستان دعوت نمودند.(۱)

محمود به سیستان حمله نموده و اطراف قلعه طاق را که خلف محصور بود و هفت باره و خندق های عمیق داشت درمحاصره گرفت صندوقها را پر کرده فیل های خود را عبور دادند. خلف مجبور به تسلیم شد و عذر آورد. محمود، خلف را به جوزجانان فرستاد و حاجب قنجی را امیر سیستان ساخت و به غزنه برگشت. امیرخلف چهار سال درجوزجانان بود و بعد از آنکه سعایت کرد که وی با ایلك خان مراوده دارد سلطان از بهر صلاح ملك او را به قلعه گردیز فرستاد آنجا بود تا در رجب (۳۹۹هـ= ۱۰۰۸م) وفات نمود و سلطان دارایی او را به پسرش ابو حفص سپرد.(۲)

قنجی حاجب با اهل سیستان از مدارا کار می گرفت اما مردم سیستان علیه او قیام کردند. سلطان مجدداً به آنجا لشکر کشید، و قیام را خاموش کرد. و امیرنصر برادر خود را به حکومت آنجا

---

(۱) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ۷۲-۷۳؛ خلیلی، اثر قبل الذکر، ص۳٦.
(۲) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص ۷۳.

گذاشت. چون امارت نیشاپور بلکه اکثر بلاد خراسان از امیرنصر بود، وزیرخود نصر بن اسحق را به جای خود درسیستان بگذاشت و به نیشابور رفت مدتی آن ملك مطیع ملوك غزنه بود و اولاد خلف و بقیه در حواشی آن ملك وسیع روزگار می گذارنیدند.(۱)

ج- حکومات محلی مستقل نیمروزیان:

از آغاز حملات غزنوی تا قدرت یافتن سلجوقیان عمال غزنوی چه در زمان محمود، مسعود و دیگران یکی بعد از دیگر در نیمروز اقتدار داشتند و سیستان از طرف غزنویان اداره میشد. بعداً سلجوقیان و غوریان هم متصرفاتی درنیمروز داشتند تا اینکه یکی از نواده گان خلف بنام طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف حکومت نیمروز را یافت و به تقویت سلجوقیان حکومات محلی مستقل نیمروزیان که بحث مورد مطالعه ما را تشکیل میدهد آغاز گردید.

۱- طاهر بن محمد:

صاحب طبقات ناصری درموردمی نگارد که: چون دوره سلطنت محمودیان به خاندان سلجوقیان نقل شد و امرائی که در کورند (کورتها-ولایت) سیستان بودند قوت گرفتند. به خدمت سلاطین الپ ارسلان و ملکشاه پیوستند و ممالك نیمروز در تصرف ایشان آمد و آن بلاد را ضبط کردند(۲)در زمان طاهر مرمت قلاع و بقاع سیستان شد و در قلعه ارگ سرای امارت ساخته موسوم ومصروف

---

(۱) -ملك حسین، اثر قبل الذکر، ص۷۳.

(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ج. اول ص ۲۷۵.

شد به سرای طاهر. (۱)

صاحب روضة الصفا نیز در ذیل ملوك نیمروز نخستین آنان را طاهر ابن محمد نگاشته است. (۲) ملك الشعراء بهار درحاشیه تاریخ سیستان آورده که طاهر بن محمد دانسته است که پانزده سال امیری کرده است. (۳)

پس از آن ابوالفضل نصربن احمد بهاء الدوله طاهر بن نصربن احمد به سریر ملکی و حکومت نیمروز درسنه(٤٦٥هـ=١٠٧٢م) به نشست و میان او و بدرالدوله شمس الملوك محاربات وقوع یافت.(٤) بدرالدوله حصار سمور را بگرفت و اوق او را مسلم شد، و مدتها میان ابوالعباس عرب و بدرالدوله شمس الملوك و بهاالدوله منازعه بود. امیر شهنشاه درزرنج به نام خود خطبه کرد و تا چند سال میانه ملوك و اشراف آنجا به سعایت مردم اوق و میراث سیستان منازعه بود تا به سال (٤٨٠هـ=١٠٨٧م) وفات نمود.(٥)

بهاالدوله طاهر بن نصر بن احمد است که از سال (٤٢٠هـ=١٠٢٩م) در دوره سلطنت مسعود و مودود بافرمانبرداری از غزنویان و از سال (٤٤٠هـ=١٠٤٨م) به بعد با فرمانبرداری از سلاجقه تا سال (٤٦٥هـ=١٠٧٣م) حکومت کرد.(٦)

---

(۱) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص۷۳.
(۲) -میرخواند، روضة الصفا، ج ٤، (تهران: ۱۳۳۳) ص ٤٦٠.
(۳) -تاریخ سیستان ص۳۸٤.
(٤) -ملك شاه حسین. اثر قبل الذکرص ٧٤.
(٥) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص ٨٤. صاحب تاریخ سیستان وفات موصوف رادرشب شنبه ٦ذی الحجه ٤٨٢هـ= ١٠٩٠م نوشته است.رك- تاریخ سیستان ص ٣٨٥.
(٦) -بوسورث، اثر قبل الذکر، سلسله های سلاطین اسلامی، ص ١٦٢-١٦٣.

۲- خلف بن نصر:

بعد از وفات بها الدوله طاهر بن نصربرادرش خلف بن نصر به امیری سیستان نشست. درهنگام امارت این شاه قیام مردمان سیستان به رهبری امیر منصور به تاریخ هفده ذی القعده (٤٨٣هـ=١٠٩١م)(١) به وقوع پیوست.

همچنان درین وقت نرخ مواد غذایی بلند رفت چنانکه یك من گندم بیست درهم و جو به پانزده درهم وخرما به دوازده درهم رسید.(٢)

درسال (٤٨٩هـ-١٠٩٥م) قرمطیان به سیستان هجوم آوردند اما درحدود ١٤٠٠ نفر قرمطی از بین رفته و شکست خوردند و مجدداً در سال (٤٩٥هـ-١١٠٠م) قرمطیان به سیستان هجوم آوردند و دانشمند ابوالحسن قاضی در همین هنگام از بین رفت اما به کمك سلطان سنجر و امیر برغش ملاحده قهستان و طبس قلع و قمع شدند.(٣) حلف تا سال (٤٩٦هـ=١١٠٣م)در سیستان امیری نمود.

۳- تاج الدین ابوالفتح:

تاج الدین نصربن خلف (٤)(٤٩٦هـ ٥٥٩هـ = ١١٠٣-١١٦٤م) که صاحب طبقات ناصری آنرا تاج الدین ابوالفتح بن طاهر آورده است(٥) پادشاه بزرگ و عادل بود.

(١) -تاریخ سیستان، ص ٣٨٥.
(٢) -ایضاء ص٣٨٥، ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص٧٤.
(٣) -تاریخ سیستان ص ٣٨٩.
(٤) -ایضاء ص ٣٩٠.
(٥) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص ٢٧٦.

چون پدر او به رحمت حق پیوست به فرمان سلطان سنجر حکومت نیمروز را در ضبط آورد و بساط عدل بگسترد. و خلق او را مطیع شدند و آثار خیر از او در شهر و اطراف سجستان بسیار باقی ماند.

تاج الدین با سلطان سنجر به مصاف خطا رفت و در جنگی که میانه گورخان و سلطان سنجر شده بود کمال جلادت و شجاعت به جان آورد و صفها شگافت و بالاخره به حسب غلبه خصم مغلوب شده او را اسیر نمودند(۱) تخته بندی بر پای او نهادند و زنجیر گران درکشیدند. تاج الدین به کمك یکی از مستورات گورخان فرار نمود و آن زنجیر و تخت بند با خود آورده بود. منهاج السراج درسال ۶۱۳هـ=۱۲۱۶م در هنگام اقامتش در سیتسان همان زنجیر و تخته بند را درمسجد جامع دیده بود(۲)

تاج الدین بعد از فرار تا مدت مدید حکومت نمود سلطان خواهر خود سلطان صفیه بیگم را به حباله نکاح او در آورده و در سیستان بی زحمت جنگ حکومت راند. تا اینکه در سال (۵۵۹هـ=۱۱۶٤م) در سیستان پدرود حیات گفت.(۳)

٤- شمس الدین محمد بن تاج الدین:

چون ملك تاج الدین درگذشت از وی پسران ماندند. شمس الدین بزرگترین فرزند او به حکومت نشست و بغایت سفاك بود. چنانکه در یك روز ۱۸ برادر خود را بکشت و برادر دیگر خود عز الملوك را میل کشید و در قلعه نیه بنشاند او فوق العاده سایس بود بعد از

(۱) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکرص ۷٤.
(۲) -(جوزجانی، اثر قبل الذکر ج اول ص ۲۷۶.
(۳) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکرص ۷۵. تاریخ سیستان ص ۳۸۹.

کشتن برادران عده بیشماری از امراء و ملوك سیستان و نیمروز را به قتل رسانید سرآی امارت که در خانه اوست درسیستان او را سرای سیاستی گویند و از بسیاری قتل و سیاست هیبتی در دل خلق ظاهر شد.

درمدتی که عهد سنجر به آخر شد ممالك خراسان و غزنین و کرمان بدست غزان افتاد چندین بار عزیمت تسخیر سیستان را نمودند اما موفق نگردیدند. دردربار شمس الدین علما و دانشمندان بزرگ وجود داشت. از جمله میتوان اکابرعلما که او را امام اوحد الدین بخاری خواجه امام نعمان الثانی ابوالفضل کرمانی و قوام الدین زوزونی نام برد و از علما و دانشمندان حمایت میکرد.(۱)

اما شمس الدین نسبت ظلم و احجاف که بالای مردم روا میداشت قیام و توطئه سبب شد تا تاج الدین حرب محمد پسر عزالملوك خروج کرد ملك شمس الدین محمد را در سال (۵۶۲هـ=۱۱۶۷م) بکشتنند و ملك تاج الدین پدر خود را از نیه آورده با وجود آنکه کور بود بر تخت بنشاند و خود خدمت او میکرد. و چون بعد از مدتی عزالملوك بمرد تاج الدین حرب خود در رأس قدرت قرارگرفت.(۲)

---

(۱) -جو زجانی، اثر قبل الذکر، ج اول، ص ۲۷۷ ، ملك شاه حسین، اثر قبل الذکرص۷۵.

(۲) -ملك شاه حسین،اثر قبل الذکرص ۷۵. تاریخ سیستان قدرت یافتن تاج الدین حرب (۷۶۵هـ= ۱۱۶۹م)دانسته است. ص ۳۹۱.

٥- تاج الدین حرب (٥٦٢-٦١٢هـ =١١٦٧-١٢١٥م)

تاج الدین حرب پادشاه بزرگ عالم و عادل و عالم نواز و رعیت پرور بود و دارای فرزندان زیاد بود. چنانچه قبلاً اشاره شد پدرش عزالملوك از طرف شمس الدین برادرش میل کشیده شد. اما شمس الدین خواهر داشت که عمه ملك تاج الدین حرب نیز بوده و مکنت تمام داشت. چون تعدی و ظلم ملك شمس الدین بسیار شد خلق از دولت او سیر آمدند. جماعتی از امراء و اکابر ملك نیمروز باهمه ملك تاج الدین همدست شدند و در تغییر ملك تدبیر نمودند بالاخره تحت رهبری ملك تاج الدین که در همان وقت ٦٠ سال داشت دست به قیام زدند. درین قیام اهل سیف نیز با اوشان همدست شده بودند. شمس الدین را با ١٨ پسرش از بین بردند و ملك تاج الدین را امیر نیمروز ساختند.

تاج الدین با سلاطین غور روابط نیکو اختیار نمود و مراسلات درمیان آورد و خطبه را به نام سلاطین غور بیان کردند. پدر صاحب طبقات ناصری دوبار درزمان این امیر به سیستان آمد بار اول ازجهت سلطان غیاث الدین محمد سام به رسالت رفت و باردوم از جانب سلطان غیاث الدین به خدمت دارالخلافت الناصر الدین بالله میرفت. ملك تاج الدین درحیات خود پسر بزرگ خود ناصرالدین عثمان را ولیعهد کرد چون ناصر الدین درگذشت یمین الدین بهرامشاه را ولیعهد کرده و در اواخر عمر مکفوف البصر شدد مدت ٦٠ سال ملك راند و در سال (٦١٢هـ=١٢١٥م) درگذشت. (١)

---

(١) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ج، اول ص، ٢٧٨-٢٧٩.

از واقعات مهم درین زمان گرفتن عساکر سیستان غرض قلع و قمع ملاحده در حدود (٥٩٦هـ-١١٩٩م) و آمدن تاج الدین یلدوز پادشاه غزنی به سیستان و رفتن لشکر سیستان به مدد سلطان محمد خوارزمشاه به درهرات و فتح هرات به سال(٦٠٤هـ-١٢٠٧م) به شمار میرود.(١)

٦- ناصر الدین عثمان حرب بن ملک تاج الدین :

ناصرالدین پادشاه عادل بود دختر ملك خراسان عمر مرغنی که عایشه خاتون نامداشت درحکم او بود و او را فرزندان شایسته بود و چند بار از سیستان با لشکر به خدمت سلطان غیاث الدین محمد سام جهت فتح نیشاپور درخراسان پیوست. او ملك نیکو سیرت و عالم پرور بود و با خلق به عدل و احسان ولطف روزگار گذرانید و در عهد پدر خود در ممالك نیمروز متصرفاتی بدست آورد و از بیرون شهر سیستان بکنار هیرمند قصری رفیع و منیع بنا کرد و مدتی ملك راند و در سال (٦٠٤هـ-١٢٠٧م) درحیات پدر برحمت حق پیوست(٢)

٧- بهرامشاه حرب :

صاحب احیاء الملوك بهرامشاه را پسر ناصرالدین عثمان گفته است. (٣)

درحالیکه مؤنف طبقات ناصری و مؤلف تاریخ سیستان

---

(١) -تاریخ سیستان ص ٣٩٢.
(٢) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص ٢٨٠.
(٣) -ملك شاه حسین،اثر قبل الذکرص٧٥.

بهرامشاه را پسر تاج الدین حرب می نگارد.(۱) در حالیکه روایاتی در حاشیه طبقات ناصری موصوف را نیز پسرناصر الدین عثمان ونواسه تاج الدین آورده است.(۲)

بهرامشاه حرب پادشاه ضابط و قاهر بود و سیاست و عدل تمام داشت علماء و غربا را مانند اسلاف احترام مینمود. صاحب طبقات ناصری می نگارد که : در عهد پدر خود ملك تاج الدین حرب مذکور شد و به شهامت وجلادت و کیاست و شجاعت مشهور گشت و مدتها درعهد حیات پدر خود ممالك نیمروز درضبط آورد.(۳)

جوزجانی هفت ماه را در سیستان در دربار این امیر به سر برد و اعزاز و اکرام بیشمار دید. او می نویسد که ملك یمین الدین بهرامشاه در غایت ضبط و کیاست وشهامت بود و رسم بلاد نیمروزان بوده است که درقدیم قبایل را با هم قتال و مخاصمت بودی و هیچکس در شهر و روستایی سلاح تمام نرفتی چون عهد دولت بدو رسید از هر قبیله گروگان بستد و در قلاع مقید فرمود تا در هر قبیله که خونی به ناحق ریخته شدی مهتران قبیله را بدان حادثه مواخذه فرمودی بواسطه، آن قتال از میان قبایل بر افتاد.(٤)

صاحب تاریخ سیستان در مورد می نگارد که: یمین الدوله بهرامشاه حرب به کمك سلطان محمد خوارزمشاه شش هزار مرد سیستان را فرستاد. اما بعد از شکست محمد خوارزمشاه از جانب

---

(۱) -منهاج السراج جوزجانی، اثر قبل الذکرص، ۲۸۱؛ تاریخ سیستان ص،۳۹۳.
(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص ۲۸۱ (حاشیه).
(۳) -ایضاء ص ۲۸۱.
(٤) -ایضاء ص ۲۸۲.

مغول مردمان سیستان همه از بین رفتند.(۱) یکی از واقعات مهم دوره بهرامشاه بن حرب مقابله ومجادله او با ملاحده قهستان بود و او دوبار به جنگ آنها رفت تا اینکه از طرف چهار نفر ملاحده در روز پنجم ربیع الاخر (۶۱۸هـ-۱۲۲۱م) به قتل رسید.(۲)

۸- نصرت الدین بهرامشاه :

بعد از درگذشت بهرامشاه بن حرب اکابر و امراء نیمروز اتفاق کردند و پسر میانه او را به تخت نشاندند و اما اضطراب درممالك نیمروز ظاهر شد و از هر طرف تشویش افتاد و پسر مهتر او رکن الدین دربند بود. از بند بیرون رفته جمعی از لشکر سیستان با او اتفاق کردند. وجماعت اهل سنت و جماعت از فریقین همه دوستدار و مطیع و هواخواه او بودند بانصرت الدین در جنگ قرار گفت و نصرت الدین شکست خورد و جانب بست(۳) خراسان و غور(٤) عزیمت نمود. چهار ماه بعد درسال (۶۱۸هـ- ۱۲۲۱م)(۵) نصرت الدین بار دوم به سیستان آمد. و موفق گردید که سیستان را تصرف نماید. عاقبت در دهم ذیحجه (۶۱۹هـ-۱۲۲۲م) از طرف لشکر مغول شهادت یافت .(۶)

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۳۹۳.

(۲) -جوزجانی،اثر قبل الذکر، ج اول ص ۲۸۲، تاریخ سیستان ص ۳۹۳.

(۳) -تاریخ سیستان، ص ۳۹٤.

(٤) -جوزجانی، اثر قبل الذکرج، اول ص، ۲۸۳.

(۵) -ایضاء، ص ۲۸۳.

(۶) -ایضاء ،ص ۳۸۳.

۹- رکن الدین محمود بن بهرامشاه:

ملك رکن الدین شخص با سیاست بود و در عهد حیات پدر در اطراف سیستان محاربات انجام داد. باری از طرف پدر مقید گردید بهرامشاه رکن الدین را با عساکر زیاد به خدمت محمد خوارزمشاه جهت دفع لشکر مغول فرستاد اما در قلعه ترمذ لشکر چنگیز لشکر سیستان را منهزم ساخته و از بین برد. و چنگیزیان بعد از رسیدن به سیستان رکن الدین و اکثریت مردمان سیستان را به قتل رسانیدند. (۶۱۹هـ= ۱۲۲۲م).

۱۰- ملك شهاب الدین بن محمود بن حرب:

بعد از رفتن لشکر مغول شهاب الدین خروج کرد (۶۱۹-۶۲۲هـ= ۱۲۲۲-۱۲۲۵م) سیستان را بگرفت اما به زودی شاه عثمان پسر ناصر الدین عثمان حرب (۱) را از شهر نیه خواستند و او لشکر خوارزمشاهی را از ملك کرمان که او را براق حاجب گفتندی به مدد طلبید.چون آن لشکر گاه با شاه عثمان به سیستان آمد شهاب الدین محمود شهادت یافت (۶۲۲هـ-۱۲۲۵م).

واقعه مهمی که درین وقت به وقوع پیوست اتحاد نیالتکین خوارزمشاه با شاه عثمان بودکه متفقاً فراه و سیستان را حکومت متحد ساختند. (۲)

جوزجانی درین هنگام دوبار به رسم رسالت از غور به سیستان

---

(۱) -روایاتی شاه عثمان را نواسه ناصر الدین آورده است، رك: حاشیه طبقات ناصری، ج اول ص ۲۸٤.

(۲) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، ص، ۷٦.

رفت (۶۲۲هـ-۶۲۳هـ=۱۲۲۵-۱۲۲۶م)(۱) واقعه دیگری را صاحب طبقات ناصری که از آن نام برده همانا قیام ملاحده و عصیان خوارج بود ه هر دو سرکوب شد. (۲)

عساکر مغول بالاخره در سال (۶۲۵هـ- ۱۲۲۸م) بار دوم وارد نیمروز گردید و تاج الدین نیالتگین در قلعه ارگ محصور شد ومدت نوزده ماه آن قلعه را نگاه داشت و جمله حشم که با او بودند در قلعه از غوری و تولکی و سگزی و ترک همه هلاك شدند.

نیالتگین اسیرمغول شد و به قلعه صفهد کوه (سفیده کوه) آوردند و در پای آن قلعه شهید شد.(۳)

خلاصه حکومت محلی نیمروزیان با هجوم چنگیزیان پایان یافت و حکومت های کوچك محلی بعد تحت سلطه چنگیزیان و بالاخره تیموریان اداره میشد که خارج بحث ما میباشد.

---

(۱) -جوزجانی ، اثر قبل الذکر، ج اول ص، ۲۵۸.
(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ج، اول ص، ۲۸۵.
(۳) -ایضاء ،ص ۲۸۵.

۲-تشکیلات نظامی نیمروزیان

صفاریان ونیمروزیان سیستان را نمونه سلطنت های نظامی میخواندند بی مورد نیست چه این خانواده در آغاز نمونه بزرگی تشکیل دادند. چنانچه درغرب فقط درمحلی بنام «دیرالعاقول» که در ۵۰ میلی بغداد بود. متوقف گردید. و در شمال ماوراالنهر و خوارزم را تهدید نمودند و در شرق تا حوزه دریای کابل پیش آمدند. کامیابی بزرگ صفاریان سیستان موجب تقویت غرور و احساسات ملی مردم سیستان گردید.و همین خود انگیزه برگشت و احیاء مجدد سلطنت نیمروزیان پس از مدتی قلیل گردید و دوام بسیار یافت چندآنکه از گذر حوادث فراوان بدرآمد. و موجهای متواتر تهاجمات غزنویان وسلجوقیان ومغول را متحمل گردید و حتی دیرتر از آن پا بر جا بود.(۱)

صفاریان و نیمروزیان برای بوجود آوردن یك نیروی منظم عسکری مساعی زیاد به خرج دادند. جا دارد که یاد آورشویم موجودیت نیروی منظم عسکری مدیون خدمات یعقوب و بعداً عمرو لیث است که خود را وقف مسلك نظامی کرده بود. جهت آشنایی بیشتر تشکیلات نظامی می پردازیم به ترکیب نظامی نیمروزیان.

---

(۱) -بوسورث، لشکر های صفاری، ترجمه غلام سرور همایون، مجله آریانا، ش ۲ کابل: ۱۳٤۸ ص۵۵.

اول ترکیب نظامی نیمروزیان:

۱- عیاران :

با مطالعه دولت صفاریان و نیمروزیان کلمه عیار و عیاران در قدم اول جلب توجه میکند.

عیاران که به عنوان «جوانمردان شبگرد» نیز یاد شده اند (۱) از فرقه ها و اقشار پر اهمیت خراسان قرون وسطی بودند روحیه پاکی، صداقت، رازداری، صحبت، فداکاری، دستگیری از مستمندان، شکیبایی و تحمل حاضرجوابی، نمك شناسی، استواری در رفاقت و دوستی و سختگیری در دشمنی، پابندی به عهد و میثاق ، شبگردی و چالاکی، چستی و نظایر اینها اعضای این فرقه را بهم پیوند میزد و ارتباط میداد(۲).

عیاران طبقه ای بود که درترکیب نسج اجتماعی سیستانیان مقام مهم را احراز کرده بود ایشان درساختمان سیاسی و اجتماعی سیستان نقش عمده داشتند. عیاران سیستان را باید لزوماً جز یك پدیده اجتماعی درنظر داشته باشیم. عیاران سیستان متعلق میشوند به گروه «فتیان» احداث، رنود، شطار وغیره در شهر ها وحوزه های دیگر. (۳)

عیاران سیستان که یعقوب را یاری رسانیدند ستون فقرات قوای

---

(۱) -باستانی پاریزی، یعقوب لیث، (تهران:۱۳٤٤) ص ٤٣.

(۲) - امیرعنصر المعانی کیکاوس بن وشمیگر، قابوسنامه، به تصحیح و تحشیه، سعید نفیسی، (تهران:۱۳٤۲) ص ۲۰۹.

(۳) -بوسورث، اثر قبل الذکر، لشکر های صفاری، ص ٦۰.

شخصی او را هنگام نیل او به امارت تشکیل میداد. که به کمك آنها درمحرم سال (۲۷٤هـ- اپریل ۱۸٦۱م) امیر سیستان شد. (۱) درحالیکه همین عیاران و یعقوب بود که صالح بن نصر را در سال (۲۳۸هـ - ۸۵۲م) کمك کرد. چنانکه صاحب تاریخ سیستان آورده است که : و کار صالح بن نصر به بست بزرگ شد به سلاح و سپاه و خزینه و مردان و همه قوت سپاه او از یعقوب بن اللیث و عیاران سیستان بود.» (۲) در قرن چهارم هجری= دهم میلادی که دولت صفاری سقوط کرده بود عیاران سیستان بازهم وفاداری خود را نسبت به اولاد و أحفاد این خاندان عیارمنش سیستانی ابراز میداشتند. چنانکه در سالهای (۲۹۹-۳۰۰هـ =۹۱۱-۹۱۲م) موفق شد ابوحفص عمرو را به تخت بنشانند.

دشمنان دولت صفاری ونیمروزیان، عیاران، که نه تنها دسته منظم جامعه سیستان بود بلکه نیروی بزرگ نظامی آن وقت بشمار میرفت. یگانه سدی درمقابل خود میدیدند و سعی میکردند تا با استفاده از فرصت ایشان را از بین بردارد. چنانکه دولت غزنوی از قحط سالی (٤۰۰هـ-۱۰۰۹م) درسیستان وبه تعقیب آن وباء خانمانسوز (٤۰۱هـ- ۱۰۱۰م) در آن سر زمین استفاده برده و میکوشیدند گروه عیاران را از بین بر دارد.(۳)

درتشکیلات و سازمانهای منظم عیاران رسم برین بود که هر ده تن عیار یك نفر سر پرست داشت که عریف نامیده میشد و هرده تن

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۰۰.
(۲) -ایضاء ص ۱۹۳.
(۳) -سیستانی، مالکیت ارضی و جنبشهای دهقانی د[illegible] قرون [illegible] کابل: ۱۳٦۲) ص، ۵۷٦.

عریف یك نقیب داشت و هرده نفرنقیب یك قاید (سرهنگ) و هر ده تن سرهنگ یك امیر داشت که شخص اخیر الذکر در حکم سپه سالار می بود.(۱)

نظر به گفتار فوق که سرهنگان سیستان افسر یا سر کرده های عده از عیاران بوده درحالیکه بامطالعه تاریخ سیستان به این حقیقت میرسیم که سرهنگی رتبه عالی تری یا مقام برجسته تری در صفوف لشکری بوده است نه در بین توده عیاران. گردیزی در زین الاخبار که در باره فعالیتهای نخستین یعقوب بن اللیث صفاری صحبت میکند چنین مینویسد: یعقوب الیث بن معدل مردی مجهول بود و اصل او از روستای سیستان بوده از ده قرنین و چون به شهر آمد رویگری اختیار کرد. .. پس از رویگری به عیاری شد و از آنجا به دزدی افتاد و به زاهدی و پس سر هنگی یافت و خیل یافت از نصر بن صالح و امیری به سیستان یافت.(۲)

درپیمان صلح یعقوب باخوارج سیستان مقام سرهنگ تقریباً در وسط سوار یك اسپه و امیر قرار می گیرد.(۳) چنانکه: از شما هر که سرهنگ است امیر کنم و هر که یك سوار است سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را سوار کنم.(٤)

درین عناصر نظامی که به سال (۳۱۱هـ - ۹۲۳م) به امیر احمد بن محمد بن خلف بن الیث از اخلاف دختری یعقوب و عمرولیث

---

(۱) -سیستانی، اثر قبل الذکر، ص۵۳۱.
(۲) -گردیزی،اثر قبل الذکر، ص ۲۰۵.
(۳) -تاریخ سیستان، ص ۲۰۵.
(٤) -ایضاء، ص ۲۰۵.

بیعت نمودند ذکری از موالی سرهنگان و آزادگان آمده است. ملك الشعراء بهار در حاشیهء تاریخ سیستان کلمه سرهنگ به غلام آزاد کرده و رؤساغوقا ویك سواران جلد تعبیر می کند.(۱)

تعبیر مرحوم بهار چنین می نماید که این تعبیر یك حدس محض است. هواخواهان طاهر بن خلف بن احمد که شخص خلف بن احمد را درحصاو طاق درحوالی زرنگ در سال (۳۹۱هـ- ۱۰۰۱م) به محاصره کشیده بودند سرهنگان و عیاران غوغاشهر خوانده شده اند.(۲)

خلاصه سرهنگان از گروه عموم عیاران مجزاء بوده و شاید از بین عیارانی که درمیدان جنگ لیاقت رهبری از خود نشان میدادند برگزیده می شدند.

۲- دسته ازادگان:

ازادگان یا ازادان که مردم صاحب خانواده و نامجوی و فرزندان دهاقین صاحب مال بوده و نامجویی را داخل لشکر میشدند. منشاء قدیمی دارد. چنانچه در کتیبه پهلوی تخت جمشید نام ازادان سگستان که از سیستان به استقبال شهزاده ساسانی آمده اند برده شده است.(۳)

آزادگان که از قشرهای مکمل صنوف نظامی صفاریان و نیمروزیان قرن چهارم و پنجم هجری= دهم و یازدهم میلادی بودند. بیگمان سر بازان حربی و نتایج خانواده های محتشم و پسران دهقان

---

(۱) -تاریخ سیستان ص ۳۱۲.
(۲) -ایضاء ص ۳٤۹.
(۳) -ایضاء ص ۳۱۲.

وملاك و مشتمل برنفوس حادثه جویی بوده اند که طمع غارت و غنیمت تهاجمات نیمروزیان ایشانرا جلب نموده بود.

بوسورث به نقل از مسعودی می نگاردکه: یعقوب برای اخذ عسکر در اردوی خود مقررات وضع نموده بود وقتیکه درخواست کننده در مقابل امیرمی ایستاد لیاقت او به استعمال اسلحه ازمایش میگردید. و نیز از سوابقش و مثلاء راجع به اینکه قبلاً درخدمت کدام امیرشامل بود پرسیده میشد. اگر جواب سوالات برای یعقوب قناعت بخش بود از جدید الورود خواسته میشد که همه تجهیزات و اسلحه و مرکوب خود را تسلیم کند. این همه اشیا بواسطه یکی از اشخاص دستگاه یعقوب که مخصوصاً عهده دار آن بود به فروش میرسید. پول حاصل شده در دیوان به نام صاحب اشیاء کریدت میگردید. بعد برای جدید الشمولان تجهیزات، لباس، لوازم حرب وغیره کاملاً تازه از جانب امیر داده میشد و نیز اسپ و ستور بارکش از اصطبل امیر تسلیم میگردید. چنین شخص اگر از وظیفه برطرف میگردید و یا خود خدمت امیر را ترک می گفت مبلغ کریدت شده را بر علاوه پولی که خود پس انداز کرده بود تسلیم میشد.(۱)

۲- دسته غلامان:

دسته غلامان مبنی برتشکیلات قشون عباسی که هسته ومرکز لشکر بغداد را تشکیل که اکثر شان از ترکها تشکیل میشد. افسران و عمال محلی به تقلید از اوشان به سرعت از خلفای عباسی تقلید نمودند و فکر می کردند که مردمانی چون ترك درجنگ لیاقت

(۱) -بوسورث، اثر قبل الذکر، لشکرهای صفاری، مجله آریانا، ش۳ ص، ۵۳.

ذاتی دارند و فطرتاً دلاور و شجاع می باشند بر علاوه چون دلبند و تعلقی به مردمان محلی نمیداشتند عقیده برین بود که از ایشان میتوان وفاداری خالصانه تری توقع داشت که از لشکریان بومی نمیتوان چنین مامول را بدست آورد.

نیمروزیان وبه خصوص یعقوب و عمرواللیث بعضی از عناصر زنده و با روح اصیل سیستان را به حیث هسته اردوی خود گرد آورده بود و این به شمول عیاران خوارج و جدید الشمولانی از زمین داران بومی شوق و هیجان که از فتوحات این برادران سگزی در دلها تولید می شد غازیان را برانگیخت و ایشانرا به زیر پرچم شان آورد.

لذاء اشکالی برای شان جهت مرد جنگ ومبارز بوجود نمی آمد و عنصر غلام در لشکر صفاری اقلاً تا پایان دوره عمرولیث شاید اهمیت درجه دوم داشته بود.(۱) همچنان اردو غلامان خصوصاً برای موضوعات گارد ومحافظین سلطنتی درحضر و سفر و بعضاء اشتراك در اوقات مخصوص محاربه در دوره صفاریان و نیمروزیان نیز رواج داشت(نسبت وفاداری بیشتر شان) یعقوب لیث دو هزار غلام را به حیث گارد محافظ خود گماشته آنها را با بهترین سلاح ایکه از خزانه محمد بن طاهر بعد از فتح نیشاپور بدست آ ورده بود تسلیح و تجهیز نمود طوریکه میگویند به هزار نفر آن چماق زرین که هزار مثقال طلا وزن داشت داده و هزار نفر دیگر ان با چماق های نقره یی مجهز بودند و علاوه بر آن هر دو دسته با سپر، شمشیر و نیزه های بهتری تسلیح شده بودند.(۲)

---

(۱) -بوسورث، اثر قبل الذکر، لشکرهای صفاری ش ۲ ص ۵۸.

(۲) -جلالی، اثر قبل الذکر، ص۲۷۵.

یعقوب در اردوی خود غلام های هندی نژاد را نیز نگاه میداشت. طرابیل سر لشکر قشون هندو بود و در فاصله سالهای (۳۰٦هـ = ۹۱۹م و ۳۱۰هـ = ۹۲۳م) که نخست کثیر ابن احمد بن شاهغور و در ثانی احمد بن قدام یکی از پس دیگری درسیستان زمام امور را به کف آوردند او و قشون هندو کار مهمی را انجام دادند.(۱)

عمرولیث معمولاً غلامانی را از خردسالی می خرید که اکثر آنها ترك بودند بعد آنها را تربیت نظامی داده ایشان را به رؤسای لشکری و عمال دیگر خود می بخشید مگر روسا با آن غلامان وظیفه مخصوص میداد تا احوال ایشان را به او برسانند و بدین صورت گماشتگان دولتی را ذریعه آنها کنترول مینمود.(۲)

مطابق تاریخ سیستان طاهر بن محمد نواده عمرولیث حینیکه درسال ۲۸۹هـ-۹۰۰م) بر تخت امارت جلوس مینمود یك خزینه اگنده و ده هزار غلام سرایی (غلامان منتخب) وهمچنین اردوی دیگری که بالای وظایف دیگر بود به میراث میرفت.(۳)

در زمان احمد بن محمد بن خلف بن لیث موالی و غلامان یکی از دسته های اردوی سه گانه قشون او را تشکیل میداد و همین غلام های شخصی امیر بودند که درسال (۳۵۲هـ- ۹٦۳م) او را شهید کردند.(٤)

نشانه بارز ضعف سیاست امراء برلشکریان این قرن همانا تراکم

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۳۰۷.
(۲) -جلالی، اثر قبل الذکر، ص ۲۷۵.
(۳) -بوسووث، اثر قبل الذکر، لشکر های صفاری، ش ۳، ص ۵۹.
(٤) -تاریخ سیستان ص ۳۲٦.

هرچه بیشتر حشم شخصی درپیرامون افسران عالی رتبه و نخبا بود. درحالیکه درزمان یعقوب و عمرولیث دیده نمیشد. یکی از ایشان علی بن لیث برادر یعقوب و عمروطاهربن بوعلی بود وي در دوره خلف بن احمد(آنگاه که خلف در بین سالهای (۳۵۳هـ= ۹٦٤م) و (۳۵۸هـ= ۹٦۹م) رهسپار حج شده بود) وکیل سیستان بود و حاجب الحجابی داشت که این حاجب بزرك پنجصد غلام شخصی داشت که همه کمرهای زرینی میبستند.(۱) چنانکه درمتن تاریخ سیستان آمده که :فتیك خادم و بوالحسن کاشنی(حاجب الحجاب)(۲) آمدند با غلامی پانصد آراسته با کمرها وسلاح تمام. (۳)این حاجب الحجاب به کلی غیر از سپه سالار عمومی لشکر است. امکان دارد او فرمانده قشون غلام بوده است.(٤)

غلامان صفاری و نیمروزی مرکب از اقلیت های مختلف بود. درعهد یعقوب و عمرولیث یك لشکر تازی نژاد نیز وجود داشت. امیر ایشان موسوم به ایاس بن عبدالله بود که اندکی بعد در سال (۲۹۳هـ- ۹۰٦م) با اظهار نفرت از طاهر بن محمد بن عمرو سیستان را به قصد کرمان ترك گفت ایاس گفته بود«این پادشاهی ما به شمشیر ستدیم و تو به لهو همی خواهی که دادی پادشاهی به هزل نتوان داشت. پادشاه را داد و دین باید و سیاست و سخن و سوط وسیف.(۵)

---

(۱) -ایضاء، ص ۳۳۲.
(۲)-ایضاء ،ص ۳۳۲.
(۳) -ایضاء ،ص ۳۳۲.
(٤) -بوسورث، اثر قبل الذکر، ش ۳ ص، ٦۰.
(۵) -تاریخ سیستان، ص ۲۸۹.

همچنان قشون ملیت زنگي با قشون غلامان زنگی نیز وجود داشته است. بعید از امکان معلوم نمی شود که خلف بن احمد خواجه سرایگان سیاه پوست داشت که جز حرم سلطنتی بودند.و خبر دو نفر زنگی به ما رسیده است که از دلیران و مبارزان حشم او بودند چون: تبتوی مهتر و تبتوی کهتر دو زنگی بودند از مبارزان »(۱)

٤- دسته خوارج:

خوارج نیز درترکیب اردوی نیمروزیان جای مشخص داشت. گرچه یعقوب در آغاز کار عیار بود و با خوارج سیستان می جنگید. یعقوب جنگهای طولانی با خوارج نمود و اکثریت مردم روستا های اطراف زرنگ درین وقت پیرو خوارج بودند. در حقیقت خوارج درپهلوی عیاران دومین عنصر سیاسی سیستان را تشکیل میداد. یکی رؤسای خارجی که اسد ویه شهرت داشت.بر باب طعام تاختن آورد ولی یعقوب این حمله را که درسال (۲٤۹هـ = ۸٦۳م) صورت گرفته بود عقب راند. دوسال بعد در (۲۵۱هـ=۸٦۳م) یعقوب رئیس خوارج سیستان موسوم به عمار بن یاسر را در نیشك شکست فاحشي داده او را بکشت.(۲)

اما یعقوب با وجود نبرد باخوارج راه صلحجویانه را نیز با آنها پیش گرفته بود. چون خوارج از قشرهای جسور و سر سخت نفوس سیستان بوده اند و قابلیت سر بازی را داشتند. لذاء یعقوب درعین سرکوبی طغیانهای آنان برنامه صلحجویانه با این گروه را روی دست

(۱) -ایضاء، ص ۳۵۰.
(۲) -تاریخ سیستان، ص۲۰۹.

گرفته بود.

بهمین لحاظ با فرستادن پیام به عمار او را دعوت کرد که با او متحد شوند. اما او نپذیرفت. چهار سال بعد یعقوب به مقابل او لشکر کشید. پس از جنگ سرش را ازتن جدا نمود و بر جدار های زرنگ درکنار باب طعام بیاویخت.(۱)

باوجود آن سایرخوارج درخواست یعقوب را بی جواب مثبت نماندند. درحدود سال (۲٤۸هـ-۸٦۲م) یعقوب به وساطت یکی از افسران خود موسوم به ازهربن یحی بن زهیربن فرقد نامه یی به رؤسای خوارج ارسال داشت که درنتیجهء یك هزار خوارج نزد یعقوب آمدند و در مقابل به امیرشان خلعت داده شد. و وعده کردند که سرهنگان را رتبه امیری و کسانی را که سوار یك اسپه بودند رتبه سرهنگي دهند همچنین پیاده گان شان مبدل سوار گردیدند و قول داد که دراثر ابراز لیاقت ترفیع و نثار خواهند یافت. از قرار معلوم این مواعید عده کثیری از خوارج را جلب نمود و بسیاری از ایشان در رکاب یعقوب باقی ماندند و شماره بیشتر به طرف یعقوب آمدند.(۲)

راجع به رتبه سرهنگ در بین خوارج از کسی بنام «غاسم بسکری» یاد شده که درحمله دوم یعقوب به کرمان و فارس دراین ایالت اخیر درلشکر یعقوب بود و وی محمد بن واصل را در سیراف در سال (۲٦۲هـ-۸۷٦م) اسیر گرفت.(۳)

---

(۱) -ایضاء، ص ۲۰۷.
(۲) تاریخ سیستان، ص ۲۰۵.
(۳) ایضاء ص ۲۹۹.

رؤسا خوارج بادغیس چون عبدالرحیم و ابراهیم که درحدود ده هزار خوارج درآنجا بود یکی بعد دیگری با یعقوب متحد شدند. یعقوب به افسران سپاه آنها خلعت داد و به عارض لشکر امر نمود که اسامی سپاهیان را در دیوان عرض ثبت نماید و نظر به رتبه شان بیستگانی بپردازد پس ازین تاریخ خوارج قطعه مخصوصی را در صنوف قشون صفاری تشکل میدادند که به جیش الشراة (خوارج ازین سبب خود را شراق، میخواندند. که می گفتند مطابق نص قرآن مومنین زندگی این جهانی را برای آن جهانی می فروشند.) شهرت داشت.(۱)بدین ترتیب دسته خوارج یکی از صنوف برجسته نیمروزیان را تشکیل میداد.

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۱۷ -۲۱۸.

دوم- لوازم و مهمات نظامی:

نظامیان نیمروزیان سلاح و لوازم ومهمات متعدد را مورد استفاده قرار میدادند . و استعمال درست آن را یاد داشتند بصورت عمومی اسلحه و لوازم معمول آنان چنین بود.

۱- تیر و کمان و نیزه:

عساکر نیمروزیان در تیراندازی مهارت خوبی داشتند ویکی از علل غلبه سپاه نیمروزیان همین مهارت تیر اندازی آنها بوده است. در تیر و کمان درقرون وسطی انکشافاتی پدید آمد و از شکل قدیمی آن که سنگین بود تغییر شکل یافت چنانچه کمانی به شکل لوله ای از آهن و چوب ساخته درآن سوراخی ساختند و با آن تیرهای کوتاه را به مصافات دورتر می انداختند.

یعقوب از اشخاصیکه تازه وارد اردو میشدند می پرسید که سلحشوری میدانی و در تیراندازی مهارت داری و شمشیر را خوب استعمال میداری آنگاه سوال میکرد درین مدت باکی به سر برده است و بالاخره وقتی موافق می افتاد خرج یکساله او را میپرداخت. (۱) نیزه نیز یکی از سلاح های سواری و پیاده بود و صفاریان و نیمروزیان قبل ازهر موقع در سواری آنرا استعمال میکردند. نیزه ها معمولاً بلند و کوتاه هر دو استعمال میشدند. نوکهای آنرا یا بصورت سه شاخه پهن کج و یا راست دست میکردند. شخصیکه در نبرد ها از نیزه استفاده مینمود بنام

---

(۱) -میرخواند، اثر قبل الذکر، ج ٤ ص ۷۱۰.

نیزه دار یاد میشد.(۱)

۲- اسلحه تحفظی:

اسلحه تحفظی معمولاً «سپر» خود و زره برگستوان وغیره بود که هر کدام نوعیت خاص داشت. چنانچه سپری که برای دفاع از تیر تهیه میشد اطراف آن نخی و سطحش بر جسته بود. اما این نوع سپر مقاومت کرده نمیتوانست.

نوع دیگر سپر به شکل مسطح و میان آن فرو رفته بود که در وقت تیر باران استعمال میشد. روی سپرها بعضی ایات و مقولاتی می نوشتند.

زره نیز در اردوی نیمروزیان بسیار معمول بود و آنرا بنام های جوشن(زره تن) خود و مغفر (زره سر) مینامیدند و بعضی قسمتهای آن باز و کف دست و پا ها را می پوشانید.

همچنان زره اسپ که بنام برگستوان یاد می شد در اردوی نیمروزیان وصفاریان معمول بوده است. به روایت سیاستنامه نظام الملك عمرولیث مقابل اسمعیل سامانی هفتاد هزار نفر از قوای سواره نظام سوق داد که همه دارای بر گستوان ها بودند.(۲)

دیده میشود که قوای سواری با اسلحه و تجهیزات سنگین ملبس بوده و در جنگها از آن استفاده میشد. تسلیح اقلاً هفتاد هزار اسپ با بر گستوان مرحله تکامل سواره نظام را نشان میدهد که نمایندگی از رشد سواره نظام هنر صفاریان و نیمروزیان مینماید.

---

(۱) -حبیبی، اثر قبل الذکر، ش، تاریخ مختصر افغانستان، ج اول، ص ۱۱۸ .
(۲) -نظام الملك، سیستنامه، (تهران: ۱۳٤۱) ص ۱۷.

علاوه برآن طوریکه در تاریخ سیستان نگاشته آمده بعد از اسارت عمرولیث بدست امیر سامانی روزیکه طاهر بن محمد را بیعت کردند تعداد سلاح و ستوران به اندازه ای بود که از محاسبه آن عاجز بودند.(۱)

۳- منجنیق :

معمولاً منجنیق را برای خراب کردن قلعه ها استفاده مینمودند. در جنگهای محاصروی به اصطلاح قلعه بندگاهی ایجاب مینمود که از منجنیق و عراده استفاده نمایند.(۲)

به روایت صاحب تاریخ یمینی در زمان سلطنت نوح بن منصور وقتیکه حسین بن طاهر بن احمد را در قلعه ارگ واقع سیستان محاصره نمود خلف از حصار مذکور به قوت مدافعه کرده و در هر قسمت بالای لشکری محاصرین سبوهای پر مار و گژدم در فلاخن منجنیق بدیشان می انداخت.(۳)

با استفاده ا زتاریخ بخارا واضح میشود که عمرولیث درمحاربه خود با اسمعیل سامانی از منجنیق و عراده ها وقچ جنگی استفاده نموده است.(٤)

قچ جنگی تنها برای خراب کردن دیوار ها و تولید رخنه ها بکار میرفت و ساختمان آن چنین بود که یك میله چوبی که راس آن مشابه

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۵۷.
(۲) -تاریخ سیستان، ص ۲۸۳.
(۳) -جرفادقانی، اثر قبل الذکر، ص ٤٤.
(٤) -ابوبکر محمد نرشخی، تاریخ بخارا، (تهران: ۱۳۱۷) ص ۱۰٦.

به سر قچ بوده است توسط طنابها و چرخها به سط فوقانی آن معلق می شد و مرتبات آن از عقب با حرکت دادن این میله به پیشرو و عقب در دیوار ها رخنه های تولید میکردند. برای بوجود آوردن رخنه در دیوار در رأس میله های مذکور دونوع سرقچ مستعمل بود طوریکه برای تخریب سطح خارجی دیوار که مستحکم تر میبود سرقچ مانندی که نوك آن از فولاد بوده است استعمال میشد ومتعاقباً برای تخریب قسمت پر شده دیوار سر چوبی بکار میبردند و آنرا در رأس میله چوبی وضع مینمودند.(۱)

٤- حیوانات :

صفاریان و نیمروزیان با استفاده از حیوانات مختلف اشتر، اسپ و فیل درنبرد های خویش موفقیت بیشتر می یافتند. بوسورث با استفاده از اداب الملوك فخر مدبرمی نگارد: که برای حمل و نقل مطبخ که در قشون عمرولیث در لشکر کشی او به مقابل اسمعیل بن احمد درخراسان به راه افتاد یکهزار اشتر لازم و به نقل از مسعودی آ ورده است که در گله یعقوب پنجهزار اشتری بخدی و ده هزار الاغ برچرا بودند . و این الاغها منسوب به صفاری بودند.یعقوب این حیوانات را به قاطرترجیع میداد زیرا اینها برخلاف قاطر آنگاه قشون اطراق مینمود بی ایجاد زحمت خود به خود به چر ا می ایستادند. و یعقوب در اوان مارش و حرکت از طلایه و پیشقراولان و جواسیس خیلی استفاده مینمود.(۲)

---

(۱) -جلالی، اثر قبل الذکر، ص.۲۱٦.

(۲) -بوَسورث، اثر قبل الذکر،لشکرهای صفاری، ش۳، ص ٦۱.

یعقوب بعد از آنکه با زنبیل درالرخج درسال (۲۵۰هـ=۸٦٤م) پیکار داشت در اردوی دشمن فیل را دید و با یك حمله دلیرانه که شخص یعقوب با پنجاه نفر از نخبگان خود اجراء نمود این پیلان منهزم گردیدند.

در بین غنایمی که به چنگ لشکریان یعقوب افتاد اسپان ترکی و پیلان شامل بودند. به نقل از تاریخ سیستان که او بالاخره پیلان مذکور را مسترد نمود و آن به این منطق که فیل حیوان شوم است و در اذهان دینداران با هجوم ابرهه حبشی بر مکه معظمه درعام الفیل ملازمه دارد. گرچه یعقوب مردی پارسای نبود که به چنین اعتقادی گردن بگذارد. اما حقیقت آن بود که یعقوب هیچ مورد استفاده برای فیل در قشون خود سراغ نداشت.

بااین وصف صفاریان متأخر قرن ٤هجری=۱۰ میلادی از فیل درنظام خود مستفید گردیدند. و خلف بن احمد و هم رقیب او حسین بن طاهر در مبارزه تاج و تخت سیستان بین خود (۳٦۱هـ=۹۷۲م) از آن سود برداشتند.(۱)

همچنان اسپ که جز عمده سواره نظام را تشکیل میداد خیلی مورد استفاده بود به یقین که درتمام سواره نظام حکمرانان نیمروزیان اسپ بیشتر از دیگر حیوانات مورد استفاده بوده است.

چنانچه درتاریخ سیستان از سلسله مراتب نظامی و عیاری یعقوب از سوار یك اسپه به دفعات یاد گردیده است که پایین تر از رتبه سرهنگی قرار داشت.(۲)

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۲۰۵-۲۰٦-۳۳٦-۳۳٤۷.
(۲) -ایضاء ،ص، ۲۰۵

صفاریان و نیمروزیان درنبردهاییکه پیروز میشدند یکی از غنایم آنها را اسپها و ستوران تشکیل میداد. چنانچه یعقوب درنبرد زنبیل به تعداد ٤ هزار اسپ بدست آورد. (١)

با موجودیت اسپ میتوان اردوی منظم سواره را با بر گستوانها و اسلحه نسبتاً ثقیل تجهیز کرد. چرا این اردو از نگاه سرعت و مانور اهمیت زیاد تر دارد.

جای دارد که بنگاریم که عمرولیث به تعداد هفتاد هزار سواره را جهت نبرد با اسمعیل سامانی سوق داد که همه دارای برگستوانها بودند. (٢)

خلاصه اینکه نیمروزیان از حیوانات بخصوص فیل و اسپ در نبردها و اشتر و الاغ برای حمل و نقل استفاده میکردند.

٥- خندق:

درقرون وسطی استفاده از خندقها دراطراف حصار ها و ارگها و قلعه ها ارزش عمده داشت نیمروزیان که صاحب قلعه ها و حصارها بودند. جهت نگاهداری آن خندق های متعدد را حفر می کردند تا دشمن نتواند به آسانی حصار مورد نظر را تصرف نماید.

به روایت تاریخ یمینی درهنگام زمامداری نوح بن منصور وقتیکه حسین بن طاهر خلف بن احمد را در قلعه ارگ واقع سیستان محاصره نمود خلف با استفاده از خندق که پیرامون ارگ بود مدتها نجات یافت.

---

(١) -ایضاء ص، ٢٠٥.

(٢) -نظام الملك، اثر قبل الذکر، ص١٧.

صاحب تاریخ یمینی می نگارد که: پیرامون آن خندق عمیق بود که اندیشه در حجاری آن بیابان نمی رسید و وهم را درمغایض آن پای گل فرو می شد. چون نهنگ سوار و پیاده را فرو می برد و چون اجل برخرد و درشت ابقا نمی گردد. (۱)

سوم - دیـوان هـــای نظامی :

یعقوب مقارن رسیدن به امارت سیستان و آغاز توسعه طلبی به جوانب حتماً شبعه ای برای وارسی امور نظامی تأسیس کرده باشد.

پیروان خارجی ابراهیم بن الاخضر که بخش«جیش الشراة» لشکر یعقوب را بوجود آورده است.(۲) که مانند دیوان الجیش قرن سوم هجری= نهم میلادی داشت.

دیوان عرض که حیثیت وزارت حربیه را داشت در تشکیلات نظامی نیمروزیان ارزش عمده داره. تمام قشون در دیوان عرض ثبت نام می کردند حتی امرای نیمروزیان نیز در آن دیوان ثبت نام شده بودند.

شعبه دیگري نیز وجود داشت که آنرا جریده سپاه می گفتند عارض جریده سپاه معاش عسکری را میپرداخت.(۳) در چوکات دیوان عرض عده یی نظامیان دیگر بود بنام اهل سیف یاد می شدند همین اهل سیف بود که در توطئه از بین بردن شمس الدین شاه نیمروز نقش عمده داشتند(٤)

---

(۱) -جرقادقانی.اثر قبل الذکر، ص۴۳.
(۲) -تاریخ سیستان ص،۲۱۸.
(۳)-میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیرتاریخ (کابل:۱۳٤٦) ص-۹۵.
(٤) - جوزجانی، اثر قبل الذکر، ص، ۲۷۹.

حقوق و وجایب اردوی منظم و دایمی نیمروزیان از طریق دیوان عرض اجراء میگردید. معاش سپاهیان که مؤلف تاریخ سیستان و گردیزی بنام بیستگانی یاد نموده در وقت عمرولیث بعد از هر سه ماه به لشکر توزیع میشد و چنین تخمین میشود که لوازم و تجهیزات حربی از قبیل اسپ، اسلحه، تجهیزات لازمه از دولت به آنها داده میشد.

به روایت زین الاخبار گردیزی عمرولیث چهار خزینه داشت که یکی آن خزینه سلاح و سه دیگر آن خزاین مال بوده و همیشه با او می بود. در خزاین اموال یکی آن مخصوص بیستگانی سپاه بود که مدارك آن تمام صدقات و حالات شبیه آنرا احتواء مینمود. مدارك و دخل خزانه دوم که حاصلات املاك و شبیه آن بود درخرج نفقه و مطبخ مصرف میشد و خزانه سوم که صله ها و حقوق حشم و منهیان و رسولان را میپرداخت از اموال ضبط و مصادره شده جمع آورده میشد.

عمرولیث هر سه ماه به عسکر خود معاش و صله میداد یعنی چون وقت موعود فرا می رسید امر میکرد تا دوطبل معروف (سیمون) و (مبارك) را بنوا آورند. همه وقتی آن آواز را میشنیدند میدانستند که روز درهم و معاش است. پس از آنکه اردو جمع میشد سهل بن حمد ان عارض نشسته درهم پیشروی خود می گذاشت و اولین شخص را که صدا میزد خود عمرولیث بود آنگاه عمرولیث از میان برآمده و بعد از آنکه عارض تمام سلا ح اسپ و تجهیزات او را معاینه میکرد و آنرا قناعت بخش می یافت سه صد درهم به او پرداخته و عمرو آنرا در ساق موزه می نهاد و دوباره

حرکت می کرد آنگاه بر جای بلند می نشست تا عارض خوب دیده بتواند عارض به ترتیب همه لشکر را یك یك خوانده بعد از آنکه اسپ زین، یراق و اسلحه پیاده و سوار را همه بطور دقیق معاینه میکرد با آنها حقوق مقرر ایشانرا می پرداخت.

به همین صورت شخص عمرولیث نیز اکثراً سپاه خود را با لوازم آنها معاینه میکرد.(۱)

معاش لشکریان معمولاً به نام«زرقات، عطایا، بیستگانی» هر سه ماه بعد پرداخته میشد. همچنان به مناسبت کدام فتح خاص یا ظفر مهم حتماً بخشش وصله نیز داده میشد. مثلاً درسال (۲۷۵هـ-۸۸۸م) بعد از آنکه فارس را دوباره تسخیر نمود و با خلیفه به صلح انجامید عمرولیث دوملیون درهم را به لشکریان خود انعام داد.(۲)

یك سیستم دیگر معاش برای قشون صفاری نیز بودکه آنرا سیستم اقطاع میخواندند. چنانچه امرای صفاری پس از تصرف فارس و اهواز بر مناطق تسلط یافتند که سیستم اقطاع درآن اراضی به یك مؤسسه دارای شالوده قوی تبدیل شده بود و چنین به نظر میرسید که بعضی از امرای صفاری کوشیده بودند با رسم موجود توافق حاصل نمایند بدین صورت وقتیکه طاهر در سال (۲۸۹هـ-۹٦۲م) به فارس واصل شد. اندکی پس از تاج پوشی عامل خلیفه را اخراج کرد. و شیراز را تصرف نمود و درین شهر اقطاعات و عطیه های فراوان سخاوت نمود تا به حدیکه «سپاه را

---

(۱) -گردیزی، اثر قبل الذکر، ۱۰-۱۱.

(۲) -تاریخ سیستان، ص ۲٤٦.

اقطاعها بسیار همی داد و عطیتها و همه سپاه به اقطاع خرسند گشتند.»(۱)

قابل یاد آوریست که یعقوب و عمرولیث امور اداری جیش را تحت نظر دقیق خود داشتند و هیچگونه امکان استفاده سؤ وجود نداشت. لیکن پس از گرفتاری عمر و در سالهای اول دوره طاهر بن محمد بن عمرو چنین معلوم میشود که بعضی حرکات قابل تأسف سر زده است.

چنانچه سبکری که از مرحله غلامی ارتقا یافته بود و مقداری تفوق وکنترول بر امیر جدید امیر طاهر و برادرش یعقوب حاصل نموده درلشکر آوازه انداخت که مراسم عرض صورت میگیرد و در طی آن اسم بعضی افراد از جریده ساقط میشود و از بیستگانی محروم میگردند بدین صورت سبکری از حسن خوف سپاهیان از چنین روزی استفاده نموده موجب قتل یکی از رقبای خود در دستگاه دولت که محمد بن حمدان تام داشت گردید.(۲)

چهارم - دسپلین و نظم نظامی نیمروزیان:

نیمروزیان به خصوص در آغاز در بین صنوف لشکر دسپلین و نظم دقیقی بر قرار کرده بودند. یعقوب آنگه که در طبرستان به جنگ داعی الکبیر علوی موسوم به الحسن بن زید رفته بود رسول خلیفه را همراه داشت. این رسول از مراعات نظم ودسپلین دقیقتری در بین لشکر او به حیرت افتاده بود و او دیده بود که یعقوب

---

(۱) -ایضاء ص ۲۷٤.

(۲) -تاریخ سیستان، ص ۲۵۸-۲٦۰.

توانست سپاهیان خود را از غارت اردوگاه هزیمتیان الحسن باز دارد. بوسورث به نقل از مسعودی می نویسد که: یعقوب در فارس بود که امر داد لشکریان ستوران را از چرا باز داشته آماده حرکت شوند و گفته میشود که یکی از حشیمان یعقوب چون از امرآگاه شد علف را از دهن اسپ خود کنده به راه افتاد. گذشته ازین یکی از سرهنگان او درحالیکه برهنه بود و بر دوش سلاح داشت فوراً حاضر گردید و گفته شده که وی هنگام شنیدن امر یعقوب مشغول استحمام بود. پسر یعقوب چون به میدان جنگ داخل میشد مانند شیری بود. داغی که پایین تر از رخسارش باز مانده بود جراحت ناگواری داشت که در حرب خوارج برداشته بود اما ضربتیکه بر روی او فرود آمده بود برخی از رخسارش را برده و پس از التیام همچنان شدیار مانده بود.

روایت است که یعقوب مدت بیست روز از مجرای ئی غذای می خورد و با این وصف هنوز شمشیر به زمین نگذاشته ومیدان را ترك نگفته بود. خصم او درایالت کسپین الحسن بن زید او را «سندان» خطاب میکرد چون که بردباری و تحمل رنج در او سراغ کرده بود.(۱) حتی مخالفین او تصدیق داشتند که لشکریان او زیر لوای زعامت خدا داده او تحمل و بردباری غریبی نشان میدادند.

مخالفان او بعد از شکست خوردن دیگر حاضر نمیشدند که با او مصاف کنند. حتی از قشون کشی و دسپلین او یاد آور میشدند. چنانچه ابراهیم بن الیاس بن اسد سامان بن طاهر را یعقوب از هرات در سال (۲۵۳هـ- ۸٦۷م) اخراج نمود و پس در جنگ پوشنگ نیز

---

(۱) -بوسورث، اثر قبل الذکر، لشکرهای صفاری، ش، ۲ ص، ۵۸.

او را شکست داد. وی به نیشاپور نشست و مشوره اش به محمد این بود که با صفاریان صلح کند و ابراهیم به عزیمت سوی محمد بن طاهر شد و گفت با این مرد به حرب هیچ نیاید که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باك نمیدارند و بی تکلف وبی نگرش همی حرب کنند و بدون شمشیر زدن هیچ کاری ندارند گویی که از مادر حرب زاده اندو خوارج همه با او یکی شده اند و به فرمان اویند صواب آنست که او را استحالت آید تا شرا و و آن خوارج بدومرفوع باشد ومردی جداست و شاه فن و غازی طبع».(۱)بهمین نحوه قابلیت عسکری عمرو را از گزارش لشکر کشی ها و غلباتش به چندین رقبای او که طمع خراسان به سرمی پروراندند میتوان استخراج نمود. منابع و مأخذ همان عصر تدبیر ورای او را در اداره و تشکیلات قشون و توجه او را که همواره بدین امر معطوف بود و تجهیزات و حیوانات و اسلحه او را که همواره آماده کار می بوده است تایید میکند و می ستاند.(۲)

پنجم - کمیت و تعداد قشون نیمروزیان :

قشون نیمروزیان مشتمل بر سواره و پیاده بوده که دررأس آن سلطان به حیث قوماندان اعلی وجود داشت و درمحاربات شخصاً اشتراك می کرد و در بعضی اوقات یکی از پسران خود را می فرستاد.

دسته های سواره نیمروزیان از هر جهت مجهز و مسلح بودند و

---

(۱) -تاریخ سیستان ص ۸: ۲-۹-۲۰۹.

(۲) -گردیزی، اثر قبل الذکر، ص۱۱-۱۲.

تعداد شان در اوقات مختلف تفاوت داشت اما دسته های پیاده آن خیلی معروف بود. چنانچه دسته های سربازان سگزی که توسط سامانی ها استخدام شده بودند درامور نظامی ارزش و لیاقت برجسته یی داشتند در دوره های اسلامی مردمان سیستان به نیرومندی شهرت زیاد داشتند و آنها را رسم بود که در بازارها با شمشیر های برهنه گشت و گذار نمایند درعهد غزنوی سیستان با داشتن پیاده نظام معروف بود.(۱)

همچنان عده منهیان یا جاسوسان (به منظور کشف اسرار نظامی دشمن و دانستن نقاط مهم قبل از آغاز جنگ فرستاده می شدند) وجود داشت که دارای حقوق و وجایب معین بودند. و در طول دوره صفاری و نیمروزی از ایشان استفاده میکردند.

تعداد عساکر یعقوب و مخالفین او در نفس سیستان آنگاه که وی درتلاش تسلط برین ولایت بود متوسط بود صالح بن نضر ذرنگ را درسال (۲۳۹هـ-۸۵٤م) به مدت ٤ هزار سوار پیاده متصرف شد که پسان برین تعداد سیصد نفر دیگر از پناهندگان اردوی محمد بن ابراهیم بن الحضین فرزند عامل اخراج شده طاهری افزوده شد. و در سال (۲٤۹هـ-۸٦٥م) آنگاه که یعقوب درست علیه صالح هجوم برد دوهزار سوار درركاب خود داشت.(۲)

اما هنگامیکه یعقوب و عمرو نیروهای خود را متوجه ماورای ایالت خود گردانیدند لشکرهآی جدیدی تشکیل دادند و تعداد معتنابهی به کار انداختند. مثلاً در جنگهای فارس و اهواز در سال

---

(۱) -مجله ادب، ش ۱-۲ (کابل :۱۳٤۹) ص، ۷۰-۷۱.

(۲) -تاریخ سیستان، ص ۱۹۷.

(۲٦۱هـ ۸۷٤-۸۷٥م) بین یعقوب و محمد بن واصل درالبیضای حوالی شیراز زیر علم یعقوب پانزده هزار سوار و از آن محمد بن واصل سی هزار بود. ولی یعقوب دشمن خود را با تکنیك حمله از عقب مغلوب گردانید. درمحاربه دیرالعاقول که باالموفق بالله اتفاق افتاد لشکر یعقوب افزون تر از ده هزار سوار بود. درخلال سال (۲۷۹هـ-۹۱۰م) اللیث بن علی بن اللیث هفت هزار سوار به فارس سوق داد تا به وسیله آن سبکری را که در مقابل شهزادگان صفاری یعنی طاهر و یعقوب بن محمد بن عمرو خیانت ورزیده بود سر زنش کند.(۱) لشکر عمرولیث را درنبرد با امیر سامانی هفتاد هزار سواره نظام تشکیل میداد(۲) تعداد لشکریان که درقرن ٤هجری-۱۰ میلادی مورد استفاده بودند شاید بیشتر معتدل بوده باشد و این با وصف آنکه خلف بن احمد یك اردوی چهار هزاری مرکب از غلامان به علاوه پنج هزار سگزی های بومی را تشکیل کرده بود و این اخیر آن وقت بود که در سال (۳٤۸هـ- ۹۹٤م) پسر خود طاهر را به کرمان گیسل میکرد.(۳)

۳- تشکیلات اداری نیمروزیان:

از نظر اداره دولت نیمروزیان تشکیلات منظمی داشت که تحت نظر رؤسای بزرگ عمل میکرد. درین دوره افراد نیمروزیان که خود را از بقایای صفاری میدانستند با لقب (امیر) صاحب اختیار جان

---

(۱) -ایضاء، ص ۲۷۷.

(۲) -نظام الملك، اثر قبل الذکر، ص۱۷.

(۳) -بوسورث، لشکرهای صفاری، ش ۳، ص ٦۹.

ومال مردم بودند. چون امیر خلف امیرطاهر امیر اجل تاج الدین و امثال آن.(۱)

اما صاحب طبقات ناصری امرای فوق را بنام ملك نامیده است تا جاییکه ایشان را به نام (ملوك نیمروز) ذکر کرده است.(۲)

این ملوك بعد از آنکه نیمروز را ضبط می کردند به عدل و داد و یا برعکس به ظلم و ستم می پرداختند.

ملوك و امیران نیمروز در بالای تشکیلات اداری و نظامی قرار داشتند. بعد از شاه وملوك وزیر قرار داشت که حیثیت صدراعظم و نایب اختیار مملکت را در دست داشت.

کسانیکه در دیوان وزارت انتخاب میگردید معمولاً اشخاص کریم طبع، بزرگوار، ادیب کامل، نیك محضر، قوی تدبیر درکارهای کشورداری، متفکر، خداترس و سرانجام به امور کشورداری وارد میبود مقرر میشدند.(۳)

در راس دوایرملکی کشور دیوانهای متعدد قرار داشت که بصورت عمومی در تمام سلاله های مستقل کشور ما دیده میشود.

ازهمه مهمتر دیوان رسایل یا دیوان رسالت بود که از پر ارزش ترین دیوانها بشمار می رفت. ملوك نیمروز دایماً باصاحب دیوان رسالت به مشوره می پرداخت و این به کلی تحت نظر شاه قرار داشت.

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص، ۳۵۷، ۳۸٤، ۳۸۵، ۳۸۹.

(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول، ص، ۲۷۵.

(۳) -محمد بن منصور مبارکشاه، اداب الحرب والشجاعه، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، (تهران:۱۳۳۷)ص، ۱۲۸-۱۳۲.

اهمیت این دیوان آنقدر بود که: رئیس یا وزیر صاحب دیوان رسایل که درحقیقت رئیس دارالانشاء سلطانی بود و در زیر دست خود عده با النسبه زیادی محرر و منشی و کاتب رسایل داشت که طرف اعتماد و خازن اسرار دولت بودند وبه همین جهت غالباً از دربار سلطانی ایشانرا به اطراف به رسالت وسفارت و انجام ماموریت های سری وسیاسی می فرستادند و غالباً نیابت صدارت نیز با صاحب دیوان رسایل بود.(۱)

سازمان استیفا یکی دیگر از دواوین بزرگ این دوره بود که متصدی آنرا مستوفی می گفتند. مقام مستوفی درکشور پس از صاحب وزیر با خواجه بزرگ بود. گاه گاهی که خواجه بزرگ یاصاحب وزیر از مرکز دور می رفت در آن وقت صاحب دیوان استیفا وزیر به شمار می رفت.(۲)

سازمان های دیوانی استیفاء عبارتند از : عامل مستوفیان، وکیل و خزانه داران.(۳)

از وظایف دیگر این عهد مرتبه خزانه داری بود که تمام اموال دولت را نگهداری نمایند. ازین جهت به خزینه داران شهرت دارند. صاحب تاریخ یمینی می نگارد که: هر سازمان دیوانی برای خود خزینه داری داشته البته تعداد آنان در تشکیلات سپاه بیشتر بود.(٤)

---

(۱) -عباس اقبال، وزات در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، (تهران:۱۳۳۸) ص ۲۹ - ۳۰

(۲)ایضاء، ص۲۳.

(۳) -محمد اکبر مددی، وضع اجتماعی غزنویان، (کابل:۱۳۵۷) ص ۲۱۱-۲۱۲.

(٤) -جرفادقانی، اثر قبل الذکر،ص، ۲۲.

بارتولد درمورد می نویسد که کلمه مستوفی محتملاً مترادف با الفاظ خازن و خزینه دار است دیوانی که خزانه دار دررأس آن قرار داشت با دیوان خراج روزگاران دربار خلافت عباسی قابل تطبیق است.(۱)

دیوان قضات در دوره نیمروزیان یك دیوان مهم بشمار میرفت. این دیوان به غرض رسیدگي کارهای مذهبی و شرعی درتشکیلات اداری گنجانیده شده بود. صاحب تاریخ سیستان از قضاوت متعدد چون قاضی ابوالحسن انصاری و قاضی ابوسعید و قاضی احمد بن محمد اللیث یاد میکند.(۲)

دیوان قضات که بررسی امور عدلی و قضایی را در دست داشت در دوره نیمروزیان بنام دیوان مظالم و محکمه قضاء شهرت داشت که در رأس آن صاحب مظالم بود.(۳) رئیس مظالم نیمروزیان سالانه درحدود بیست هزاز درهم معاش داشت.(٤)

دیوان برید یکی از دیوانهای معمول آن دوره بود که فرامین و پیامها و احکام دربار را به اطراف و اکناف کشور می رسانید و شعبات در ولایات داشت. جهت حفظ نظم شهر ها درین عهد«ولایت شرط» موظف بود. (۵) ولایت شرط با کوتوالي(٦) در تمام شهر های تحت تصرف نیمروزیان وجود داشت وصاحب ولایت شرط سیهزار درهم معاش

---

(۱) بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، (تهران: ۱۳۵۰) ص، ٤۹٤.
(۲) تاریخ سیستان، ص، ۳۸۹. ۳٦۹. ۳۱۳.
(۳)ایضاء ،ص ۳۱٤.
(٤) میرغلام محمد غبار.اثر قبل الذکرافغانستان در مسیر تاریخ، ص، ۹۵.
(۵) ایضاء، ص ۹۵. (٦) تاریخ سیستان، ص، ۲۸۸.

داشت.(۱)

در پهلوی دیوانهای فوق الذکر در تشکیلات اداری نیمروزیان وظیفه حاجب بود. اشخاصیکه نزد شاه و سلطان قریب و دارای اعتماد کامل می بود به حیث حاجب مقرر می گردید. که در رأس آنهاحاجب الحجاب که یکی از مقام بلند پایه به شمار می رفت بود.(۲)

مؤلف تاریخ سیستان می نگارد که این شغل به سادگی میسر نمیگردید بلکه غلام پس از هفت سال خدمت درجه خیل باشی دریافت میکرد و از آن پس به مقام حاجبی نایل می گردید.(۳)

درتاریخ سیستان از حاجبان متعدد چون حاجب خیرك، و امثال آن را میتوان نام برد.(٤)

از وظایف دیگر این دوره مقام «امیراب» است.(٥) که به تعیین توزیع و کنترول آب نهر ها منشعب از هیرمند را به عهده داشت.

مجازات مجرمین و قیام کنندگان متعدد بود که اکثراً به اعدام محکوم و یا زندانی می شدند. زندان های مشهور آنها معمولاً درقلعه ها وجود داشت.

وظایف متعدد اداری چون خادمان دیوان، عوانان(مامورین عدلیه) حرسیان عریفان (رؤساشهری) معرفان (مطلعین به احوال طبقات مردم) چشم بینش (مفتیشین) وغیره نام برده شده است.(٦)

---

(۱) -غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص، ۹۵.

(۲) -بارتولد، اثر قبل الذکر، ترکستان نامه ص، ، ۹۰.

(۳) -ایضاء، ص، ۹۰.

(٤) -تاریخ سیستان، ص ۲۰٥.

(٥) -ایضاء، ص ۳۱٤.

(٦) -ایضاء، ص ۳۲.

فصـــل ســـوم

وضـع اجتمـاعی نیمـــروزیـــان

۱- طبقات جامعه:

بصورت عمومی درین عهد نظام قرون وسطایی درکشور ما رو به انکشـاف بود (۱) امـا با وجـود داشتن مناسبـات قـرون وسطی عـده کثیری برده و غلام وجود داشت ولی شیوه اصلی تولید مبتنی بر برده داری نبـود بلکه در جامعـه ای کـه دوران اولی قرون وسطی یا صـورت بندی قـرون وسطی را می گذارند. برده داری یك نوع شیوه زندگی بود که البته درحیات اجتماعی، اقتصادی کشور تاثیر فراوان داشت، عده کثیری برده(که عده زیادی آنرا اسرای جنگی تشکیل میداد) در املاك به ویژه آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پر زحمت مشغول بودند. اما مـوجودیت چنین برده ها نقش اساسی در رشته های عمده تولید یعنی دراقتصاد روستایی نداشت و دهقانان طبقه عمده ای بودند که از آنها بهره بردار میشد.

کلمه دهقان که امروز به کشاورز اطلاق میشود در گذشته معنی خاص و موقف معتبرتری داشته است. درحاشیه تاریخ سیستان ملك الشعراء بهار در توضیح این کلمه می نویسد که دهقان اصل رئیس طبقه سوم جامعـه ساسانی استر یوشان (طبقه سوم جامعه : کار

---

(۱) غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص، ۱۳۵.

میکند میکارند و میدروند از آنچه می خواند کسی برایشان خورده نمی گیرد) و بزرگ بزرگان بوده ولی در عهد اسلامی به بزرگان و صاحبان املاك اطلاق میشد و احیاناً پادشاه ومرزبان یك شهر یا یك ناحیه را هم دهقان می خوانده اند و بعد از محو شدن طبقه سواران گویا سمت ریاست و مهتری مردم خود را داشته اند.(۱)

اما این مهتری دهقان درطول تاریخ تا دوره مورد مطالعه باقی نمانده و فراز ونشیب بی شماری را دنبال کرد.(۲)

در درورە نیمروزیان دهقان املاك خود را از دست دادند و به فقر و تنگدستی افتاد و جزو کشاورزان و بزریگران در آمد.

چنانکه سعید نفیسی به استناد ناصر خسرو بلخی دهقان را به معنی بزریگر و کشاورز به کاربرده است. چنانکه : بهترین صنایع عالم دهقان است که وحش و طیر را راحت رسان است بدینگونه امروز اصطلاح دهقان مطلقاء به معنی کشاورز و بزریگر است.(۳)

پس دهقان درین دوره نقش اساسی در رشته های تولید یعنی اقتصاد روستایی داشته است معهذاء دهقانان روستایی که شغل عمده شان کشاورزی و گله داری بود به منتها درجه مورد بهره گیری و استثمار قرار میگرفتند.

در سیستان و اطراف آن اجازه سهام کشاورزان وخراج را مهتران وسیله در آوردن محصول اضافی از دست روستاییان دراراضی

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص، ۳۱.

(۲) -جهت معلومات مزید رجوع کنید: محمد اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، مالکیت ارضی و جنبشهای دهقانی درخراسان.... ص ٤١٤ - ٤١٥ .

(۳) -سیعد نفیسی ، تمدن ایران ساسانی (تهران :١٣٤٤) ص ۲-۳.

سلطانی و زمین های اشراف بزرگ میتوان شمرد. کشاورزان علاوه بر پرداخت اقسام مالیات و عوارضات طاقت فرسا می بایستی دراحداث قنوات ایجاد راهها و غیره نیز شرکت نمایند. این نوع کار یا بیکاری برای اشراف درمأخذ قدیمه «حشر» نامیده میشد.(۱)

جامعه درین عهد در روابط بین اشراف و روستاییان نقش دو جانبه داشت. از یکسو سکنه یك ده را با هم متحد نموده و با آنان یاری می کرد که در برابر سود جویان و استثمارگران استادگی کنند و از سوی دیگر برده رسم و عادت قدیمی که خود بروی اقسام گوناگون استثمار شده کشیده بود فشار اشراف را سنگین تر و غیر تحمل تر کرده بود اما با وجود آن روستاییان هنوز رعیت و اسیر صرف اشراف نشده بودند و اگر چه بار گران مالیات و عوارض گوناگون بر دوش آنها افتاده بود هنوز آزادی خود را حفظ کرده بود.

نظربه قول بارتولد روستاییان اسلحه باخود حمل می کردند.(۲) وصاحب تاریخ سیستان گوید: و مردمان مرد حربی باشند و شوریدن سلاح عادتکرده باشند که آن ایشانرا از خردی تا بزرگی بیشه باشد وبه تعلیم جنگ ومقاتله آموخته باشند.(۳)

صاحب تاریخ سیستان درضمن ملاقات رسمی رسول چغری بیگ سلجوقی را در نیمروز چنین مینگارد:«بر راه سه هزارمرد نشسته بودند با خود، جوشن ، زره ، ساقه، سپر، ناجغ ونیزه قنه (قمه) و چندانك کنگره قلعه ارك بوده از هر کنگره جوشن سواری و

---

(۱) -برتلس، ناصر خسرو و اسمعیلیان، ترجمه حسین آرین پور،(تهران:۱۳۴۶).
(۲) -بارتولد، اثر قبل الذکر، ترکستان نامه، ج دوم ص، ۲۳۶.
(۳) -تاریخ سیستان ص، ۱۱-۱۲.

خودی و سپر گرگ (از پوست کرگدن) و ساز سواری تمام نهاده بودند از سر تا پای آراسته و هنوز هیچ در سلاح خانه باز نکرده بود و این آن بود که اندر دست مردان بود ». (۱)

بعداً مؤلف تاریخ سیستان غلامان سلاحدار خاصکان امیر سیستان (تاج الدین ابوالفضل نصر) و از دیگر حاضران مجلس جداگانه یاد می کند از مجموع اطلاعات تاریخ سیستان چنین بر می آید که افراد مذکور دهقانان خرد ومیانه بودند که درخدمت اشراف قرار گرفته بودند.

قابل یاد آوریست که وضع روستاییان و دهقانان درنقاط مرتفع و کوهستانی باسر زمین هموار و دشت به کلی متفاوت بود چه هر گاه در دشت ها و جلگه ها که از حیث اقتصادی پیشرفته تر بودند مردم به انواع عدیده آزادی خود را از دست داده و زیر بارسنگین ملاکین و اشراف در می آمدند. درحالیکه درنقاط مرتفع و دور افتاده حکومات محلی و اشراف قدیمی بومی بر جای مانده و روستاییان و دهقانان آزادی نسبی داشتند.

سیستان که درجنوب غرب کشور ما مبنی برگفتار فوق در دشت و هموارى موقعیت دارد دهقانان وضع ناگواری را می گذشتاندند. سیستان تحت تسلط غزنویان و سلجوقیان و سامانیان تقریباً خراب و ویران شده بود و شیره جان روستاییان مکیده شده بود تا دول متذکره بتواند اردو ولشکرکشی های خویشرا موفقانه پیش ببرد.

مؤلف تاریخ سیستان می نگارد: « و چون برمنبر اسلام بنام ترکان(مقصود محمود غزنوی) خطبه کرد. ابتدای محنت سیستان

---

(۱) -ایضاً، ص۳۷۹.

آنروز بود و سیستانرا هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت و اندرجهان از روزگار یعقوب و عمرو هیچ شهر آبادان تر از سیستان نبود و دارالدوله گفتندی نیمروز را تا آن روز که امیرخلف را از سیستان ببردند به خلافی که مردمان برو کردند تا دیدند هر چه دیدند و هنوز می بینند.»(۱) بعد از سرنگونی غزنویان سلجوقیان بر ویرانه های آن دولت نباشد. دستگاه اداری سلجوقی که اکثر افراد آن همان کار داران قدیم بودند کوشش دارند که نظم و ترتیبی بر قرار نماید. نظام آبیاری را از نو زنده کنند و وصول مالیاتها را بهبود بخشند.

در آغاز سلجوقیان ازمیانه روی کار گرفتند اما به زودی حال دهقانان و دهاتیان دگرگون شد. مؤلف تاریخ سیتسان درمورد مینگارد: در ابتدا سلجوقیان «اندرهمه سیستان از هیچکس یك من کاه نستدند و هیچکس را بیك دانگ زیان نکردند».(۲) اما با آمدن طغرل سلجوقی که مؤلف تاریخ سیستان وی را «طغرل ملعون نامبارك».(۳) می نامد غارت و کشتار روستاییان تهی دست سیستان آغاز میگردد. چنانکه به امر طغرل سلجوقی یا قوتی در سال (٤٤٧هـ= ۱۰۵۵م) در سیستان قتل و غارت فراوان کرد و تنها در جوین که روستایی بیش نبود ۲۰۰ تن مرد کشت و در سایر روستاهای اطراف جوین مردان را کشته و زنان را اسیر گرفت و اهل روستای موسوم به «درق» را درمقابل ۳۰۰ هزار درهم به جان امان

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ٣٥٤.

(۲) -تاریخ سیستان ص، ٣٧٤.

(۳) -ایضاء، ص۳۷۱.

داد.(۱)

دهقانان در داخل نظام قرون وسطایی زنـــدگی پـــر عسرت را می گذشتاندند که بعضاء منتج به قیام های دهقانی شد. (۲)

روستاییان و دهقانان در دهات کشور معمولاً درخانه گلی و قسماً در دشتها و چادر ها می زیستند. هیچگونه وسایل مدنی و فرهنگی در دسترس آنها نبود. تادیه مالیاتهای گوناگون و بیگاری خدمت سر بازی بر ذمت این طبقه بوددرنزد آنها نمونه تمدن زندگی خان و زمین دار و نمونه فرهنگ مسجد وملا بود.(۳)

پیشه وران که در پهلوی دهقانان زندگی طاقت فـــرسا راطی می کردند وضع بدتر از دهقانان داشتند. چنانچه ازقدیمترین ایام درخراسان و درحوزه قدرت هر یك از زمین دار ها عده یی از پیشه وران و اهل حرفه بـــرای تـــأمین احتیاجات خان و وابستگان او و دهقانان محل به فعالیت های پیشه وری کوچك نظیری نجاری، آهنگری، جولایی، دبـــاغی، بنــــایی وغیره مشغول بودند. و قسمتی با تمام احتیاجات منطقه خـــان یا زمین دار را تـــأمـــین می کـــردند ولـــی مـــرکـــز اساس پیـــشـــه وران دریـــن دوره در داخـــل شهـــر هـــا بـــود. وضع پیشـــه وران و زحمتکشان فـــوق العـــاده بـــد و محقرانه و فقیـــرانـــه بـــود و خـــود آنـــان درمعـــرض انـــواع ستمها و حـــق کشی و قساوت ها

---

(۱) -ایضاء، ص ۳۷۸.

(۲) -غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص، ۱۳۵.

(۳) -غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص۱۳۵.

قرار داشته اند.(۱)

برتلس عقیده دارد که بسط و توسعه معلومات نقدی و جنسی و جدا نشدن کامل صنعت از اقتصاد روستایی به تدریج کار را به جای رسانید که عده از اشراف زمین دار که درشهر ها می زیستند به نحوی از انحاء به صنعت و تجارت دلبستگی پیدا کردند و جزو تجار وسود خوران و کارگزاران شهر نشین شدند.(۲)

عدم موجودیت اقتصاد روستایی سبب گردید که اشراف معمولاً درشهر ها می زیستند و در آمد خود را از دهقانان بوسیله مباشران (ناظران) دریافت میداشتند.

پیشه وران درین دوره با وجود قدرت و تسلط اشراف وارد سازمانهای مذهبی میشدند و خانقاه های در اویش درین عهد گسترش داشت. و دولتها عموماً با بسط و توسعه صوفی گری درجدال بودند. چنانکه قرمطیان(ملاحده) اکثراً جار وجنجال های را برآی حکومات نیمروزیان بوجود آورد. تا جاییکه یمین الدوله بهرام شاه بن حرب بر دست ملاحده که به اسم فدایی بودند در بازار سراجان روز ادینه پنجم ماه الاخر سال (۶۸۱هـ-۱۲۲۱م) رفتن ملك ینالتگین به جانب نیه و آمدن لشکر ملاحده به مصاف وی و عزیمت کردن بیش ایشان هم در این سال.(۳)

طبقه دیگر جامعه را کارداران کشوری تشکیل میداد بنا به قول برتلس درین دوره غالباً طبقه متذکره درشهر ها بسرمیبردند و

(۱)اعظم سیستانی، نظام بهره برداری درافغانستان قرون وسطی، (کابل:۱۳٦۲) ص ۸۳-۸٤.

(۲) برتلس، اثر قبل الذکرص، ٤۸.

(۳) تاریخ سیستان ص ۲۹۳-۲۹۵.

بدوگروه عمده تقسیم بودند و عبارتند از: فقهیان یا روحانیون قضایی، دبیران یا ماموران اداری.(۱)

روحانیون وضع ممتازی داشتند قاضیان که جزو همین طبقه بودند مورد احترام فراوان بودند روحانیون رسمی و سادات ثروتمند درشهر قدرت ونفوذ کلی داشتند. درموازات این روحانیون شیوخ صوفیه و پیرهای طریقت که در سایه مال اوقاف و نزور و صدقات ثروت وسامانی به هم زده بودند غالباً ترجمان منافع اعیان شهری بودند.

دبیران که مامورین و عاملان ولایات بودند غالباً مشاغل و مناصب را به ارث میبردند و به سرعت زیاد عملاً تبدیل به اشراف فیودال میشدند.آنان در اجاره مالیاتها و براه انداختن کاران های بازرگانی نیز دست داشتند.

دبیران (اعیان شهر نشین) که صاحب شغل درباری بودند دولت نیمروزی را 'پناهگاه برای ظلم و ستم خویش بالای پیشه وران و دهقانان می دانستند. همچنان گروه اجتماعی دیگر اما مشخص قشر عیاران بود که در جامعه شهری سیستان نقش عمده داشته است. این گروه همان دهقانانی بودند که زمین خود را از دست داده بودند و یا پیشه ورانی بودند که در دهات پیشه آنها رونقی نداشت. و رو به اضمحلال گذاشته بود. به شهر ها رو می آوردند و در جزوعوام الناس شهری می آمدند. در آغاز این گروه دسته های مسلح برا ی جهاد باکفار (یامقابله با ظلم و احجاف عمال حکومتی) بوجود میآمد که آنانرا «المطوعه» می گفتند و بعد ها در هدف و تشکیلات این گروه تحولی رونما شد. که آنانرا خراسانیان

---

(۱) -برتلس، اثر قبل الذکر ص ۴۸.

عیار(جوانمردان) نامیدند.

عیاران درسیستان و روستا های اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند که همواره در برابرظلم و زورگویی عمال خلافت به مبارزه برخاسته اند و در نتیجه اقدامات قاطعانه این گروه بود که سرانجام تحت قیادت یعقوب لیث صفاری که خود سرهنگ عیاران سیستان و از طبقه پایین پیشه وران کم در آمد (رویگری) برخاسته بود و کوره رویگری او را چون سندانی استوار و پا بر جا و پر اراده و مصمم بار آورده بود علم طغیان در برابر سلطه جابرانه خلافت بغداد برافراشت. تاریخ سیستان وخراسان زمین در دوره های قبل و بعد از یعقوب پر از مبارزات و فداکاری عیاران است.(۱)

شهر های بزرگ در دوران مورد مطالعه هر یکی ازصد تا دوصد هزار جمعیت داشت. شهر های مشهور بلخ، مرو، نیشاپور، کابل، زرنج، وغیره بود. این شهر ها مراکز بزرگ پیشه وری تجارت و فرهنگ بود.(۲) در قسمت های مخصوص شهر ارگ و خانه های اشراف و عیان و تجار قرار داشت که معمولاً با خشت های پخته و گچ و بعضاً با خشتهای خام اعمار گردیده بود. خانه های مردم کوچك و گلی، بازارها وکوچه ها تنگ بود. رسته های بلند و کاروان سراهای بزرگ و بعضی ، مدارس و حجره ها و حمام ها قرار داشت که مراکز اصلی فرهنگ و معاملات تجارتی به شمار می رفت. پیشه وران وصنعت کاران دسته های مخصوص داشتند وصفای بازار

---

(۱) -سیستانی، اثر قبل الذکر، مالکیت ارضی ص، ٤٦٩ به نقل از تاریخ سیستان.

(۲) -پیگولوسکایا ودیگران، تاریخ ایران از قدیم ترین ایام تا سده هجده میلادی، ترجمه کریم کشاورز(تهران:١٣٥٤) ص،٢٥٢.

از طرف محتسب نظارت میشد ونرخ نوا تحت کنترول گرفته میشد. شحنه ها و کوتوال مسوول حفاظت و امنیت شهر بودند. درشهر زرنج چون دیگر شهر های خراسان در دوره نیمروزیان تقریباً ٤٠٠ نفر پیشه ور و بیشتر از ٢٠٠ نفر تاجر داشت.(١)

شهر های متذکره از نظر دفاعی با دیوار های ضخیم و بلند و برجها و دروازه ها متعدد حفاظت میشد. شهر دارای ارگ و شهرستان وربض بود. شبانه دروازه های شهر مقفل، دخول و خروج ممنوع بود.(٢)

٢- تضاد طبقاتی و قیام های مردمی ضد زمینداران:

مبارزه طبقاتی در قرون وسطی میان استثمارگران (زمیدن داران) و استثمارشوندگان (رعیت) مضمون اساسی جهات اجتماعی را تشکیل میدهد. چون طبقات اصلی درین نظام زمینداران بزرگ و دهقانان سرف(رعیت) بوده و درآن قدرت سیاسی در دست زمینداران بزرگ بود به همین علت جنبشهای دهقانی و تهیدستان شهری علیه طبقه حاکمه است. فراموش نباید کرد که در قرون وسطی و شرایط قرون وسطایی دهقانان توده اصلی اجتماعی را تشکیل میدهد. دیده میشود دوره مورد نظر ما نیز خالی از تضاد طبقاتی متذکره نبوده ودر اوقات مختلف این تضاد ها حاد می گردید تا اینکه به قیام ها و جنبش های بزرگ منتج شده است.

---

(١) -غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص، ١٥٠.

(٢) -ایضاء، ص،١٥٠.

در دوران قرون وسطی رشد افکار بطور کلی چه در کشور های شرقی و یا غربی درمسیر معتقدات مذهبی بوده است قیام کنندگان و دهقانان در لباس مذهب وسلك دین چنین تضادهای عمیق اجتماعی وطبقاتی را بروز داده اند.

قابل یاد آوری است چنین قیام ها و تضاد ها مبنی بر فشار بهره قرون وسطی یعنی مالیات و عوارضات گوناگون دیگر توأم با ستم و شکنجه بوده است. زمانی واقع میگردد که این فشارها غیر قابل تحمل بوده دهقانان و تهیدستان شهری را مجبور به فرار به کوهها، دشتها و شهرستان های دیگر نموده اند. و یا اینکه برایشان فرصت مساعد نگردیده مقهور و مغضوب سلاطین و امراء قرار می گرفتند.

یگانه اثری که ما را جهت آشنایی به قیام ها و جنبشهای مردمی و دهقانی درسیستان کمك مینماید همانا «تاریخ سیستان» است که مرجع اصلی درین زمینه میباشد.

قیامها و جنبشهای سیستان دوجنبه دارد: اولاً قیام کنندگان برای آزادی کشور خود را از سلطه خلفا به تعقیب غزنویان، سامانیان و سلجوقیان می کوشیدند. ثانیاً مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه طولانی دهقانان و تهیدستان شهری علیه حکومت اشراف زمین دار.

مطالعه تاریخ اجتماعی نیمروزیان به مانشان میدهد که یك گروه مشخص در رأس چنین قیام ها موجود بود که عیاران نامیده میشدند. درآغاز قیام عیاران جنبه استقلال طلبانه داشته و برای خورد کردن یوغ سیادت عاملان عباسی مبارزه کردند.

چنانچه درسال (۱۹۲هـ=۸۰۷م) ابوالعریان عده از عیاران را به کمك سیف بن عثمان طارابی به سیستان فرستاد. محمد بن الحسین

سیف را هزیمت داد و منهزماً بسوی فراه و خراسانرفت.(۱)

در سال (۱۹۹هـ=۸۱۵م) باز «مردی برخاست به بست و غوغا بسیار با او، نام وی حرب بن عبیده از خواش سیستان بود»(۲)

حرب توانست عامل عباسی را از سیستان اخراج و «مال و ثروت ایشان» را بگیرد.(۳) به این ترتیب قیام و جنبش عیاران هر روز اوج میگرفت تا آنکه یعقوب توانست در ۲۱ ذی الحجه سال (۲۳۹هـ-می ۸۵٤م) ارگ زرنج را اشغال نماید.(٤)

عیاران تحت رهبری یعقوب نه تنها سیستان را از طاهریان و عمال خلفای عباسی رهانید بلکه دولت مستقل صفاری را بنیان گذاشت.

درحدود سال (۳۰۱هـ-۹۱۳م) قیام پیشه وران در سیستان به وقوع پیوست که مؤلف تاریخ سیستان این قیام را چنین مینگارد: اندرین میانه جولاهه برخاست ازنواحی اوق نام او ملیخ وگروهی با او جمع شدند از غوغا و بدر شهر آمد که شهر مرا باید و بروز چهار شنبه خطبه کرد. خویشتن را بـــه امـارت« یك او را گفت ایهالاء مر رسم و عادت خطبه روز ادینه باشد. گفت باشد که مرا زمان نه باشد تا روز ادینه! همچنان که نبود. احمد نیا و عیاران بیرون شدند و هم اندرین روز که خطبه کرده بود خویشتن را، او را بکشتند و دیگر روز بیرون شدند پذیره محمد بن حمدان برنده و سمره بن الربیع

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۱٦۲.
(۲) -ایضاء، ص، ۱۷۲.
(۳) -ایضاء، ص،۱۷۳.
(٤) -ایضاء، ص، ۱۹٦.

و ایشان را با جلال وتعظیم اندر شهر آوردند.»(۱)

بعد ازین درسال (۳۰۲هـ-۹۱٤م) محمد بن حمدیه در خواش سیستان قیام نمود و دست فرا غله و مال سلطانی دراز کرد اما فضل بن حمید امیر سیستان آنها را سرکوب و به کرمان متواری ساخت.(۲)

همچنین درقرن چهارم هجری - دهم میلادی طاهر بن امیرخلف و با سعید بن حسین (که برضد امیرخلف پس از مرگ طاهربن خلف غوغا برانداخت (۳۹۳هـ-۱۰۰۲م).(۳)

و طاهر بن زینب امیر عیاران وبا لیث پسر باجعفر بن سهل زرنجی و ابوبکربن عبدالله(نبیره دختری امیرخلف بانو) و ابوالحسن حاجب از جمله سرکردگان عیاران بودند.(٤)

طی سالهای (٤٠١-٤١٨هـ- ۱۰۱۰-۱۰۲۷م) خواجه منصور خوافی عامل سیستان خود را با مخالفت شدید عیاران سیستان تحت رهبری با لیث بن ابوالقصر ومحمد بن طاهر کاژ روبرو میدید و بنا برآن هر چه ایشان دستگیر میکرد می گشت چنانچه مؤلف تاریخ سیستان می نگارد« اما به روزگار وی مردم عاصی شد چون بولیث بوالقصر ملك و طاهر بومحمد احمد طاهر(عریف) و با ایشان همیشه بسیار مردم بود و عصیان آورده بودند و این هر دو کشته شدند و همیشه هزار مرد اندرسیستان به روزگار وی عاصی بودند و او همی

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص، ۳۰۳.
(۲) -ایضاء، ص، ۳۰۳.
(۳) -ایضاء، ص، ۳۵۰.
(٤) -ایضاء، ص، ۳۵۱.

گرفت و همی کشت».(۱)

کشت و کشتار مردم سیستان عیاران کاری را از پیش نمی برد. دولت غزنوی خواست برای خاموش کردن عیاران نیمروز یکی از شهزادگان صفاری را بر آنها والی مقرر کند تا باشد که آرامش از آن ناحیه احساس گردد. لهذاء درسال (٤٢٧هـ=١٠٣٥م) امیر ابوالفضل نصر را به حیث عامل به آنجا فرستاد. موصوف یکبار دیگر درسال (٤٢١هـ=١٠٣٠م) عامل سیستان بود. لیکن در سال (٤٢٨هـ= ١٠٣٦م) درشهر زرنج محصور گردید تا در سال (٤٢٩هـ=١٠٣٧م) به غزنین مجدداً مراجعت نمود اما به زودی عامل سیستان تعیین گردید و با مقابله عیاران روبروگشت. دریك نبرد خونین چندتن از سرهنگان شحنگان را دستگیر و کشت. درجمله کشته شده گان باعمربالیث و پسرش باناصرو شنگیان شامل بودند ولی رهبران بزرگتر مانند احمد بن طاهر و اسحاق کاژ توانستند فرار کنند.(۲) بعداً این مبارزه علیه سلجوقیان نیز ادامه داشت و در مواقع لازم دست به قیام میزدند.

خلاصه قیام های که درنیمروز صورت گرفت با وجودیکه عده زیادی آن سرکوب شد و از بین رفت اما از جانبی همین قیام ها بود که ستم و عوارض قرون وسطایی کاهش می یافت و مالیات مؤقتاً تقلیل پیدا میکرد.

---

(۱) -تاریخ سیستان، ص ٣٦٠.

(۲) -ایضاء، ص، ٣٦٥.

۲- هـــرج و مـــرج قرون وسطایی:

دوران مورد مطالعه ما دوران شگفتگی قرون وسطی بوده و درین زمـان نیـروهای مـؤلد تکامل و ازدیاد می یابد. شـهـرهای قـرون وسطایی از نگاه بازرگانی وتجارتی رشد می یابد و راههای کاروان رو که از شهر های مختلف اطراف سیستان چون هرات، نیشاپور، غزنی، رخج، بلخ، کابل، سند مانند سابق می گذشت و آن خود در رشد و ترقی شهر های مذکور انعکاس مساعدی داشت.

پیشـه وران شـهـرها و ارباب حرفـه درچنك زمین داران و اقطاع داران و ملوك نیمروز بودند. ایشـان مالیـاتـهای گزاف می بائیست بپردازند در حالیکه زمین داران واقطاع داران تلاش می ورزیدند تا بیش از پیش بهره از ین وضع بردارد. لذاء آتش مبارزه درشهر های میان مالکان زمین دیده میشد. ملوك و زمین داران و اقطاع داران هر یك تحت پرده عیـاران لشکری را تهیـه دیده بواسطه آن مردم را در تخویف نگاه میداشتند.

هـــرج و مـــرج فـیـــودالی بعـــد از تشکیل دولت مـســتـقل صـفـــاریـــان در زمـــان عـمــرولیث آغـــاز گردید. در هنگام وفـات یعقـوب لیث میـان عـمرو و علی برادران اش بالای جانـشینی نـزاع پیـــدا شـــد هر کدام خود را مستحقتر میدانست چنانچه مـــؤلف تـــاریخ سیـسـتـان مینگارد: چون یعقـوب اندرگذشت عمرو، علی هـــر دو بـــرادر حاضر بـــودنـــد عهد علی و فرمان او روانتر بـــود برسپاه ز آنچه عمرو به خشم به سیستان آمده بود و آنجـا فــرا رسیـــده حــدیث همی رفت میـــان دو برادر و سپاه

دو روز.(۱) تا اینکه عمرولیث موفق شد و جانشین برادر گردید. موصوف با وجودیکه برادرش استقلال کشور را اعلان نموده بود با خلیفه از در مسالمت پیش آمد و از او خواست تا فرمان ایالت فارس، گرگان، سجستان و خراسان را بدو دهد.(۲) التماس عمرولیث مقبول خلیفه شده بعداً راه سیستان را در پیش گرفت وتصادم ایکه عمرولیث با خجستانی که یکی از امراء محمد طاهر بود دولت او را متزلزل ساخت. خجستانی پیش از عمرو به نیشاپور آمد و رافع هرثمه از مرو با او پیوست. با عمرو درنیشاپور جنگ کردند و عمرولیث هزیمت کرد. اما نتوانستند سیستان را بدست آورند.(۳) خجستانی در فراه بسیارمردم را بدون سبب بکشت و شهر را غارت کرد. (۲۶۷هـ- ۸۸۰م).(٤)

این هرج و مرج تماماً به ضرر مملکت و بربادی دست رنج مردم بود هزاران هزار نفر دهقان پیشه ور فقط برای تمایلات و آروزهای سلاطین و عمال دولتی وزمین داران از بین برده شدند. و بخاطرآنان شهر ها غارت می گردید و زراعت سقوط می کرد.

این هرج و مرج برای دولت صفاریان سخت تمام شد و آن اینکه عمرولیث را مجبور ساخت که از خلفای عباسی فرمان بگیرد. که بالمقابل خطری جدی برای استقلال کشور عاید میگردید.بدین ترتیب عمال صفاری درگوشه وکنار دست به هرج و مرج زدند و رهایی از

---

(۱) -تاریخ سیستان، ۲ص، ۲۳٤.
(۲) -تاریخ سیستان ،ص،۲۳٤ جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص ۱۹۹.
(۳) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج، اول، ص ۱۹۹.
(٤) -تاریخ سیستان، ص ۲۳۷.

حکومت مرکزی در سر داشتند. ازجمله شخصی بنام بسگری بود که در اوقات مختلف در راه حکمرانان نیمروز سنگ اندازی میکرد. تا اینکه درسال (۲۹۶هـ=۹۰۸م) مقابل لیث علی مشهور به شیر بهاده قرارگرفت. مؤلف تاریخ سیستان می نگارد: طاهر برفت به حرب سبکری و لیث علی مالها جمع کرد اینجا به سیستان و عمال هر سو فرستادن گرفت. سبکری نیز خبریافت سپاهی بفرستاد روزشنبه یازده رمضان (۲۹۶هـ=۹۰۸م) لشکر ها فراهم رسیدند و سبکری مالی بزرگ فرستاده بود و نامهای نهان سوی سرهنگان طاهر و گفته بود که ایشان خداوند زادگان منند و هیچکس سزاتر نیست که ایشانرا بنده گی کند که من اما ایشان پادشاهی نخواهند کردو همت آن ندارند و خزینه ومال جمع کرد یعقوب و عمرو همه بیاد دارند.(۱)

دیده میشود که سبکری با گفتار خود نه تنها حکمرانان نیمروز را به جمع آوری مال و جاه ملامت می کند بلکه به این ترتیب میخواهد عده از سرهنگان را طرفدار خود ساخته و اردوی مقابل را ضعیف نماید. سبکری موفق شد طاهر را اسیر سازد و نزد خلیفه بفرستد.

سبکری درضمن اقدام دیگر ي می نماید و آن نزدیکی باخلفای بغداد است.خلفای بغداد بخاطرتجزیه نمودن خراسان نیز طرفدار چنین هرج و مرج بودند. و تا توانست عده یی را مقابل یکدیگر تحریك و تجهیزساخت و هریك را فرمان و مال داد.

سبکری از جمله عمالی بود که گاه ناگاه دست به اقدامات تجزیه طلبانه می زد. باری در سال (۲۹۹هـ=۹۱۱م) مقابل خلیفه قرار

(۱) -تاریخ سیستان، ص ۱۰۵.

گرفت و خراج معهود را هر سال سیزده بار هزار درهم نپرداخت. و از مقابل سپاه مقتدر درشیراز هزیمت کرد. و نزد امیر احمد بن اسمعیل سامانی رفت او به اشاره خلیفه سبکری را اسیر وبه بغداد فرستاد (جمادی الاخر ۲۹۹هـ=۹۱۱م).(۱)

بعضی اوقات درین هرج ومرج پسران ملوك مقابل پدران خویش قرار میگرفتند از جمله درسال (۳۷۸هـ=۹۹۷م) امیرعمر پسر امیرخلف که از خراسان مؤفقانه برگشته بود مقابل پدرخود دست شورش زد. (۳۸۳هـ=۹۹۳م).

یکی از پسران دیگر امیرخلف مقابل پدر نیز دست به شورش زد به نقل از تاریخ سیستان که : امیرطاهر سپاه و سرهنگان و عیاران و غوغا شهر جمع کرد و به پای حصار طاق شد و حرب فرو گرفتند و منجنیقها از زیر و زبر برکار کردند.(۲) اما درمیان صلح صورت گرفت و امیرخلف طاهر را نزد خود خواست تا درآنجا اسیر شد.(۳)

اکثر ملوك نیمروز بخاطر جلوگیری از هرج و مرج عده زیادی از اعضای فامیل خود را از بین می برد. چنانچه شمس الدین یك برادر خود را میل کشید و هجده برادر دیگر خویشرا در یك روز کشت.(٤)

همچنان عده از امراء وملوك نیمروز را توسط توطئه ها از بین

---

(۱) -تاریخ سیستان ص ۲۹۵-۲۹٦.
(۲) -ایضاء، ص، ۳۹٤.
(۳) -ایضاء، ص، ۳٤۹-۳۵۰.
(٤) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص ۲۷۷

میبرد. (۱)

چنانچه ظلم و احجاف ملك شمس الدین چنان اوج گرفت که ملك نیمروزی خواهری داشت مردم از او استمداد جستند تا بالاخره توطئه به رهبری خواهر شمس الدین روی دست گرفته شد و موصوف را از بین بردند. (۲)

ملك یمین الدین بهرامشاه بعد از گرفتن قدرت بخاطر جلوگیری از هرج ومرج دست به اقدامات جدی زد. مؤلف طبقات ناصری مینویسد که :ملك یمین الدین بهرامشاه در غایت ضبط و کیاست و شهامت بود و رسم بلاد نیمروزان بوده است در قدیم که قبایل را با هم قتال و مخاصمت بودی وهیچکس درشهر و روستایی سلاح تمام نرفتی چون عهد دولت بدو رسید از هر قبیله گروگان بستد و در قلاع مقید فرمود تا در هر قبیله که خونی به ناحق ریخته شدی مهتران قبیله را بدان حادثه مواخذه فرمودی بواسطه، آن قتال از میان قبایل بر افتاد. (۳)

درنتیجه اینکه هرج و مرج قرون وسطایی درنیمروز سبب شد تا ملوك و امراء خود را بدامن دول همسایه چون سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و بالاخره خوارزمشاهیان انداخته وتحت الحمایه آنها قرار گیرند. تا اینکه چنگیز اقتدار دولت نیمروزیان را پایان بخشید.

---

(۱) -ایضاء ، ص، ۲۷۷.

(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص، ۲۷۸-۲۷۹.

(۳) -ایضاء، ص، ۲۸۱-۲۸۲.

فصـــل چـــهارم

اوضاع اقتصادی نیمروزیان

اول کشاورزی و مناسبات ارضی:

۱- آبیاری و کشاورزی:

الف - آبیاری:

آبیاری جز عمده کشاورزی را تشکیل میدهد . و از دیر بازحتی از دوره های قدیم آبیاری برای کشاورزی ضروری پنداشته شده است. سلاطین و امراء به سد سازی و کانال کشی اهمیت زیادی میداده اند. و از آن نظارت میکردند.

زمینداران در اثنای استفاده از آب سد یا نهر مجبور بودند مالیاتی بپردازند. گروه فعال مردم که درساختن سد ها و نهر ها نقش اساسی داشتند از پرداخت هر گونه عوارض معاف بودند.(۱)

درنیمروز کارهای مفید درزمینه آبیاری صورت گرفته است. درین جا از چهار نوع آبیاری معمول یعنی بوسیله جوی و نهر های متفرع از رود و کاریز و چاه ها استفاده میگردید.

در کشور های شرقی زمین جماعت روستایی در مرحله معینی شرط مهم ترقی آبیاری و با لملازمه زراعت بوده است چه در مشرق

---

(۱) -بارتولد، آبیاری درترکستان، ترجمه کریم کشاورز، (تهران: ۱۳۵۰) ص، ۱۶.

زمین پایه زراعت برآبیاری مصنوعی قرار دارد و این کار بر عهده جماعت ولایت و یا دولت مرکزی است.(۱)

اصطلاحات متعددی آبیاری را با اهمیت آن پطروسفسکی به نقل از نزهه القلوب چنین آورده است« ترعه های بزرگ متضرع از رود ها و مجاری کوچك منشعب از نهر را جوی می خواند. درشاهنامه فردوسی جوی و جویبار به معنی نهر بسیار دیده میشود. درنزهته القلوب به اصطلاحات زیر که مربوط آبیاری است بر می خوریم: چشمه های به همان معنی «عین» عربی که جمع آن عیوان است و کاریز(دری) مترادفان قنات و جمع عربی آن قنوات به معنی مجرای زیر زمینی و یا دقیقتر بگویم والان زیر زمینی برای ظاهرساختن آبهای تحت ارضی و چاه (دری) و حوض و مصانع (مفردان مصنع) به معنی حوض و مخزن آب و سردابه به معنی مخزن آب زیر زمینی و سد و بند که بمعنی سد کوچکی بوده برای نگاهداری آب باران درمزارع و باغچه ها و دولاب به معنی چرخی که آب را بالا میآورد.(۲)

وجود نهر های عظیم و شبکه های وسیع آبیاری که نواحی پهناور را در بر میگیرد مانند مسیر ورد هلمند و تا حدی حوضه هریرود و مرغاب امکان داشته است.

دریاهاییکه که کاملاً برای آبیاری مورد استفاده قرار می گیرد یکی فراه رود بود که ولایاتی بسیاری را مشروب

---

(۱) -پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه، کریم کشاورز، ج اول (تهران:۱۳٤٤) ص، ۱۹٦.

(۲) -پطروشفسکی، اثر قبل الذکر ج اول ص، ۲۰۰.

ساخته بود.(۱)

در سیستان نهر های منشعب از رود وجود داشته استواب مورد ضرورت از رود هلمند و فراه رود به واسطه نهر ها گرفته و فاضل آب که در آبیاری مورد استفاده قرار نمیگرفت. بدریاچه زره (سیستان) می ریخت.(۲)

در زوال یا زابلستان از جوی و چشمه های کوهستانی و نهرهای منشعباز رود خانه ها استفاده میشد و بعضاً آب را در مخازن جمع و ذخیره میکردند.(۳)

در سیستان جهت مشروب ساختن زمینهای زراعتی به طرق مختلف استفاده میکردند، حاصلخیزی ازاضی سیستان ضرب المثل و در انواع محصولات زراعتی میتوان آنرا به دره نیل تشبیه کرد. چون زراعت این منطقه بسته بوجود رود هلمند و طریق تقسیم آب آنست بنا برین ازدوره های قدیمی برای تنظیم آبیاری آن سدها و بند های متعددي بر این رود خانه ساخته شده بود که متأسفانه اکثراً آن سد ها و بند ها دراثر حملات مغولان و تیمورلنگ از بین رفته است.

سیستان درقرون وسطی سیستم آبیاری بسیار منظمی برای استفاده از آب های رود خانه هلمند داشت که تاریخ دقیق ایجاد این سیستم درست نمیتوان پیدا کرد.

در نیمه اول قرن چهارم هجری-قرن دهم میلادی در زمان

---

(۱) -حمدالله مستوفی قزوینی، نزهته القلوب، به اهتمام دبیر سیاقی. (تهران :۱۳۳٦) ص، ۲۱۸-۲۲۰.
(۲) - ایضاء ص، ۲۲۰.
(۳) -حمدالله مستوفی قزوینی، اثر قبل الذکر، ص ۱٤۷-۱٤۸.

اصطخری و ابن حوقل درنزدیکهای جنوب زرنج به فاصله سی میل دورتر از پایتخت سیستان سدی برای جدا کردن آب از رود خانه و آبیاری کشتزار ها و باغستان های ساخته بودند. اما فراموش نکنیم که قبل ازین سد سدهای متعددی کوچك و بزرگی دیگری در حوالی بست موجود بوده است.

لسترنج درمورد نگاشته که بست اولین شهریست که از ین رود خانه بزرگ آب میگیرد.(۱)

در یك کیلو متری جنوب زرنج سدي بزرگی برای جدا کردن آب و آبیاری وکشتزارها ساخته بود.(۲)که غالباً در قرون وسطی بنام«سدرستم» شهرت داشت. وشاید همان سدی بوده باشد که بنای آن را به پهلوان سیستان نسبت میدهند.(۳)موقعیت این سد را با فاصله اییکه از شهر زرنج برای آن تخمین زده اند میتوان در رود بار سراغ داد.(٤)

آثار نهر دیگر بنام سنارود واقع درساحل چپ دریای هلمند با آثار نهر بزرگ دیگر در ساحل راست این دریا که مردم آنرا بنام زرکن و زورکن یاد میکنند درآنجا دیده میشود. که از حوالی رود بازجخفه سر چشمه گرفته و این دواخیرالذکر ازجنوب نزدیك زرنج

---

(۱) -لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان،(تهران:۱۳٤۹) ص، ۳٦۳.

(۲) -اصطخری، مسالك والممالك، به اهتمام ایرج افشار، (تهران، ۱۳٤۷ص، ۱۹۵).

(۳) -بارتولد، تذکره جغرافیایی تاریخی ایران، ترجمه : سرداد ور، (تهران: ۱۳۰۸) ص، ۱۲۰ به بعد.

(٤) - محمد اعظم سیستانی، دورنمای یك رود خانه بزرگ، مجله آریانا، ش ۹-۱۰ (کابل ۱۳٤۵) ص، ۵۰۲.

گذشته به سون نیشك(کده امروزه) پر جمعیت ترین ولایت قرون وسطی سیستان پیش می رود و نهر اولی او میان خرابه های شهر رستم گذشته درزمینهای تره خون کمی بالاتر از آن ناپدید میشود.(۱) از سد بند رستم پنج نهر بزرگ تقسیم میشود. که جنوبی ترین این انهار «نهرطعام» بود که به بزرگترین و آبادی ترین دروازه شهر زرنج نسبت داده میشود. و از میان بازارها و روستاها و باغستانهای جنوبی شهر می گذشت یکی ازین روستا ها تا سرحد نیشك (کده امروزه) قرار داشت می رسید و سر سبزی این ولایت مرهون آب نهر طعام بود.

دو نهر دیگری که در یك منزلی زرنج از هلمند جدا میشد. عبارت از سنارود و با شترود بود . آب مرکز ایالت از سنا رود می رسید. و بعد بطرف غرب جاری شده بدریاچه زره میریخت. اصطخری را جع به همین نهر آورده است که هنگام آب خیزی کشتی ها در آن از بست تا زرنج سیر می کرد و هم چندین رود دیگر از ان آب می گرفت.(۲)

نهر چهارم که سی دهکده را آب میداد بنام«نهرشعبه» یاد میشد.

پنجمین نهر عبارت از «نهرمك» بود که به روایت اصطخری باغستانهای زیاد یاز این نهر آبیاری میشد. بعد از این پنج نهر بقیه آب هلمند درنهر (گزك) جریان می یافت که آنجا بطرف هامون میرفت.

---

(۱) -ایضاء، ص، ۵۰۲.

(۲) -اصطخری ، اثر قبل الذکر ، ص ۱۹۵.

ازین سیتم آبیاری جوهای کوچك دیگری نیز کشیده بودند که آب را بداخل شهر در سرای ها و خانه ها و سرداب ها مردم رهنمایی می کردند.

ابتداء این آبهـا ذریعه سه جوی بزرگ (جوی درکنه جوی درنو، جوی درطعام در دو حوض و سیعیکه به نزدیك مسجد ادینه کنده شده بود جمع و از آنجا توسط آب بخشها به خانهای مردم شهر جاری میشد.(۱)

سد دیگر بنام «سدگزك» که بالای نهر گزك بستـه بودند. سد مذکور از رفتن آب به هلمند جلوگیری میکرد مگر در فصل طغیان ورودخانه زیادی آب به سمت جهیل جاری میگردید.(۲)

درپهلوی بند های آب بند های دیگر نیـز وجـود داشت که یکی آنها برآی زراعت و کشاورزی اهمیت داشت و دیگری آن برای وضع سیاسی سیستـان ارزش فوق العاده داشت. اولی آن بنام سوریگ و دومی سد مفسدان نامیده میشد.

مؤلف تاریخ سیستـان درمورد مینگارد: شرایط آبادانی سیستان برسه بند بستن نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان هر گاه این سه بند اندرسیستـان بسته باشد اندر همه عـالم شهری به نعمت و خوشی سیستان نباشد و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد و روزگار آن را قوام باشد.(۳)

درسیستم آبیاری مطابق ضوابط معین و مشخص از آبها استفاده

---

(۱) -محمد اعظم سیستـانی، اثر قبل الذکر، دورنمای یك ... ص، ٥٠٤.

(۲) -لسترنج اثر قبل الذکرص ۳٦۹، اصطخری اثر قبل الذکر ص،۱۹٦.

(۳) -تاریخ سیستان ص ۱۹٤.

میگردند از هر منبعی که قابل استفاده بود و بدست می آمد بهره برداری مینمودند. درسیستم آبیاری چنین روش را نوبت یا نوبت آب می خوانند تا امروز هم در مشرق زمین این رسم معمول است. (۱)

درتاریخ سیستان از رتبه «امیراب» نام برده شده است که وظیفه آن تقسیم ونظارت استفاده از آب رود خانه ها بوده است.(۲)

برای حفر نهر ها از قوای بشری به صورت اجباری کار گرفته میشد که درجامعهٔ انسانی بنام کارسیگاری شهرت دارد. با کمی تأمل معلوم میگردد که درحفر و کندن نهر ها مردم از سهم گرفتن ناگزیر بودند به عبارت سادهتر فشار سنگینی کار اجباری را همه ای مردم متحمل میشدند درحالیکه وقت آنرا نداشتند تا به کشت زمین ها و زرع زمینهای خود میپردازند. درقبال بیگار ناچاز از کشت زرع خود چشم می پوشیدند.(۳)

حوادث ناگوار دراثنای تقسیم آب یا حق آبه صورت میگیرد. که تاریخ کشورما شاهد آن است. که دراثر آن نه تنها شیرازه وحدت و یگانی سازمان اجتماعی گسیخته میشدند بلکه زمینه ای برای درگیری ها بین قبایل بیش از پیش فراهم می ساخت.

جهت جلوگیری ازین نزاع در بعضی مناطق از آب منبع استفاده میکردند.(٤) که متعلق به رسم معمول آن محل بوده است.

---

(۱) -بارتولد، اثر قبل الذکر، آبیاری در ترکستان، ص ۱۷.
(۲) -تاریخ سیستان، ص ۳۱٤.
(۳) -بارتولد، اثر قبل الذکر، آبیاری درترکستان ص، ۱۷.
(٤) -ایضاء ص، ۷۰.

ب - کشـــــاورزی :

در قرون وسطی مردم سیستان و اطراف آن در کشاورزی مهارت داشتند و از خواص خاکهای مختلف باخبر بودند. بطروشفسکی به استناد کتاب«ارشاد الزراعه» مینگارد : که درهرات و اطراف آن ۹ نوع خاک را می شناختند.(۱)

در رساله که راجع به خاکهای غرب کشور ما که شامل هرات، فراه ونیمروز می گردید چنین آمده است:

۱- «آنکه ریگ برخاك غالب باشد» چنینخاکی نیـازمند دوبار شـدیار(شیـار) است و آب فـراوان لازم دارد و مـحصـول آن زود می رسد ولی پست است.

۲-«آنکه خـاك بر ریگ غـالب باشـد» ایـن خـاك سـه بار شـخم میطلبـد ولی آب فـراوان لازم ندارد زیرا كه رطوبت را نـگاه میـدارد. محصول آن زود می رسد و بسیار عالی است.

به تعقیب از«زردخاك» سخن می گوید که بیشك همان خاك لس است این خاك را باید چهار بار شدیار کرد و آب کم می خورد ولی کود (انبار) فراوان میـخواهد. مـحصـول آن بسیـار عـالی و بعقیـده دهاقین در چنین خاکی هر کشتی خوب به ثمر میرسد. این خاك از دیگر خاکـها بهتـر و فـاید او بیشـمـار است. به موجب رساله مذکـور سرخ خاك را سه بار باید شدیار کرد اگر باران بیاید محصـول آن خـوب و الی اگـر آب بدهند یعنی درصـورت آبیـاری مـصنوعی به مـحصـول پست خـواهد بود. از خاکـهـا «سنگ خـال» نیز یاد کـرده

(۱) -بطروشفسکی، اثر قبل الذکر، کشاورزی و مناسبات .... ج اول ص ۲۳٤.

است. این خاکها دوبار شدیار میگردد و آب و کود فراوان لازم دارد. محصول غله آن پست ولی اشجار بارور و تاك درچنین زمین محصول خوب میدهد.(۱)

دهقانان بخاطر بهتر ساختن زراعت خود به تبدیل کشت می پرداختند باین معنی که دریك قطعه زمین معین سالانه چند بارکشت می کنند که بعد از غلات، بقولات، یونجه... می کارند و غالباً درسال دوبار محصول غله برمیدارند.

بصورت عمومی برای تقویت و رشد تخم غلات و بقولات... از کود استفاده بعمل می آید. چون خاك بی رمق میگشت احتیاج به کود تازه پیدا میکرد.

در مأخذ گذشته مقدار کود که برای انواع مختلف خاك ضروری است ذکر شده است(۲) به استناد ارشاد الزارعه. ضمناً بهترین کود برای تاك «زبل گاو» و «زبل گوسفند» است ولی پر بها ترین کود بطور کلی «زبل آدمی» است(۳) این نوع کود را ابتداء خشك و چندین بار با بیل برهمش می زنند و مقدار خاکستر و دیگر کودها با آن مخلوط میکنند.

در بعضی نقاط برای تقویه و رشد زمین از سرگین کبوتران نیز استفاده مینمایند. برای جمع کردن سرگین کبوتران که یکی از انواع ارزنده کودها شمرده میشود. ازقدیم مرسوم بود که برجهای برای کبوتران می ساخته اند.

---

(۱) -ایضاء ص، ۲۳۵.
(۲) -پطروشفسکی، اثر قبل الذکر، مناسبات ارضی... ج اول ص ۲۴۲،
(۳) -ایضاء ص، ۲۴۲.

برای شخم وخرمن کوبی و همچنین در آبیاری از چاه و در موارد بسیار در آسیاب ها وحمل کود و غلات و میوه معمولاً گاو نر یا بطور اعم گاو به کار می بردند که این حیوان اصطلاح«جفت گاو» درامر کشاورزی واردی بوده که دایماء بدان اشاره میشده غالباء یك جفت گاو را به گاو آهن می بستند و کمتر بدین منظور از چند جفت استفاده میکردند. این اصطلاح در تعیین مساحت زمین که شخم زده شده نیز به کار میرفته است و واحدی بود، برای تعیین قطعه زمین درخور پرداخت مالیه.

اصطلاحات قرون وسطی که درامر زراعت بیشتر متداول بوده عبارت اند از: شدیار، شیار به معنی شخم وشگافتن زمین و مزرعه شخم زده کشت بمعنی بذر افشانی و کاشتن و همچنین زمین شخم زده ومزرعه کاشته شده کشت زار و کشته زار به معنی مزرعه و محلی که کاشته شده، پاسره به معنی زمین شخم زده، خیشاوه به معنی زمین که برآی شخم از خاروخاشاك پاك شده باشد و همچنین شیارشده غله بوم به معنی غله زار درو به معنی درو.(۱)

همچنان اصطلاحات که برای آلات زراعتی متداول بوده عبارتند از: غباز (روستایی که کشتزار خویش را به باری یك جفت گاو و خیش و گاو آهن که به دری غباز می گفتند یاد میشود.) خیش به معنی بخش چوبی گاو آهن و تیغه فلزی یا قسمت آهن آن.

اصطلاح گاو آهن و شیار این اصطلاح مانند این ایام درمنابع آن زمان هم مترادف یکدیگر بوده و بلاخص به معنی تیغه آهن خیش چوبی بوده است. گذشته از این اصطلاحات دیگر نیز وجود دارد

---

(۱) پطروشفسکی، اثر قبل الذکر، ص ۲۴۹.

مانند کلنگ، بیل، گارز یا بیلی که برآی صاف کردن زمین شخم زده به کار میرفته، کلاند (افزاری است که چاه کنان وگلکاران بدان زمین کنند و بیل ای را نیز گفته اند که سران خمیده باشد و برزیگران کار فرمایند) داس و دهره(به معنی داس) یوغ یا جوغ(۱)

یکی از انواع آلات کار زراعتی آسیاب می باشد که از دیر باز آسیا های که به یاری چارپایان کاری(گاو و خر) به حرکت می آمده و یا بواسطه دست می چرخید، وجود داشته اند.(۲)

نظر به گفته حمد الله مستوفی از آسیاب های که بواسطه آب حرکت می کرد در نواحی خراسان نام برده است و درهمه جا کلمه آسیا استعمال شده وفقط لفظ طاحونه (عربی) را در مورد آسیاهای هرات به کار برده است.(۳)

در تاریخ سیستان آمده است که در آنجا.(٤) آسیا چرخ کنند تا باد بگرداند وارد کند وبه دیگر شهر ها ستور باید یا آسیا آب یا با دست آسیا کنند.(٥)

نظر به گفته حمدالله مستوفی درفوشنج خراسان همه آسیاب ها بادی بوده اند.(٦)

هنگامیکه اعراب فاتح به این سر زمین رسیدند یگانه چیزیکه

---

(۱) -ایضاء ص ۲۵۰.
(۲) -تاریخ سیستان ص، ۱۲.
(۳) -حمدالله مستوفی، اثر قبل الذکر، نزهته القلوب ص، ۱۵۲.
(٤) -بأدهای سیستان مشهور است به خصوص باد شمال شرق که باد صدوبیست روز نامیده میشود.
(٥) -تاریخ سیستان ص، ۱۲.
(٦) -حمدالله مستوفی، اثر قبل الذکر، نزهته القلوب ص ۱۵۹.

مایه تعجب ایشان گردیدهمین آسیا های بادی و به قول خود شان طواحین الریاح بود که هریکی از جغرافیا عربی ذکری از آن دارد.(۱)

صاحب تاریخ سیستان آنجا که امتیازات زرنج را بر سایر شهرها می شمارد از چرخهای آبی و آسیا های بادی آن دیار می نگارد که «و دیگر آسیا چرخ کنند تا باد بگرداند وارد کند و بدیگر شهر ها ستور باید یا آسیای آب یا بدست آسیا کنند وهم از این چرخها بساختند تا آب کشد از چاه به باغها و به زمین که از آن کشت کنند چه اگر آب تنگ باشد و همچنین بسیار منفعت از باد برگیرند.» (۲) مقدسی طواحین الریاح سیستان را که بوسیله باد گندم را آرد میکرد یکی از عجایب این دیار شمرده است.(۳)

اصطخری نیز به آسیا های بادی سیستان از قول ابن حوقل اشاره کرده بر علاوه گوید«سیستان سر زمین خرمی است پر از خوردنی ها و انگور و خرما و به مقدار زیاد از آنجا بدست آید و اهالی آنجا آنرا در خوراک های خود داخل میکند و به مقدار فراوان نیز از آن جا صادرمیگردد مردم سیستان توانگرند و از بیابانیکه میان سیستان و کرمان است غله بسیار خیزد »(٤)

سیستان چون درمنطقه پست موقعیت دارد زمستان گرم و تابستان بسیار گرم دارد و گرمسیر نامید میشود و نباتات گرمسیری دارد. غلات عمده گندم و جو و برنج در آنجا زرع

---

(۱) -حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ج اول (کابل:۱۳۵۷) ص-٤۷۰.
(۲) -تاریخ سیستان ص، ۱۲.
(۳) -اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، اوضاع اقتصادی سیستان، ص۱۵.
(٤) -اصطخری، اثر قبل الذکرص، ۱۹۵.

میگردد.

درختانی که درین منطقه وجود دارد مانند درخت زیتون، نارنج، لیمو، خرما و نیشکر است. آب و هوای گرم سیستان برای پرورش شکر مساعد بود. و مانند (شکرسپید) نیز به مقدار زیادی از سیستان صادر می گردید.

ترنجبین (مواد قندی ایکه از بیخ خارهای شتری بدست می آید) نیز از محصولات عمده در سیستان به شمار میرفت.(۱)

حمدالله مستوفی در باره باغداری بطور اعم و کشت درختان بارور در حومه بلاد که باغداری در آنجا جنبه کالایی داشته و مالیات معتنابهی از آن عاید خزانه دولت می گردیدمفصلاً صحبت میدارند به گفته وی کشت درختان میوه درهرات، سیستان، زابل، کلات و فراه و اسفزار، فوشنج، جام،زاوه، خیلی معمول بوده است.(۲)

پطروشفسکی درمورد سیستان و زاوان می نگارد: غلات در بعضی نقاط زعفران میوه های گرمسیری (خرما) فراوان در بعضی جاها هم میوه های سرد سیری بعمل می آمده باغستان ها بسیار مراتع فراوان، شکارگاه ها، تاك کاری، کشت حنا نیز دیده میشود.(۳)

حاصل خیزی بی مانند زمین سیستان و فراوانی آب رود خانه های آن مخصوصاً هیرمند، این ایالت را غنی ترین ایالات از حیث

---

(۱) -اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، اوضاع اقتصادی سیستان.... ص،۱۵.
(۲) -حمدالله مستوفی، اثر قبل الذکر، نزهته القلوب ص،۱٤۳، ۱٤٦
(۳) -پطروشفسکی ،اثر قبل الذکر کشاورزی و مناسبات ارضی .. ج اول ص، ٤٠٤.

محصولات کشاورزی قرار داده است. هولایج می نویسد« سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود ممکن است دیگر باره چنین بشود در صورتیکه طرز آبیاری بسیار عالی آنرا که در قدیم معمول بود مجدداً به سروکار آورند. »(۱)

۲- مناسبات ارضی:

طبقه بندی تقسیمات مالکیت ارضی در کشور های شرق بسیار دشوار است. زیرا منابع نقلی و یا مستند از تقسیمات مزبور سخن نمی گویند و تعریفی نمی کنند. اما تعالیم فقه اسلامی درحق مالکیت و تصرف زمین و آب و اقسام آن اگر بپذیریم که قوانین مزبور واقعیت زنده تاریخی را منعکس کرده اند. در راه پرخطری گام نهاده ایم. زیرا مکتبهای اصلی فقه اسلامی مالکی، حنفی، شافعی واحنبلی در ط، قرن دوم و سوم هجری= هشتم و نهم میلادی پدید آمدند. یعنی در دورانی از خلافت که هنوز اشکال مالکیت ارضی آن چنانکه باید و شاید تکامل نیافته بوده و دیگر اینکه ائمه چهار مذهب(حقه) و شاگردان ایشان می کوشیدند تا مناسبات ارضی را که در کشور های متفاوت مختلف الشکل و در زمان تغییر پذیر بودند تابع قوانین موضوعه خویش منطبق سازند.

در فقه دایماء دونشانه مختلف در تقسیم بندی انواع زمینداری مخلوط میگردد. یکی اینکه زمین به کی تعلق دارد و دیگر این که نحوه دریافت مالیات از آن به چه صورت است. از جانب دیگر

---

(۱) اعظم سیستانی، اوضاع مالی سیستان، مجله آریانا، ش دوم (کابل:۱۳٦٤) ص، ۹۰-۹۱.

دولت نیز درین مورد واجد دو شغل بوده یکی همچون حاکم براراضی، و دیگر در بسیاری از موارد بصورت مالك و بهره گیرنده مستقیم از آن که اینخود موجب اشتباه و اختلاط مواضع میگردد. بدین سبب حتی در مواره دوران خلفاء نیز موازین قضایی و فقهی با واقعیت اوضاع انطباق کامل نداشته است.

پطروشفسکی به نقل از ب. ن. زاخو در طبقه بندی تقسیمات مالکیت ارضی را در کشورهای شرقی تاریخ خلافت عباسی بصورت ذیل می نگارد:

۱- اراضی دولتی.

۲- اراضی متعلق به افراد سلاله های حاکمه باحق تصرف شخصی که بنام «املاك سلطانی» خوانده میشد.

۳- اراضی متعلق به اماکن مقدسه اسلامی یا«وقف».

٤- اراضی ملکی خصوصی که ملك طلق افراد بوده ایشان می توانستند. آنرا به ارث به بازماندگان بگذارند و یا بفروشند.

۵- اراضی متعلق به روستاییان آزاد.

٦- اراضی متعلق به جماعت روستایی.(۱)

در تقیسمات اراضی فوق از دونوع اراضی اقطاع که به لشکریان داده میشد و یا ارضی که به اسم مستمری برای بهره تفویض می گردیده، برده نشده است. در دوران مورد مطالعه ما همان انواع مالکیت قرون وسطایی زمین و آب که در دوران حکومت خلفا پدید آمده بود کماکان وجود داشته است. ولی تناسب میان انواع مزبور تغییر یافته بود به این معنی که مساحت اراضی اقطاعی به حساب

---

(۱) -پطروشفسکی،اثر قبل الذکرص مناسبات ارضی... ج دوم ص، ٤.

اراضی دولتی و همچنین (ملاکها افزایش یافت.

به دیگر سخن مقدار انواع املاك بلا شرط و بالنتیجه غیر متکامل زمین داری کاهش یافت و در عوض اشکال مالکیت مشروط و مبتنی بر سلسله مراتب افزایش یافت.

چنانچه امرای سیستان پس از تصرف فارس و اهواز برمناطق تسلط یافتند که سیستم اقطاع در آن اراضی به یك مؤسسه دارای شالوده قوی تبدیل شده بود و چنین به نظر می آید که بعضی از امراء کوشیده بودند با رسم موجود توافق حاصل نمایند. بدین صورت وقتیکه طاهر در سال (۲۸۹هـ-۹۵۲م) به فارس واصل شد اندکی پس از تاجپوشی عامل خلیفه را اخراج کرد و شیراز را تصرف نمود و در این شهر اقطاعات و عطیه های فراوان سخاوت نمود تا به حدیکه سپاه را اقطاعها بسیار همی داد و عطیتها و همه سپاه به اقطاع و عطا خرسند گشتند.(۱)

اقطاعات که ملوك و فیودالان زمین داران آوردند درصدد موروثی بودن آن میشدند. تا اینکه در فاصله قرنهای پنجم= هفتم هجری- یازدهم سیزدهم میلادی به شکل تیول موروثی در آمد.(۲)

بصورت عمومی اراضی ذیل وجود داشت:

۱- اراضی دولتی (دیوانی)

۲- اراضی موقوفه یا وقفی این نوع اراضی از پرداخت مالیات معاف بودند.

۳- اراضی ملکی.

---

(۱) -تاریخ سیستان ص۲۷٤.

(۲) -پیگولوسکایا و دیگران، اثر قبل الذکر، ص ۲٤٥.

٤- اراضی خالصه که از مالیات دولت پاك بود. در آغاز تعلق به خلیفه داشت که بعضاء به اقطاع افراد واگذار میشد.(۱)

٥- اراضی اقطاع که صورت های مختلف داشت.

الف - اقطاع دیوانی.

ب - اقطاع لشکری.

ج- اقطاع شخصی که به ارث به فرزند منتقل میشد و از خراج معاف بود.

د- املاك شخصی ظاهراً نظیر املاك دهقانی است.

٦- ادرار و مقاصه : به نمایندگان دستگاه اداری و کشوری و مستوفیان و روحانیان (بدون از وقف) بطور مشروط داده میشد.

در دستور الکاتب دو نوع ادرار ذکرشده است: یکی موروثی و دیگر بنام معیشت که فقط مادام العمر به کسی داده میشده است هر دو نوع تبدیل به مقاصه بوده یعنی به تملك مشروط زمین.

«مقاصه معیشت» مادام العمر داده میشده و مقاصه ادرار الی الابد یعنی به اخلاف به ارث منتقل میشده است»(۲)

٧- اراضی قبایل صحرانشین ایشان از مراتع و چراگاه ها استفاده میکردند و قبایل زیر پرده رسوم پدر شاهی مورد بهره کشی ملاکین قرار می گرفتند.

٨- اراضی روستاییان- مالك و آزاد: پطروشفسکی به وجود

---

(۱) -خسروخسروی، نظام بهره برداری از زمین در ایران از ساسانیان تا سلجوقیان، تهران- ۱۳۵۵) ص. ۸۸.

(۲) محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستورالکاتب فی التعیین مراتب، به تصحیح ع. علیزاده ج اول (مسکو: ۱۹٦٤) ورق ۲۲۳.

روستاییان مالك و آزاد قبل از قرن هفتم هجری= سیزدهم میلادی خصوصاً درخراسان در قرن چهارم=دهم م اشاره کرده است.(۱)

خلاصه اینکه نیمروز نیزدر همین دوره دارای انواع مالکیت ارضی فوق الذکر بوده است.

دوم - بهره مالکان زمین و مالیات:

در دوران مورد مطالعه ما دو نوع بهره ملاکین وجود داشت. اولاً از رعایا اراضی دولتی (دیوانی بوسیله دستگاه مالیاتی دولت بصورت خراج زمین ومالیاتهای دیگر اخذ میگردید که بنام«بهره - مالیات».یا بهره متمرکز یاتمرکزیافته نامیده میشده که این نوع بهره را حکومت مرکزی وملوك به خدمتگزاران خود به رسم «نان پاره» و علیق مرکوب« علوفه و علفه» و«پول لباس» جامگي و «مواجب» و «مرسوم» و«مستمری» (وظیفه وادرار) وغیره انتقال میداد.

ثانیاء صاحبان اراضی یا مالکین اراضی«اقطاع» و«مقاصه» و «ملك خصوصی» و « متولیان اوقاف» وغیره بلا واسطه از رعایا می گرفتند که به بهره اراضی غیر متمرکز شهرت دارد.(۲) همچنین نوع دیگر بهره اراضی بوسیله کار نیز در همه جا متداول بود که بصورت کار اجباری روستاییان به سود مالك زمین و دیوان وجود داشته است و آن اینکه کشاورزان بایستی در احداث قنوات ایجاد راهها و غیره نیز شرکت نمایند که این نوع کاریا بیگاری برای اشراف درمأخذ قدیمه «حشر» نامید

---

(۱) -پطروشفسکی، اثر قبل الذکر، کشاورزی و مناسبات... ج دوم ص،۸۱.

(۲) پطروشفسکی ، اثر قبل الذکر، کشاورزی و مناسبات... ج دوم ص; ۸۱.

میشود.(۱)

خلاصه که سه نوع بهره اراضی وجود داشته است.

۱- پرداخت بهره بوسیله کار.

۲- برداخت بهره بوسیله محصول زمین.

۳- پرداخت بهره بوسیله پول (مسکوکات).

بعضاً مشکلات برای تعیین خط فاصل و مشخص میان بهره زمین و مالیات دیوانی امر بس دشوار بود. بخاطراینکه دراراضی دیوانی مالیات و بهره زمین مطابقت داشته است.

مالیات و مالیه که با تشکیل جم اعات اولیه اصول آن بر قرار شد و نخسستین شکل آن جنسی بوده است.(۲)

کالا و وجوهی که به منظور مالیات دریافت میشد بصورت همگانی وخدمات عمومی از قبیل: نگهبانی، سرحدداری، بلدیه، فواید عامه و لشکرکشی ها رسیده است. و اگر این سهم از قوم ومردم مغلوبی اخذ می شد شکل باج و خراج را بخود می گرفت.(۳) درتاریخ سیستان در پهلوی مالیات مختلفی که ذکر شد مالیه «حمل» گرفته میشد که عبارت از مالیات نقدی و اجناسی بود که از مصنوعات یا مال التجاره هر ولایت و مملکت به نزد شاه می فرستاده اند و امروز آنرا «بارخانه» گویند سابقاً به آن حملان هم میگفته اند.(٤)

---

(۱) -برتلس، اثر قبل الذکرص، ٤۳.

(۲) -مجید یکتایی، تاریخ دارایی ایران، (تهران:۱۳۵۲)ص، ۱۷.

(۳) -تاریخ سیستان ج. ص ۳۸۱.

(٤) - ایضاء ص، ۱۸.

نوع دیگر مالیه، مالیه راهداری درمرزها بود که اخذ میشد(۱) در دوره اسلامی قبل از تاسیس دولت صفاریان هر سال مبالغ هنگفتی به عنوان جزیه و خراج تحف و هدایا از مردم سیستان اخذ و به دستگاه خلافت فرستاده میشد. برای بار اول ربیع بن زیاد حارثی از سیستان هزارجام زرین با یك هزار برده بیگناه به عربستان برد. و یا در سال (۳۰-۳۳هـ=۶۵۰-۶۵۳م) ربیع و ابن سمره متجاوز از چهل هزار برده نابالغ و میلونها پول نقد را با مقدار زیاد از امتعه و پیداوار خاصی سیستان بیرون کشیدند.(۲)

اهمیت سیستان در دستگاه خلافت چنان بود که روزی لیث بن ترسل در ازای خدمتی از زبان هارون الرشید شنید«فعلاً حکومت کشور مصر را بتو میدهم اگر درآنجا درست خدمتی کردی بازت به سیستان می فرستم تا کار تو بالا گیرد» (۳)

درسال (۶۵هـ-۶۸۴م) عهد عبدالملك اموی حجاج عامل سر زمینهای خلافت شرقی در خراسان و سیستان از هر نفر سه دینار اخذ میکرد که بعد ها فقرا ازین امر مستثنی شدند.(٤)

سیستانی به نقل از مقریزی مینگارد: درعصر اموی از هریك جریب زمین تاکستان ده درهم و از نخلستان هشت درهم و از نیشکر زار شش درهم و از میوه زار پنج درهم و از گندم زار چهار درهم و از

(۱) -اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر مالکیت ارضی...ص ۵۳۸.
(۲) -حبیبی. اثر قبل الذکر، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج اول ص، ۱۵۷.
(۳) -تاریخ سیستان ص ۱۵۳.
(٤) -اعظم سیستانی، اوضاع مالی سیستان، مجله آریانا، ش دوم (کابل:۱۳٦٤) ص، ۷۵.

جوزار دو درهم مالیه اخذ میشد و به تعقیب از خرداد به نقل مینماید که : در حدود (۲۳۲هـ-۸٤٦م) که درجمله سر زمینهای خلافت شرقی سیستان می بائیست سالانه ۷،۷۷۷،۰۰۰ درهم به دستگاه خلافت بپردازد. خرداد به آورده است که پول طلایی دینار بود که هر دینار ٤،۲٥ طلا داشت و پول نقره درهم بود که هر درهم ۲،۹۷ نقره داشت.

و در مالیات جنسی کیلی معمول بود معروف به کسر(به ضم اول) معادل شش خروار و این سیستم تعامل درزمان های قبل از اسلام نیز درسیستان و خراسان رایج بود.(۱)

استاد حبیبی درمورد مالیات و عایدات سیستان به نقل از منابع و مأخذ معتبر آورد است که :سیاح مشهور مقدسی معروف به البشاری درحالیکه خودش مالیات سیستان را ۹٤۷،۰۰۰ درهم حساب میدهد این مبلغ را از قول قدامه بن جعفر کاتب دربار بغداد ۳،۸۱۱،... قلمداد نموده وهم او گوید«اقالیم خراسان در دست ال سامان اند و بایشان خراج دهند مگر امیر سیستان و خوارزم و غرج و جوزجان و بست و غزنین و ختل هدایا فرستاد. سیستان در دست ال لیث، غرج در دست شار و جوزجان در دست آل فریغون و غزنین و بست در دست اتراك است»(۲)

قدامه بن جعفر خراج سیستان را یك ملیون درهم قلمداد کرده ولی یعقوب مالیات سیستان را در قرن سوم هجری- نهم میلادی ده

---

(۱) -اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، اوضاع مالی سیستان ش ۲ ص، ۷٥.

(۲) -حبیبی، اثر قبل الذکر، افغانستان بعد از اسلام ص، ٤٤٠.

ملیون درهم گفته اند. مگر ابن حوقل عمل خراج سیستان را صد هزار دینار و سیصد هزار درهم می نگارد.(۱)

به قول جهشیاری درحدود (۳۳۱هـ =۹٤۲م) خراج سیستان به ۰۰۰ . ٦۰۰ . ٤ درهم، ۳۰۰ لباس، ۰۰۰ . ۲۰ رطل می رسید. (۲)

مؤلف تاریخ سیستان عمل سیستان را چنین آورده است: از کورتهای سجستان بست، رخد، کابل، زابلستان، نوزاد، زمینداور، اسفزار و خجستان الف درهم (یك ملیون درهم) و از تمام سیستان ۰۰۰ . ۳۹۷ . ۵ درهم است که ازین جمله ۰۰۰ . ۸۵ درهم آن عایدات خالصه و جزیه و به قول مؤلف تاریخ سیستان ه الی جوالی (مال جزایه) وصوافی(غنیمت) و اذروی (مال الاجاره یا حق الارض اتشگاه مجوس) و بقیه ۰۰۰ . ۳۱۲ . ۵ درهم انواع مالیات بود.(۳)

صاحب تاریخ سیستان مالیات سیستان رادرسال (٤٤۵ هـ ۱۰۵۳م) ۰۰۰ . ۳۹۷ . ۵ درهم یاد میکند و فهرست دقیق از صورت مصرف آنرا نیز بدست میدهد.

برای سلطان دوصد هزاردرهم .

برای راست کردن تیموق: دوصد هزار درهم (مؤلف احیاء الملوك در ورق نهم مینگارد دو هزار هزارپانصد هزار و دوازده هزار درهم ۰۰۰ . ۵۱۲ . ۲ به سپاهیان دادی).

برای راست کردن گور ها(خرابی های سیلاب) چهار هزار درهم.

برای راست کردن قلاع پراگنده پنجاه هزار درهم.

---

۱ -ایضاء ص، ٤۳٦.

(۲) - ایضاء ص،٤۳٦.

(۳) -تاریخ سیستان ص، ٢٦-۳۰.

برای محبوسان تمام سیستان بیست هزار درهم.
برای مؤذنان تمام سیستان بیست هزار درهم .
برای مصارف ماه رمضان درمسجد جامع سی هزار درهم.
برای خریداری صد بنده زن و مرد برای آزاد کردن هر سال پنجصد درهم.
برای مصارف بیمارستان ده هزار درهم .
برای بند بستن بیست و پنج هزار درهم.
برای ریگ بستن سی هزار درهم .
برای پرنها (پلهای خاکی درمعبر رودها) پنجاه هزار درهم.
برای پلها و رود ها و معبر کشتی ها در هلمند سی هزار درهم.
برای والی شرط بیست هزار درهم.
برای صاحب مظالم بیست هزار درهم.
برای بندار خراج و دبیران او (رئیس مالیه) پنجاه هزار درهم.
بقیه عایدات را بر جای نهادند برای ابناء سبیل و ضعفا و نفعات و جامه کردندی غربا را و نگاه کردندی اگر کسی را وامی آمدی بدادندی و اگر جاي به غریق یا سببي ویران گشتی آبادان کردندی و هر چه به سر سال زیادت شده بودی والی برین کس ها که یاد کرده شد تفرقه کردی و به عید ها مهمانی کردندی و بخور و غالیه دادندی ضعفا را هم از این. (۱)

از تابلوی فوق بانگاه اول دیده میشود که تأمین چنین هزینه ها امراء و سران دولتها دست به غارت کشورها زده و اندوخته و دارائی

---

(۱) تاریخ سیستان ص، ۳۰-۳۳.

همسایگان را از راه بدست آوردن غنایم جنگی به تاراج می بردند.

در پهلوی آن برای معیشت و تنعم شاهان وسلاطین ومصارف درباری از راه های مختلف دیگر جهت تأمین هزینه های مذکور استفاده میشد. که درتمام موارد بارسنگین مالیات کمر مردم را خم ساخته بود و سؤ استفاده های گرد آورنده گان مالیات به سنگینی آن بیش از پیش می افزود. بعضاء درقرون وسطی عامل اصلی ممانعت رشد وتکامل نیروهای تولیدی و کشاورزی مالیاتهای گزاف که غالباً میزان آن خود سرانه تعیین میشد. و بهره مالکانه که با در آمد روستایی تناسبی نداشته و همچنین شیوه مقاطعه مالیاتها و صدور برات و مالیاتهای فوق العاده و وصول مکرر آن بود و در بعضی ادوار این عامل موجب سقوط اقتصادی کشور میگردید.(۱)

درهنگام ظهور اسلام و دست یافتن مسلمانان به دیگر نقاط و بعداً نظر به فقه اسلامی پنج نوع مالیات ذیل وجود داشت که از مردم مسلمان و غیر مسلمان اخذ میشد.

الف - زکات.

ب- عشر .

ج- خراج.

د- جزیه.

هـ - خمس.

همچنان درقرنهای پنجم تا هفتم هجری- یازدهم تا سیزدهم میلادی عوارض و خراج به خصوص تازه بهر مالکانه متداول شد که روستاییان به نفع صاحبان اقطاع پرداختند.

---

(۱) پطروشفسکی، اثر قبل الذکر کشاورزی و مناسبات .... ج ۲ ص، ۲۲۱.

مثلاء هدیه اجباری روستایی به مقطع درصورت تولد پسری و یا عروسی و عوارض گوناگون دیگری که مقطع از لحاظ انجام وظایف خویش در برابر سلطان از روستاییان جمع آوری می کرد. مثلاً خرج نعل بندی اسپان که هر بار مقطع می بائیست درلشکرکشی شرکت کند جمع آوری شد. (۱)

ضمناء از محصولات گوناگون از قبیل گندم، جو، انگور، شبدر، خرما مالیات می گرفتند.(۲)

سوم -صنایع و تجارت :

۱- صنایع :

اسناد ومنابع تاریخی، از رونق و پیشرفت فراوان تولیدات پیشه وری وترقی فنی پیشه وران در قرن چهارم- پنجم هجری- دهم و یازدهم میلادی سخن می گوید. موضوعات مختلف در این دوره هم از لحاظ فنی وهم هنری ترقی قابل توجه نموده است. صنعت منسوجی چون پارچه بافی، کتان، پنبه، پشم، ابریشم از زمان قدیم درین سرزمین رواج داشته است. تولید منسوجات از گفتارجهشیاری درحدود (۳۳۱هـ=۹٤۲م) معلوم میگردد که در پهلوی خراج سیستان به تعداد ۳۰۰ لباس جز خراج بود که از سیستان اخذ میگردد.(۳) منابع و اسناد حاکی از آن است که پیداوار منسوجی

---

(۱) -پیگولوسکایا و دیگران،اثر قبل الذکرص، ۲۸۳-۲۸٤.

(۲) -لمستون، مالك و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری.(تهران: ۱۳۳۹) ص ۸۹.

(۳)-(۱) -اعظم سیستانی ، اثر قبل الذکر، اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام ص، ۱۲.

سیستان از قبیل فرشهای خارجی سیستان که بنام جامه ای طبری و فرشهای زیلوی معرف بود باتعداد زیادی زنبیل و طنابهای که از الیاف نخلها ساخته میشد همراه با مقدار بسیار غله وخرما و انگور و انگوزه و زعفران ومیوه خشك و ماهی پخته و صابون و کرباس و غالباً پوستین های نمدی درمعرض فروش قرار می گرفت. (۱) اما این پیشه وران درشهر ها در چنك مالكان زمین و ارباب حرفه بودند و می بایست عوارض و مالیاتهای فراوانی مالكان زمین را بپردازند.

در صنایع بافت خراسان و سیستان در قلمرو خلافت شرقی شهرت بیشتر داشت. چنانچه در نیشاپور غربی خراسان، مرکز صنایع نساجی و تجارت بود و قوافل عظیم تجارتی از آن میرفت و اقسام پارچه های کتانی و نخی و السبه فاخر ابریشمی را از آن بلاد کفر و اسلام فراوان انتقال میدادند. که از نگاه نفاست و اصالت و خاصیت با اکثر نقاط دیگر همسری می نمود. (۲)

درنیمروز و اطراف آن همه گونه پارچه های پنبه ای از منسوجات خشن یا کرباس برآی فقراء تا منسوجات ظریف تولید میشد.

یکی از صنایع دیگر نیمروز تولید فانند یا شکر سفیداست. چون سیستان از مناطق مرطوب به شمار می رود. دهقانان وکشاورزان به زرع آن مبادرت می ورزیدند. و شکر سفید صادرات

---

(۱) -ابن حوقل، اثر قبل الذکر، ص ۴۳۳.

(۲) -اصطخری، اثر قبل الذکرص، ۱۹۵؛ حبیبی،اثر قبل الذکر، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ج اول ص، (۲) ۴۵۳- ۴۵۴.

مهم نیمروز را تشکیل میداد.(۱)

از صنایع خاص سیستان در این دوره یکی هم آسیا های بادی است که جغرافیه نگاران مکرر از آن یاد کرده است. اعراب این آسیا های بادی را طواحین الریاح یاد کرده اند تا جاییکه آنرا یکی از عجایب سیستان داند.(۲)

۲- تجارت :

نیمروز دربین قرن پنجم - هفتم هجری= یازدهم سیزدهم میلادی حیثیت پلی را داشت که هندوستان و بغداد و ماوراْ النهر را به هم پیوست میداد. و قوافل تجارتی از سالیان متمادی ازین راه میگذشت.

راه سیستان یکی از سه راه مهم تجارتی به سر زمین سند و هند از نیشاپور هرات و سیستان وحوالی غور و بست به رخج می گذشت. و از وادی پشین وشال به دره بولان و سر زمین وسیع سند سرازیر میشد.

در این راه شهر معروف تجارتی هرات قرار داشت که از سمت غرب با نیشاپور مرکز مهم دیگر بازرگانی می پیوست. نیشاپور بازارهای خاص برای انواع تجارت داشت. وصنعت کاران و کلاه سازان و پوستین دوزان و ریسمان فروشان و دیگر اصناف کسبه و

---

(۱) -اعظم سیستانی، اثر قبل الذکر، اوضاع اقتصادی سیستان درصدر اسلام، ص، ۱۵، به نقل از حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص، ۴۷۰.

(۲) -حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص، ۴۷۰.

ارباب صنعت دسته های خاص در بازار ها داشتند و از دکانهای بزازی آن کالای فراوان به بلاد دیگر برده میشد و در خراسان درتجارت ورود قوافل بازرگانی از نیشاپور شهر بزرگتر نبود و انواع البسه ومنسوجات فاخر نخی و ابریشمی از آن به سایر بلاد صادر میشد.

سیستان در پهلوی شهر های دیگر چون رخج، فیروزکوه، نیشاپور، سند پنجاب و دهلی در شرق حیثیت مرکز تجارتی را داشت. درقرن چهارم هجری-دهم میلادی راه عمده که به هندوستان میرفت از طریق بست که یکی از مراکز مال التجاره در راه هندوستان بوده میگذشت. راه تجارتی که از سیستان از طریق گرمسیر به بلوچستان می رفت از جمله راههای مهم تجارتی بود.

راه های داخلی نیمروز و اطراف آن درقرن چهارم هجری- دهم میلادی چنین بود . یکی راه مستقیماً از زرنج به گرمسیر(رودبار) و از آنجا به بلوچستان میرفت.(۱) و این راه از دراوزه طعام زرنج آغاز میشد. به طرف شمال زرنج راه دیگری بود که به هرات منتهی میشد. اینراه از دروازه کرگویه آغاز و از آنجا از روی پلی که به قول اصطخری برود خانه هیرمند بسته شده بود عبور نموده به جوین درکنار رود فراه می رسید.(۲) از جوین راهی در امتداد ساحل رود خانه بالا رفته پس از طی پنج منزلی جنوب شهر فراه ا زپلی که روی فراه رود ساخته بودند عبور می کرد. و به ولایت اوق درساحل راست رود خانه میرفت. درسه منزلی شمال فراه شهر اسفزار یا سبزوار

---

(۱) -بارتولد. اثر قبل الذکر، جغرافیای تاریخی ایران ص،۱۲۷.

(۲) -اصطخری، اثر قبل الذکرص،۱۹۹.

موقعیت داشت.

راه دیگری از شرق زرنج، از دروازه نیشك شهر آغاز و به سمت حروری درکنار رود خواش میرفت و از آنجا به خط مستقیم از دشت لوط گذشته پس از طی پنج شش منزل به شهر بست می رسید. در بست راه دوشاخه میشد یکی به ایالت زمین داور درهیرمند علیا و دیگری به پنجوایی رخج میرفت. درپنجوایی راه مذکور باز دوشاخه میگردید. یکی به سمت شمال شرق در غزنه و دیگری به سوی جنوب شرقی در سیبی منتهی میشد که در آنجا از شهری موسوم به اسفنجانی عبور می کرد.(۱)

یك راهی هم از جنوب غرب زرنج به سوی پارس میرفت اینراه از دو دروازه جنوب غربی شهر که موسوم بودند به«دو در پارس» آغاز می یافت و از سمت غرب شهر تاریخی«رام شهرستان» گذشته پس از عبور از سرحد به شهر «سینج» کرمان که از بناهای عمرولیث بود می رفت.(۲) از سینج تا زرنج هفت هشت روز راه بیشتر نبود.(۳) درپهلوی راه خشکه راه آبی نیر بود که با استفاده از دریای هیرمند کشتی های متعدد تجارتی درمسیر این دریا درحرکت بود. این دریا از حوالی گرشك تا هامون سیستان ظرفیت کشتی رانی را داشته است.(٤) در مسیر این راهها تاجران و بازرگانان

---

(۱) -ایضاء ص ۱۹۹-۲۰۱.

(۲) -ایضاء ص،۲۰۰.

(۳) -لسترنج، اثر قبل الذکرص،۳۵۱.

(٤) -اعظم سیستانی، دورنمای یك رودخانه بزرگ، مجله آریانا، ش ۹-۱۰ (کابل:۱۳٤٥)ص، ٤۹۹.

سعی می نمودند تا اموالی را مورد عرضه قرار دهند که مردم به آن نیاز بیشتر دارند ابن خلدون عقیده دارد تاجری که درکار تجارت بصیرت کامل داشته کوشش می کند تا اموال و کالاهای تجارتی را که مورد احتیاج اکثر افراد جامعه باشد بخارج بفرستد. که هم طبقه توانگر و تا اندازه هم طبقه ناتوان بتواند آنرا خریداری کنند. اگر درین قسمت به نیازمندی طبقه یا قشر خاص توجه شود دراین صورت میتوان گفت که سود چندان نصیب بازرگان نشده و به مشکل برای فروش کالا خواسته های عموم مردم را درنظر بگیرد و خواهی نخواهی موفقیت از آن اوست.(۱)

مؤلف تاریخ اجتماعی ایران پیرامون اهمیت تجارت و راههای تجاری می نویسد که: در قرون وسطی تجارت یکی از شاخه های مهم فعالیت های پر اهمیت اقتصادی در جهان باکشورهای اسلامی محسوب میشد... در روزگاران گذشته بوسیله کاروانهاي تجارتی ارتباط میان شهر ها بر قرار می گردید. درطول جاده ها جهت آسایش قافله ها و کاروان های بازرگانی وسایل پیش بینی نموده به علاوه گروهی هم وسیله ای برای فروش اموال بازرگانی فعالیت میکردند وجود داشت. که آنرا دلالان یاد می کردند. نقش این دسته در فعالیت های اقتصاد بطور یقین روشن نیست. اما خریداران اموال تجارتی بین دو طرف میانجیگری می کردند.(۲)

موصوف اضافه میکند که وضع اخلاقی بازرگانی سرزمین سیستان و خراسان در قرون چهارم هجری-دهم میلادی چنین بود که

---

(۱) -ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی ج ۲ (تهران: ۱۳۵۲)ص، ۷۹٤.
(۲) -مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج سوم. (تهران: ۱۳٤۱) ص، ۷.

قشر یا گروه متقی و پرهیزگاران را تشکیل میداد. اما به مرور زمان دگرگونی دروضع اخلاقی این گروه پدیدار گشت.(۱)

کالا های بازرگانی سیستان را خرما، انگوزه، نمدهای زمین داوری، زنبیل و ریسمان لیفی و بوریا، میوه های خشك، صابون، کرباس، فایند(شکرسفید) تشکیل میداد.(۲)

صراف ها هم مصروف امور پولی در شهر ها بودند و از مبادلات پولی سود گزافی می بردند گرچه مال التجاره درداخل کشور در ایالات عرض راه مالیاتهای متعددی (مالیات راهداری) می پرداخت معهذاء مبادلات تجارتی بین شهر ها و دهات رشد یافته بود.(۳)

در شهر زرنج بازارهای متعددی جهت تجارت و جود داشت اصطخری دراطراف مسجد ادینه و در ربض شهر زرنج بازارهای را سراغ میدهد که خیلی گرم و معمور بود و یکی هم از آنها به یعقوب لیث صفاری نسبت داشته است.(٤)

اما ابن حوقل و دیگران بازار فوق الذکر را به عمرولیث نسبت داده آنرا از در پارس در شارستان تا دروازه پارس در ربض به فاصله نیم فرسنگ(۳-٤ کیلومتر) متصل هم حساب کرده اند که اجاره بهای آن روزی هزار درهم بود.(٥)

صاحب تاریخ سیستان علاوه ازین بازار ها سه بازار دیگر را در

---

(۱) -مرتضی راوندی، اثر قبل الذکر. ج سوم ص، ٤۳.

(۲) -حبیبی، اثر قبل الذکر. تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج اول ص، ٤۸۸.

۳) -غبار، اثر قبل الذکر، افغانستان درمسیرتاریخ ص،۱٤۹.

(٤) -اصطخری، اثر قبل الذکر،ص،۱۹۲.

(٥) -لسترنج، اثر قبل الذکر،ص، ۲۹۲.

زرنج نام میبرد که یکی آن بازار سراجان بود که عین الدین بهرامشاه بن حرب از طرف فدایی ملاحده در روز جمعه پنجم ربیع الاخر سال (۶۱۸هـ-۱۲۲۰م) به قتل رسید. (۱)

بازار دیگر «بازارنو» بود که شاید به درنو شهر زرنج مربوط بوده است این بازار در ربیع الاول سال (۳۱۵هـ-۹۲۷م) به آتش کشیده شد. (۲)

و بازار آخری «بازاردرطعام» بود که در ۱۹ جمادی الاخر (۲۹۶هـ-۹۰۸م) به دست پسران محمد بن عمرولیث به آتش سوخت. (۳)

---

(۱) -تاریخ سیستان ص، ۳۹۳.
(۲) -ایضاء ص ۳۱۳.
(۳) ایضاء ص، ۲۸٤.

فصــــل پنجـــم

روابط بــا امــرای نیمـــروز

سقوط صفاریان و ایجاد حکومات محلی مستقل در اطراف نیمروز سبب شد که بقایای صفاریان و امرای نیمروز روابط سیاسی و اقتصادی با امرای محلی و مستقل مجاور داشته باشند.

از یکطرف عمال خلیفه و حکومت بغداد در تلاش حاکمیت برین سر زمین بود و از جانبی دولت غزنوی با فرستادن نیروی نظامی و تحت تابعیت کشاندن مردم نیمروز اقدام کرد.

سلاجقه و غوریان و خوارزمشاهیان به نوبه خویش سعی مینمودند که حکمروایی برین سر زمین پر نعمت را نصیب گردند.

الف- روابط نیمروزیان باخلافت عباسی:

درسال (۲۵۱هـ-۸٦۵م) یعقوب خطبه را بنام خود کرد و نام خلیفه بغداد را ازخطبه بر انداخت. بعد از یکسلسله نبردها زابل، بست، زمینداور و غزنین را متصرف شد و جانب تخارستان و بلخ پیش رفت کابل، هرات، بادغیس، فوشنج و جام را بگرفت.(۱)

خلیفه بغداد المعتمد بالله تحمل اردو کشی یعقوب را ننموده تا آنکه یعقوب علیه او قرار گرفت. یعقوب در سال (۲٦۱هـ-۸۷٤م)

---

(۱) جوزجانی،اثر قبل الذکرص،۱۹۸-۱۹۹.

به استقامت دربارخلافت مارش نمود. چون یعقوب گفته بود دولت عباسیان برعذر و مکر بنا یافته زیرا دیدیم که بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل بن سهل با چندان نیکویی که ایشانرا اندران دولت بود چه کردند. کسی مبادکه برایشان اعتماد کنند. (۱)

اما خلیفه اسمعیل بن اسحق قاضی را نزد یعقوب با عهد و لوای ولایات خراسان، طبرستان، گرگان، فارس، کرمان، سند، هند و شحنگی مدینة المسلم فرستاد. اما یعقوب راضی نشده بایکصد هزار عسکر استقامت بغداد را پیش گرفت معتمد خلیفه وقتی دید که یعقوب منصرف نمیگردد، به ترتیبات اساسی پرداخت. طرفین در دیرالعاقول مقابل هم قرار گرفتند(۲۶۲هـ-۸۷۵م) اما یعقوب بعداً درجندی شاپور وفات کرد. (۲)

بعداً عمرولیث عجالتاً باخلیفه صلح نمود و منشور ولایات فارس، کرمان، اصفهان، گرگان، طبرستان، سیستان و هندوسند را با شحنگی بغداد و حرمین بدست آورد. (۳) اما بزودی رابطه میان ایشان بهم خورد و مخالفتهای ایجاد گردید.

بعد از بین رفتن عمرولیث امرای که اقتدار یافتند درآغاز تحت نفوذ خلفا قرار گرفت و بعداً از سامانیان فرمان می بردند.

طاهر بن محمد بن عمرو درسال (۲۹۶هـ=۹۰۸م) از طرف غلامی به قتل رسید و برای اظهار وجود و خوش خدمتی سر او را به بغداد نزد المقتدربالله فرستاد.

---

(۲)-تاریخ سیستان ص، ۲۶۸.

(۲) -تاریخ سیستان ص، ۲۳۳.

(۳) -ایضاء ص، ۲۳٤، فرستاده خلیفه درین وقت احمد بن ابی الاصبع.

درتاریخ سیستان بعداً به ندرت و درهنگام غزنویان به بعد کمتر به روابط نیمروزیان و دربار خلافت دیده میشود.

ب - روابط نیمروزیان باغزنویان:

ولی الدوله ابواحمد خلف بن احمد حاکم نیمروز در اواسط قرن چهارم هجری-دهم میلادی موقع انقراض دولت سامانی مستقل گردید. نامبرده باسبکتگین غزنوی خوب نبوده و چندین بار ایلك خان را درهجوم به غزنه تحریك نمود.

درسال (۳۸۸هـ-۹۹۸م) خلف پسر خود طاهر را برای تسخیر ولایت فوشنج که بدون حامی مانده بود فرستاد. زیرا بغراجق حاکم فوشنج را محمود برای معاونت خود در مجادله با اسمعیل خواسته بود.(۱)

در سال (۳۷۶هـ-۹۸۶-۹۸۷م) هنگامیکه سبکتگین با جیپال درجنگ قرار داشت. خلف بست را اشغال کرد. سبکتگین صاحب منصبان خلف را اخراج کرده به ترتیب حمله به سیستان پرداخت. مگر خلف از سبکتگین معذرت بسیار خواسته از رویه خود اظهار ندامت نمود و مالیاتی را که از بست گرد آورده بود مسترد داشت.(۲)

خلف بعداً مناسبات دوستانه با سبکتگین قایم نمود. موقعیکه سبکتگین در(۳۸۵هـ-۹۹۵م) بر علیه ابوعلی سیمجوری می جنگید

---

(۱) -محمد ناظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، ترجمه، عبدالغفور امینی.(کابل:مطبعه عمومی ۱۳۱۸) ص، ۷۱، جرفادقانی، اثر قبل الذکر، ص، ۲۰۳.

(۲) جرقادقانی، اثر قبل الذکرص، ۲۰٤.

خلف با او معاونت کرد. ولی اندکی بعد ازین برخلاف سبکتگین از مشاهده این امر تصمیم به فتح سیستان نمود. مگرخلف اظهار دوستی کرد. از راپورهای برعلیه سبکتگین انکار نمود بالاخره سبکتگین را از قهر فرو نشانید. وقتیکه سبکتگین در (۳۸۷هـ= ۹۹۷م) درگذشت. خلف از اینکه جانشین نشده علناً اظهار مسرت نموده سبب انزجار محمود گردید. همچنان خلف درهنگام نبرد محمود با برادرش ولایت فوشنج را که جز سلطنت غزنه بود متصرف گردید.(۱) بهمین لحاظ بود که محمود باخلف از در پیکار درآمده سیستان را فتح کرد. چنانکه در اوایل (۳۹۰هـ= ۹۹۹م) محمود به سر کردگی فوج بزرگی به جانب سیستان حرکت نمود. خلف به قلعه اسپهید پناه برد. محمود قلعه را محاصره نمود عاقبت خلف استدعای مصالحه نمود وعده کرد که صدهزار دینار تاوان جنگ می پردازد. محمود درخواستش را پذیرفته به غزنه عودت کرد.(۲) بعداً خلف با پسر خود طاهر داخل مجادله شد و چون او را در جنگ مغلوب کرده نتوانست پیغام دوستانه برایش فرستاد که عمرم به آخر رسیده بیا و خزاین را مالك شو. طاهر از پیغام او فریب خورد به نزد پدرآمد و درحالیکه خلف او را در آغوش داشت یکصد مردجنگی که درآن نزدیکی در عقب سبزه ها پنهان بود بدوحمله آوردند و دست و پایش را بسته به قلعه اسپهبد حبس و چند روز بعد قتلش نمودند.

---

(۱) -محمد ناظم، اثر قبل الذکر، ص، ۱۹۸.

(۲) -عبدالحی بن ضحاك گردیزی، اثر قبل الذکر، ص، ۴۹.

این واقعه سبب شد که عده از افسران نیمروز محمود را به خاطراشغال سیستان دعوت نمودند. بنا برآن محمود درمحرم (۳۹۳هـ- نومبر۱۰۰۲م) به عزم سیستان حرکت نمود. خلف این مرتبه در قلعه خیلی محکم و تقریباً غیر قابل تسخیر موسوم به طاق که هفت استحکام داشته و بدور آن خندقی عمیق و عریض بود حصاری شد. محمود اطراف قلعه را گرفت فرمود خندق را پرکنند و چون به قدر کفایت پر شد افواجش با وجود ریزش سنگ و ژوبین از مقابل به قلعه هجوم برد و درب قلعه دراثر حملات شدید فیل ها شکسته در غلطید. مهاجمین برای اخذ استحکامات بیرونی قلعه یورش بردند و حصاریان دلیرانه مدافعه میکردند. و چون خلف دید فیلهای محمود فوج او را زیر پا کرده میکشند بقدری هراسان و مضطرب گردید که سر انقیاد فرود آورد و قلعه را تسلیم نمود.(۱)

وقتی خلف را به نزد محمود اسیر آوردند به پای سلطان افتاد و هدایا از قبیل مروارید و جواهر تقدیم نمود. محمود از سر قتلش درگذشت و تمام جایداد و ثروتش را دوباره باو بخشید و به قرار درخواستش او را به جوزجانان فرستاد و زمام امور سیستان را بدست حاجب قنجی سپرده خود به غزنه عودت نمود.(۲) پس از مراجعت محمود دیری نگذشت که خبر رسید شورش بزرگی برعلیه او در سیستان بر پاگردید. بنا بران در ذیعقده (۳۹۳هـ-۱۰۰۳م) به سر کردگی ده هزار فوج و همراهی برادر خود نصر والتونتاش و

(۱) -جرفادقانی، اثر قبل الذکر ص، ۲۱۱-۲۱۲.

(۲) -ایضاء ص،۲۲۲؛ ملك شاه حسین ، اثر قبل الذکرص، ۷۳.

ابوعبدالله محمد الطایی بدانصوب شتافت. شورشیان در قلعه محکم روک (ارك) پناه آوردند. سلطان قلعه را محاصره کرد. محصورین درروز جمعه ۱۵ذلحجه (۳۹۳هـ-۱۵اکتوبر ۱۰۰۳م) برفوج محمود حمله ناگهانی نمودند، مگر ناکام گردید وعقب نشستند و دو باره وارد قلعه شدند. عساکر سلطان به امر او درتاریکی شب با نردبان قبل از آن که دشمن با خبر شود برج و با روی حصار را تصرف کردند. و اکثری از شورشیان را دستگیر و هزار ها نفر را از تیغ گذارنیدند بقیه از ترس جان فرار کردند. بعد ازین سلطان ولایت سیستان را به برادرش نصر سپرد به غزنه برگشت.(۱)

بعد از وفات محمود امیرنصر از سیستان برفت. عزیز از جانب مسعود عامل سیستان شد. اما عزیز« سرهنگان را باز گرفت وبه تازیانه بزد و نقیبانرا گردن بزد و دو نیمه کرد و کاری به سیاست فرو گرفت و مصادر ها ستد بسیار از سرهنگان قصبه و مهتران روستا و ناصر کارش (یکی از سرهنگان) اندرین سامان فرمان یافت و مال او از زن او بستد و او را بازداشت».(۲)

به این ترتیب تا کشته شدن مسعود عمال متعدد غزنویان چون ابوالمظفر فوشنجی (۴۱۰هـ=۱۰۳۴م) امیر ابوالفضل (رجب ۴۱۵هـ-۱۰۲۴م) تا (۴۱۷هـ=۱۰۲۶م) بوسهد جیمرتی و بوسعد قهستانی (۴۱۸هـ=۱۰۲۷م) آمدن مجدد امیر ابوالفضل (۴۱۹هـ-۱۰۲۸م) .

---

(۱) -جرفادقانی، اثر قبل الذکر، ص۲۲۳-۲۲۵؛ محمد کاظم ، اثر قبل الذکر ص، ۷۳-۷۴؛ خلیلی ، اثر قبل الذکر ص، ۳۷-۳۸.
(۲) -تاریخ سیستان ص، ۳۶۳.

درسال (۴۳۲هـ-۱۰۴۰م) مسعود کشته شد و جای او را مودود بن مسعود گرفت عمال غزنویان تا تابیعت سیستان از سلجوقیان یکی بعد دیگر به سیستان می آمدند.

اما یك نکته را فراموش نباید کرد که بعد از مسعود توجه غزنویان زیاد تر به هند بود و از جانبی هم غوریان و سلجوقیان درخراسان و اطراف آن آهسته آهسته جای ایشان را گرفتند.

ج- روابط نیمروزیان با سامانیان :

دولت سامانی را یکی از نواده های سامانی خواست بلخی درماوراالنهر تأسیس کرد. اما پایه اساسی دولت سامانی را درسال (۲۷۹هـ-۸۹۲م) اسمعیل بن اسد بن سامان گذاشت.

اولین برخورد سامانیان و صفاریان همانا نبرد میان عمرولیث و اسمعیل بود که خلیفه معتمد بالله فرمان ماوراً النهر را به اسمعیل سامانی و هم به عمرولیث فرستاده بود .

دربلخ نبرد سختی میان طرفین بوقوع پیوست و عمرولیث اسیر و به بغداد فرستاده شد.(۱)

بعد از وفات اسمعیل در۱۴صفر (۲۹۵هـ-۹۰۷م) ابونصراحمد بن اسمعیل امیرسامانی گردید. موصوف درسال (۲۹۷هـ-۹۰۹م) حسین علی مروزی را سوی سیستان فرستاد. او معدل بن اللیث را محصور کرد. معدل ابوعلی بن علی بن اللیث را به بست ورخج جهت جمع آوری مال و لشکر فرستاد . بوعلی لشکری جمع آوری و

---

(۱) - عبدالحی بن ضحاك گردیزی، اثر قبل الذکرص،۱۴۰.

رو به سیستان آورد. احمد بن اسمعیل لشکر او را هزیمت داد. و ابوعلی را اسیر و به بغداد فرستاد و حسین بن علی به سیستان با معدل حرب کرد اما بعد از دستگیری ابوعلی صلح کرد و سیستان به منصور بن اسحق داد و خود با حسین بن علی به سوی بخارا رفت.(۱) اما شخص بنام محمد بن هرمز معروف به مولی حیدر که مذهب خوارج داشت به سیستان آمد ومردم را علیه منصور بن اسحق به قیام واداشت. و درخلفاعمربن یعقوب بن محمد بن عمروبن لیث را بیعت کردند و بعد از دستگیری منصور خطبه بنام او خوانده شد. اما به زودی احمد بن اسمعیل مجدداً حسین بن علی را به سیستان فرستاد و سیستان ۹ ماه محاصره ماند. تا آنکه عمروبن یعقوب از حسین زینهار خواستند. و درسال ۲۹۹-۳۰۰هـ=۹۱۱-۹۱۲م به بخارا فرستاده شد.(۲)

سلطه سامانیان برسیستان تا روز ۱۷صفر سال (۳۱۱هـ=۹۲۳م) ادامه داشت و درین مدت گاه سامانیان برسیستان حکومت میکردندو گاه نیز قیام سراسر آن سرزمین را فرا می گرفت تا درین روز ابوجعفر احمد بن محمد سیستان را از نصر بن احمد سامانی گرفت و خود به امارت رسید.(۳)

---

(۱) -ایضاء ص، ۱٦.

(۲) - عبدالحی بن ضحاک گردیزی، اثر قبل الذکر ص، ۱۷.

(۳) -حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر ص، ۲۹۱.

د - رابطه نیمروزیان با غوریان:

غوریان در سر زمین کوهستانی غور در قرن پنجم و ششم هجری= یازدهم و دوازدهم م دولت مستقلی تأسیس کردند. مؤلف طبقات ناصری می نگارد که: پسرملك تاج الدین ابوالفتح. ناصرالدین عثمان حرب چند کرت از سیستان با لشکر به خدمت سلطان غیاث الدین محمد سام پیوست به خراسان و در وقت فتح نیشاپور در خدمت بارگاه بود(۱)

دیده میشود که عده یی از امرای نیمروز با غوریان روابط حسنه داشته درحالیکه در اوایل این امیر با سلطان سنجر نیز مکاتبات ای داشته است. و نامه سلطان سنجر به ناصر الدین عثمان مؤید گفتار ماست که او را از نبرد خویش با علاء الدین حسین غوری اطلاع میدهد.(۲) سلطان سنجر به این ترتیب با فرستادن نامه میخواست تا از یك طرف حکمرانان محلی را در صفوف نگهداشته و از جانب دیگر میکوشید. علایق دوستی نیمروزیان را با غوریان تیره سازد. زیرا این روابط آنقدر نیکو بود که تاج الدین بن عزالملك که از بینایی محروم بود خطبه بنام سلاطین غور خواند علما را بنواخت و مصلی های بافته برای مساجد بخارا و فرشهای زیادی به حرم کعبه ارسال کرد.

از مطالعه طبقات ناصری معلوم میگردد که پدر مؤلف دوبار به

---

(۱) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ص ۲۹۱.

(۲) -سید علی موید ثابتی، اسناد و نامه های تاریخی از اوایل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی. تهران، انتشار بنیاد فرهنگ، ایران ۱۳٤٦).

سیستان رفت. یکبار به رسالت از طرف سلطان غیاث الدین محمد سام غوری(۵۵۸-۵۹۸هـ= ۱۱۶۲-۱۲۰۱م)(۱) و بار دیگر به رسالت به بغداد می رفت به جانب مکران هم به سیستان گذشت.

گویند تاج الدین دختر عمر مرغنی ملك خراسان را برای ملك ناصرالدین عثمان پسر و ولیعهد خویش نکاح کرده بود و چندین بار این پسر را با لشکر سیستان به حضور سلطان غیاث الدین غوری فرستاد. چنانچه در فتح نیشاپور ولیعهد سیستان همرکاب سلطان بود.(۲) خلاصه که نواحی سیستان در هنگام حکمروایی سلطان غیاث الدین غوری غیر مستقیم تحت نفوذ شاهان غوری قرار داشت و ایشان همیشه با دربار غوری در تماس بودند. تا آنجا که در برخی از فتوحات امرای خود را با عساکر سیستان به خدمت سلاطین غور گسیل میداشتند.

هـ - روابط نیمروزیان با سلجوقیان:

بعد از پایان دولت غزنویان سیستان قسماً تحت اداره سلجوقیان قرار گرفت امراء نیمروز به خدمت الب ارسلان وملکشاه پیوستند. در هنگام امارت سلطان سنجر سلجوق طاهر بن محمد امیر نیمروز بود. و در خدمت سنجر آثار اخلاص نمود.(۳)

تاج الدین ابوالفتح به فرمان سلطان سنجر مملکت نیمروز را ضبط کرد. و بساط عدل بگسترد. هنگان نبرد سلطان سنجر با امراء خطاء

(۱) -جوزجانی، اثر قبل اثرالذکر ج اول ص ۳۵۸.
(۲) -ایضاء، ص ۲۹۷-۲۸۰.
(۳) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص۲۵۷.

تاج الدین ابوالفتح او را کمك نمود و در خدمت او بود. تاج الدین درین نبرد اسیر اردو خطا شد تا آنکه به کمك بانوی خطایی فرار داده شد.(۱) به این ترتیب روابط سلجوقیان با نیمروزیان مدت چندی ادامه داشت اما هنگامیکه غوریان امپراطوری خود را توسعه میدهد ملوك نیمروز بعد از شمس الدین تحت تابعیت غوریان قرار می گیرد. که قبلاً راجع به آن صحبت شده است.

و -روابط نیمروزیان با خوارزمشاهیان:

اولین بار روابط ملوك نیمروز با خوارزمشاهیان درزمان یمین الدین بهرامشاه بوجود آمد. چه موصوف پسر خود رکن الدین را با لشکری نامزد کرد تا در اطراف خراسان در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه باشد. خوارزمشاه در هنگم نبرد با چنگیزیان در ترمز از کمك نیمروزیان مستفید گردید. تمام لشکریان نیمروزی درین نبرد کشته شدند و خوارزمشاه سقوط کرد. لشکر مغول بعداً به سیستان آمد و همه جا را خراب کرد.(۲)

مؤلف احیاء الملوك درمورد می نگارد که : سلطان محمد خوارزمشاه در قضیه ظهور چنگیز از نصرت الدین مدد خواست ملك نصرت الدین شش هزار کس به سرداری شمس الدین زنگی و امیریار حفص و سرهنگ کمرکی به خدمت پادشاه بحر و بر بفرستاد.(۳)

---

(۱) -ایضاء، ص۲۷٦.

(۲) -ایضاء، ص ۲۸٤.

(۳) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص ۷٦.

بعد از غایله چنگیز درسال (۶۲۳هـ=۱۲۲۶م) شخصی بنام تاج الدین پنالتگین خوارزمشاهی بطرف نیه آمد و شاه عثمان را کمك نمود بعداً به سیستان آمد و آن شهر را تصرف کرد. پنالتگین با قیام ملاحده، روبرو شد. و عزیمت کرد درین وقت (۶۲۳م هـ=۱۲۲۶م)السراج جوزجانی به رسم رسالت به نیمروز آمده بود.

بعداً تاج الدین به غور آمد و قلعه تولك و اسفزار را ضبط کرد. در سال (۶۲۵هـ=۱۲۲۷م) لشکر مغول مجدداً بطرف سیستان آمد. و تاج الدین مدت ۹ ماه در قلعه ارگ سیستان خود را محصور ساخت و دفاع نمود. تا آنکه قلعه فتح و پنالتگین از بین رفت.(۱)

(۱) - جوزجانی اثر قبل الذکر، ج اول ص ۲۸۵.

فصل ششم

علوم و فرهنگ

۱- علوم:

ملوك نیمروز فرهنگ دوست و علوم را تشویق و دانشمندان را حمایه می نمودند. درین دوره مفسرین، محدثین، و متکلمین و ادبای زیادی زندگانی داشتند. درین مختصراً انواع علوم را به بررسی می گیریم.

الف - علوم شرعی

علماء درین دوره نخست به تحقیق و پژوهش علوم شرعی پرداختند. تفسیر درین زمان نزد تمام فرق اسلامی به کمال ترقی رسیده بود و اکثراً سر گرم تفسیر بودند. و کتب بزرگی درین فن به دری و عربی نگاشتند. بصورت عموم تفسیر احکام قرآن بحث و فصاحت قصص قرآن و بحث در تشابهات و ناسخات و منسوخات قرآن و امثال آنها بوده است. از جمله تفاسیر مهم صد جلدی مدرسه صابونی نیشاپور سخن به میان می آید« که به قطعی که بر طبق کاغذ سمرقندی دو ورق میشود و حصول آن تفسیر در عهدی میسر نیست. نوشتن آن نسخه به

سالهاِی دراز و عمر خضر ممکن است خوشا وقت ذولتمندی که از شوق احسان و فضلای زمان چنین نسخهء تالیف و تصنیف نمایند.»(۱)

مؤلف احیاء الملوك به نقل از ترجمه تاریخ یمینی درمورد خلف و موجودیت تفسیر متذکره آورده است که : امیر خلف از اکابر ملوك جهان بود و به گرم و سخاوت و شجاعت و شعرایی و بذل و مال و علم و اِدب و فصاحت و بلاغت موصوف و شعرایی زمان از عرب و عجم به مدح طرازی اوِ معوف بوده فضلای جهان دیپارچه تصانیف خودم بنام نامی او و تزئین دادند و از فرایِد احسان وانعام او بهره وربودند. و اکابر علما راجع نموده تا در تفسیر شریف مستوفی نمودند. مشتمل بر اتاویل مفسران و تاویل متقدمان امثال و ابیات موشح در آن نسخه معتبر گنجانیده و داد بلاغت داده بیست هزار دینار مصنفان و مؤلفان آن تفسیر نمودند و نسخه این تفسیر در مدرسه صابونی نیشاپور مخزون بود »(۲) دیده میشود که توجه ملوك نیمروز به تفسیر قرآن چنان بود که ذکر یافت خلف را نسبت علاقه او به علوم چنین ستوده اند: او پادشاهی بود به عدل و انصاف و بر غور علم و فضل معروف و در باب تربیت علما و فضلاء و رعایت صلحا و زهاد مساعی جمیل به ظهور می رسانید و اصحاب شعر و انشاء از مزاید انعام و احسان او بهره ور بودند.(۳)

سر زمین نیمروز با داشتن محدثین دانشمند که از علوم شرعیه

---

(۱) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکرص۶۷.

(۲)ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر، جرقادقانی، اثر قبل الذکر ص ۲۱۴. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران. ج اول (تهران: ۱۳۳۸) ص ۲۰۳-۲۰۴.

(۳) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص ۶۵.

بود مشهود است ابوبکر بن ابو داود از محدثین قرن چهارم=دهم میلادی است موصوف در جوانی علم حدیث را فرا گرفت. و معروف شد، او بعد از ۸۵ سال زندگي در سال (۳۱٦هـ=۹۲۸م) وفات کرد.

آثار مشهور او عبارتند از: کتاب التفسیر، کتاب المصالح فی الحدیث کتاب نظم القرآن، کتاب فضایل آلقران، کتاب شریعت العقادی، کتاب ناسخ و المنسوخ و کتاب البعث و المنشور.(۱)

ابواحمد بستی بن محمد ابراهیم بن محمد بن جناح محدث بزرگ بود. در سال (۳٤٦هـ= ۹۵۸م) از طریق بغداد به حج رفت. و حدیث را از سخن بن ابراهیم القاضی البستی و صاحب احمد بن آدم فرا گرفت.(۲)

عبدالله سجستانی پسر داود از مصنفین مشهور بود. او در سال (۲۳۰یا ۲۳۱هـ= ۲٤٤-۸٤۵م)تولد شد. به مسافرت پرداخت از شهرهای خراسان، عراق، حرمین، مصر، شام، مصر، الجزیره دید کرد. باری در اصفهان سی وشش هزار حدیث را از یاد گفت ک علماء اصفهان فقط بالای شش حدیث او انتقاد کردند. درسال (۳۲٦هـ=۲۹۸م) به عمر ۸۷ سالگی وفات نمود.(۳)

محمد بن حبان بستی مشهور به ابوحاتم بستی بود او فقط و حدیث را از ابوبکر بن محمد فرا گرفته است. به طبابت آشنایی داشت موصوف چند بار در مراتب قضایی به سمرقند و دیگر ولایات

---

(۱)- عبدالحمید نحیف زهری، د سیستان حینی پخوانی مشاهیر، (کابل:۱۳٤٦) ص ۱۰.

(۲) -عبدالحمید نحیف زهری، اثر قبل الذکر ص، ۱۱.

(۳) - ایضاء، ص ۱۱.

فرستاده شده بود. تألیفات او در علوم مختلف به ٥٦ جلد میرسد. در سال (٢٥٤هـ=٨٦٨م) در سیستان وفات کرد.(١)

محمد تمیمی ابوحاتم بن حبان از محدثین و فقها بزرگ است به عراق خراسان و ماورالنهر، شام و حجاز مسافرت کرد. ازین سیاحت جهت آموختن علوم مروج استفاده برد. در سال (٢٥٤هـ=٢٦٦م) وفات کرد.

تألیفات او عبارتند از: کتاب الصحابه در پنج جلد، کتاب العتابعین در ١٢ جلد کتاب التابعین در ٢٠ جلد ابوالفضل انفله در ده جلد . کتاب علل اوهان اصحاب التواریخ در ده جلد. کتاب اتباع التابعین در پانزده جلد، علل حدیث الزهری، علل حدیث مالك، علل مناقب ابوحنیفه، علل مایستند علیه ابوحنفه، اداب الرجال مناقب مالك بن انس، مناقب الشافعی، المعجم علی المدن، الجمع بین الاخبار المتضاده و صف المعدن الفصل بین الحد ثنا و اخبر ناوصف العلوم انواعها، الهدایث الی علم السنن که اکثر چندین جلد می باشد. اثر اخیر الذکر نسبت داشتن مطالب راجع به اجادیث و فقه مشهور میباشد.(٢)

دانشمندان فوق الذکر به یقین از آثار دانشمندان سلف خود چون ابوحاتم سجستانی استفاده شایان نموده اند. اخیرالذکر از جمله علماء ومشایخ قرن سوم هجری= نهم میلادی است. موصوف در علم حدیث فن لغت و صنعت شعر مقام ارزنده یی داشت. ابوحاتم سجستانی بعد از مسافرت های زیاد در بصره مقیم گردید. درعلم

---

(١) -ایضاء، ص١٢.

(٢) نحیف زهری، اثر قبل الذکرص١٣.

قرائت استاد بود. سجستانی علاوه بر مقام علمی در مشاغل دولتی مناصب بلندی داشت. وفات موصوف بین سالهای (۲۴۸-۲۵۴ هـ = ۸۶۲ -۸۶۸م) در بصره اتفاق افتاد.(۱)

نامه دانشوران راجع به مکتوب نویسی وی یاد داشتهای جالبی گرد آورده است. آثار مشهور او: کتاب شمس والقمر کتاب نحوء کتاب شوق الوطن، کتاب الوصایا، کتاب المعمرین (اخیرالذکر در سال (۱۳۱۷هـ=۱۸۹۹م) در لندن چاپ شده است).مؤلف برخی مشاهیر قدیمی سیستان تعداد آثاران را اضافه از چهل اثر در مضامین مختلف علوم ذکر کرده است.(۲)

ابو داود سجستانی بن اشعث از علماء و محدثین مشهور میباشد. نام اصلی او سلیمان است. در حدود (۲۰۲هـ=۸۱۷م) تولد و دوران جوانی را در نیشاپور سپری کرده است. به ممالك اسلامی مسافرت نمود و از محضر علما و دانشمندان استفاده برده است. در اخیر حیات در بصره بود. نامه دانشوران وفات او را در حدود (۲۷۲-۲۷۵هـ= ۸۸۵-۸۸۸م) میداند.(۳)

ابوسلیمان احمد بن محمد از فامیل خطیب البستی است او فقیه. محدث و شاعر بود در حدود در سال (۳۸۸هـ=۹۹۸م) وفات نمود. از تألیفات مشهور او کتاب غریب الحدیث، کتاب معلم، السنن، کتاب اعلام السنن، کتاب الشجاع و کتاب شان الدعاء

---

(۱) -ایضاء، ص ١٤.

(۲) -نحیف زهری، اثر قبل الذکر ص۱۵.

(۳) -(ایضاء، ص ۱۹.

است.(۱)

از فضایل سیستان یکی هم ابوسعید پسر ابی عمر علی سیستانی است. معلومات کافی درمورد وی زیاد نیست. (۲)

ابو موجه سیستانی ابوسعید عثمان دارمی پسر سعید ازمحدثین مشهور عصر خود بود. از تصنیفات مهم وی مسند الکبیر است وفات وی درحدود (۲۸۰هـ= ۱۹۵۵م) اتفاق افتاد.(۳)

معاصر بهرامشاه بن تاج الدین دانشمند و محدث مشهور ابونصر فراهی است. نام اصلی او بدرالدین محمود بن ابی بکر بن حسین بن حسین بن جعفر الفراهی بود. تألیفات متعدد دارد. از جمله فرهنگ لغات دری عربی به نام نصاب الصبیان شهرت دارد. منظومه ائیست شامل ۲۲۰ بیت (٤)

فقیه بزرگ از روستا نیه بوبکر بود. دانشمند مورد احترام همگان درعهد امیر خلف شاه نیمروز می زیست. (۵)

تصوف نیز درین دوره مورد توجه قرار داشت. از جمله فقط با نام متصوف بزرگ ابوالحسن بسنده می نمایم.

ابوالحسن احمد پسر ثوری است صوفی و عارف بزرگ بود. از بیانات مشهور او آن بود که : مراد از تصوف آن است که انسان تمام لذایذ نفسانی را ترک گوید. و کنار بگذارد. این هنگام خواهد بود

---

(۱) -ایضاء، ص ۱۹.
(۲) -ایضاء، ص ۲۳.
(۳) -ایضاء، ص ٢٤.
(٤) - نحیف زهری. اثر قبل الذکر ص ۱۹.
(۵)تاریخ سیستان ص ٤۱۱.

که خداوند میخواهد که متصوف در حالتی باشد که از حدود علوم شرعی خارج گردد. (۱) موصوف از صبح تا ظهر نماز میخواند و در حدود ۲۰ سال روزه گرفت تا آنکه در سال (۲۹۵هـ=۹۰۷م) وفات کرد. (۲)

علوم عقلی

در پهلوی علوم شرعی عده کمی از دانشمندان به علوم عقل نیز اشغال داشتند. وحتی دانشمدانی بود که به هر دو علوم (شرعی و عقلی) و حتی علوم ادبی دُسترس کامل داشتند.

ابوسلیمان محمد بن طاهر پسربهرام سجستانی در دربار ابوجعفر میزیست او در علوم عقلی آثار متعدد نوشته است. ازجمله رساله فی مراتب قوی الانسان شرح کتاب ارسطو طالیش شهر زوری، حیوان الحکمة، محرك الاول و فی انذرات اقومیه میباشد. می گویند هشت قرن قبل از نیوتن قانون جاذبه آفتاب را کشف کرد و انتشار داد. به نقل از نزهة الرواح آورده اند:«حیث قال، منزله اللواکب من الشمس منزله الحدید من-حجرا المقناطیس قال بعض الحاضرین و هذا العقول فنظر. فقال ابوسلیمان کل من لایعرف ما یحب علیه فلایعرف».

موصوف صنعت را مقدم بر طبیعت میدانست او گفته بود اگر طبیعت مستعد باشد ابداعات عقلی را می پذیرد. (۳) ابوسلیمان

---

(۱) -نحیف زهری، ص ۱۵

(۲) - نحیف زهری. ص ١٦.

(۳) -نحیف زهری، اثر قبل الذکر، ص ۱۸.

به هیچ وجه به آمیختن فلسفه و دین نبود و تمام کوشش های اخوان الصفارا بی حاصل میدانست، عقیده او راجع به نفس و فصل خداوند و فکر و الهام و قدوم و حدوق عالم اهمیت بیشتری از سایر اقوال وی داد.(۱)

دانشمند دیگر ابوالقاسم بستی که در علوم طبیعی استاد بود دارای آثار متعدد چون کتاب الاشجار و النبات، کتاب وصف هوای جرجان، کتاب جوابه فی عله الوزیرالموجه بوجهین، کتاب صون العلم و سیاسته النفس، کتاب رساله فی سیرالعفوالریق من بدن الانسان است.(۲) از اطباء مشهور ابویوسف پسر اسمعیل جوینی است که در بغداد به ابوکنبی شهرت دارد. تحصیلات خود را در بغداد به پایان رسانید و در همانجا وفات کرد. اثرمشهور او«مالا به سمع الطیب جهله» نام دارد.(۳)

درعلوم زیاضی هند سه و نجوم علما و دانشمندانی وجود داشت. از جمله میتوان نام ابوسعید السنجری را در قدم اول ذکر کرد.

منجم و ریاضی دان بزرگ و مشهور قرن پنجم هجری= یازدهم میلادی (وفات ٤٢٤هـ=١٠٢٣م) محمد بن محمد بن عبدالجلیل کنیه ابوسعید موسوم به سنجری بود. او معاصر ابوجعفر ملوك نیمروز بود و کتاب انقسام خط مستقیم ذی نهایته به نصفین و کتاب المدخل را به ابوجعفر نوشت. از رسایل و کتاب های متعددی

---

(۱) -ذبیح الله صفا،، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج اول تهران ص ۱۹۵تهران ص ۱۹۵-۹۸.

(۲) -نحیف زهری، اثر قبل الذکر ص،۲۳.

(۳) -ایضاء ص، ۲۹ به نقل از دایرة المعارف آریانا، ج۲.

وی اینهاست:

۱- رساله فی اخراج الخطوطفی الدوایر الموضوعة من القط المعطات.

۲- فی عمل مثلث حاوی الزوایا من خطین مستقمین مختلفین.

۳- خواص اشکل المجسم الحادیات من اداره القطع الزاید و الکافی.

٤-کتاب فی مساحته الاکبر. ٥- تحصیل القوانین الهند سیته المحدوده. ٦- رساله فی جواب عن المسایل التی مسل فی حل اشکال الماء خوذ ء من کتاب الماء خوذات ارشیمدس.

۷- تحصیل القوانین. ۸- منتخب کتاب الموالید.

۹- کتاب الاختیار (منتخب من کتاب الالوف).

۱۰- کتاب الدلایل فی احکام النجوم.

۱۱- کتاب المعٰانی فی احکام النجوم .

۱۲- زایجات الکواکب. ۱۳- الجامع الشافعی.(۱)

ج - علوم ادبی:

درین دوره ادب زبان دری به نحوی شگفت آوری توسعه و رواج یافت. که این امر را در وجود دستگاه سیاسی اداری میتوان مشاهده کرد. چنانچه در احیاء زبان دری- فارسی سهم ارزنده گرفتند.(۲)

بدستور یعقوب، محمد بن وصیف سیستانی خطبه نماز جمعه را که تا آن زمان به عربی خوانده میشد به دری ترجمه کرد واین خود شروع رسمیت یافتن زبان دری بود.(۳)

(۱) -ذبیح الله صفا، اثر قبل الذکر، تاریخ ادبیات درایران ج اول ص ۳۳۵-۳۳٦.
نحیف زهری، اثر قبل الذکر ص،۳۳.
(۲) -دکتر عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران (تهران :۱۳۳۸) ص، ۱۲۲.
(۳) -حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکر ص، ۲۸٤.

می نویسند «..... چون یعقوب بر بیشتر خراسان استیلا یافت و مخالفان خود را بر انداخت شاعران او را به زبان عربی شعر گفتند و مدح نمودند و چون بر او خواندند وی عالم نبود ولاجرم درنیافت که چه گفتند. محمد بن وصیف سیستانی دبیر رسایل او حاضر بود و او ادب نیکو میدانست و بدان روزگار نامه پارسي نبود پس یعقوب او را گفت چیزی که من در نیافتم چرا باید گفت... پس محمد بن وصیف شعر دری گفتن گرفت و اول شعر دری اندرعجم او گفت».(۱)

استاد حبیبی درمورد می نگارد: در زمان صفاریان بود که زبان دری زبانان درباری و ادبی گردید.(۲)

ملوك نیمروز خود نیز شاعر بودند چنانچه ابوجعفر احمد (۳۱۱-۳۵۲هـ =۹۲۳-۹۶۳م) گاه گاهی شعر می سرود و در بار وی محل اجتماع شعرا و ادبا بود موصوف به علم و ادب علاقمند بود.(۳)

شعرای این دوره :

ابوالفتح بستی:

نظام الدین عمید ابوالفتح علی بن محمد بن الحسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز الکاتب البستی از مشاهیر مترسلان و شاعران ذواللسانین است. وی در آغاز کار در خدمت «بایتوز» امیربست به

---

(۱) -تاریخ سیستان ص، ۲۱۰-۲۰۹.
(۲) -حبیبی، اثر قبل الذکر، تاریخ مختصر افغانستان ج اول ص، ۱۲۰.
(۳) -حبیب الله شاملویی، اثر قبل الذکرص، ۲۹۱.

سر می برد و سمت دبیری وی داشت. هنگامیکه سبکتگین بر بایتوز غلبه یافت ابوالفتح از بیم او متواری شد لیکن سبکتگین که برمرتبه او در دانش وقوف داشت. ویرا به خدمت خواند و به دبیری برگزید. ابوالفتح تا پایان عمر صاحب دیوان رسایل بود.(۱)

ابوالفتح در شعر و نثر عربی مهارت بسیار و در هر دوشهرت داشت و به قول عوفی در لباب الالباب او را دو دیوان بود یکی به تازی و دیگری به پارسی و مینگارد که من آن هر دو دیده ام.(۲) او در مدح خلف نیز اشعاری دارد. چنانچه احیاء الملوك به نقل از تاریخ عتبی می نگارد که : شیخ ابوالفتح بستی به من حکایت کرد که وقتی مرا سه بیت درمدح خلف اتفاق افتاد و اراده تبلیغ او به خدمت خلف نداشتم اما در افواه افتاده بود و با ورسیده بود ششصد دینار در صره ای بسته جهت من فرستاد و عذر خواهی نموده بود.(۳) دیده میشود که علما و دانشمندان از صله و بخشش شاهان نیز محروم نبود و مورد توجه شان قرار داشت.

محمد بن وصیف سکزی.

نظربه روایت تاریخ سیستان محمد بن وصیف سکزی دبیر رسایل یعقوب بود چنانچه درهنگام بحث در فتوحات یعقوب درخراسان و گشودن هرات و پوشنگ و گرفتن منشور سیستان و کابل و کرمان و فارس از محمد بن طاهر و تار و مار کردن خوارج میگوید:«پس

---

(۱) -ذبیح الله صفا، اثر قبل الذکر، تاریخ ادبیات در ایران، ج اول ص، ٤٥٧.
(۲) - محمدعوفی، لباب الالباب، ج اول ص ٦٤-٦٥.
(۳) -ملك شاه حسین، اثر قبل الذکر ص، ٦٧.

شعرا او را شعر میگفتندی به تازی چون این شعر برخواندند. او عالم نبود درنیافت محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود .پس یعقوب گفت: چیزی که من اندرنیابم چرا باید گفت : محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندرعجم او گفت و پیش او کسی نگفته بود.(۱) وصیف شعر ذیل را بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام　　بنده و چاکری مولای و سك بند و غلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید　　یا بی یوسف یعقوب بن اللیث همام

وصیف که از اوایل عهد قدرت یعقوب با او بود دوره امرای بعد از یعقوب را هم درك کرده و تا حدود سال (۲۹۶-۲۹۷هـ = ۹۰۸-۹۰۹م) هم آثاری از او داریم.

نظر به قول تاریخ سیستان نخسیتن شعردری که به تقلید و اشعار عربی ساخته شده بود منسوب به منتصف قرن سوم هجری= نهم میلادی است.

محمد بن وصیف غیر از قصیده یی که صاحب تاریخ سیستان چند بیت آنرا آورده است و باقی را به سبب درازی منظومه رها کرده است اشعار دیگر نیز داشت و از آنجمله است قطعه یی که به سبب شکست رافع بن هرثمه و قتل او در سال (۲۸۳هـ=۸۹۶م) گفته است.(۲) و قطعه دیگر که بعد از گرفتاری عمروبن لیث بدست اسمعیل سامانی (۲۸۷هـ=۹۰۰م) ساخته و نزد او فرستاده است.(۳) و قصدیی یی دیگر بر اثر وقایع سال

---

(۱) -تاریخ سیستان ص، ۲۰۹-۲۱۰.
(۲) -تاریخ سیستان، ص ۲۵۳.
(۳) -ایضاء ص ۲۶۰.

(۲۹۶-۲۹۷هـ=۸۹۹-۹۰۰م) وگرفتاری طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمروبن لیث بدست سبکزی گفته است.(۱)

ظهیرالدین سهاک زی:

از شعراء و سیاسیون نیمروزبود و از طرف ملوك نیمروز بدربار سلطان غیاث الدین غوری به رسالت رفته بود. شعر ذیل از اوست که درمدح فخرالدین مبارکشاه گفته است.

ای به لفظ تو زنده جـان سخن — ای زطبع تو زاده کـان سخـن
چون تو در هیچ دور بـرنکشاد — شـاه بـازی اشیـان سخـن
چون تو درهیچ وقت رخ نه نمود — آفتـاب ز آسمـان سخـن
نیمکاران طبـع و ذهـن توانـد — نقـش بنـدان پرنیـان سخن
ای سوار ی کـه رخ نگـردانی — هـرگـز از هیچ پهلوان سخن(۲)

شمس الدین مبارک سهاک زایی:

شمس الدین که با تخلص مبارك از شاهان نیمروز بود و درمدح سلطان غیـاث الدین غـوری اشعـار متـعدد دارد. عـوفی او را در سیستان دیده و ملاقات نموده است و مینگارد که مدتی درکرمان و پنجاب زندانی بود.(۳)

مرثیه ذیل راجع به ناصر الدین عثمان حرب از اوست.

بـی تیغ تـو فتنه کـامـرانی دارد — اسلام ز کفـرنـاتـوانی دارد

---

(۱) -ایضاء ص، ۲۸۶-۲۸۷،

(۲) -دایرة المعارف آریانا افغانستان (کابل :۱۳۳۸) ص، ۳۶۰.

(۳) محمد عوفی، اثر قبل الذکر، ص۷۰.

سر برکن و بنگرکه ز مرگ توجهان در پای بلاچه زندگانی دارد (۱)

شرف الدین فراهی :

امام شرف الدین احمد فراهی که ملك الکلام عصر خود تاج الدین حرب و یمین الدولت بهرامشاه حرب بود. قطعه در تهنیت نبرد یمین الدوله والدین بهرامشاه حرب با ملاحده قهستان سروده است:

همایون و فرخنده!بر اهل گیتی مبارك رخ و شفاه فرخ نژاد
زمین واپسرسیارس جهان پر از آئین و انصاف داد است
شه نیمروزی! و در روزملك خجسته هنوز اول بامداد است،
ازین حرب کاندرقهستان نمودی روان محمد ازین حرب شاد است
بمان درجهان تا جهانرا طراوت ز آب و زناز و زخاك و زیاد است
نماند فراموش بر یاد خسرو ثنا«فراهی» اگر هیچ باد است(۲)

نثر دری هم مانند نظم رواج و رونقی داشت و کتابهای به زبان دری در انواع مطالب تألیف یا از زبان تازی ترجمه شده است اما در نتیجه بروزحوادث مختلف و هجوم مغول اکثراً از میان رفته است. و حتی نامی هم از آنها به ما نرسیده است.

تاریخ سیستان از کتب معتبر نثر دری است. این کتاب شامل دو قسمت متمایز از یکدیگر است که دو سبك مختلف از دو دوره متفاوت دارد و به وسیله دو تن نگارش یافته است قسمت اول آن تا حوادث سال (۷۲۵هـ-۱۳۲٤م) شامل است.(۳)

---

(۱) -دایره المعارف آریانا ص، ۳٦۰.

(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر، ج اول ص، ۲۸۲.

(۲) -تاریخ سیستان، مقدمه مصحح ص و.

قسمت اول نگارش بسیار ساده و طبیعی است و این سادگی و نزدیکی به طبیعت و فصاحت نویسنده به حدیست که نژاد او را همدش فصحای بزرگ قدیم مانند بلعمی کرده است. این کتاب بازهم از لغات عربی و ترکیبات مشکل تازی به نسبت بسیار زیادی خالی است و معمولاً از کلمات ساده مصطلح و پاره یی ترکیباتیست که بی مورد و غالباً در زبان عربی استعمال میشود.(۱)

ملك الشعراء بهار گمان می کند که بخش اول تاریخ سیستان را شمس الدین محمد موالی و قسمت دوم آنرا محمود بن یوسف اصفهانی تألیف نموده است.(۲)

دانشمند هندی عقیده فوق را مورد تایید قرار داده مینگاردکه : «شمس الدین محمد موالی توجه خود را به تاریخ باستان ولایت سیستان معطوف نمود و در نتیجه یك اثر بسیار غنیمت و عالمانه ای را بوجود آورد. نگارش تاریخ او بنا بر بعضی عوامل نامعلوم توقف نمود و یك نویسنده دیگر کار ناتمام او را تا به سال (۷۲۵هـ= ۱۳۲٤م) تکمیل نمود . در حقیقت ارزش واقعی این اثر که مواد تاریخی در آن جمع و به صراحت تام ارائه شده است مربوط میشود به قسمتیکه از طرف نویسنده اولی نوشته شده است. (۳)

درپهلوی نثردری آثار متعددی دیگر به زبان عربی تألیف شده است که قبلاً در بخش علوم شرعی و عقلی از آن سخن رفت.

---

(۱) -ذبیح الله صفا، اثر قبل الذکر، تاریخ ادبیات ایران، ج اول، ص، ۶۳۲.

(۲) -تاریخ سیستان، مقدمه مصحح ص.

(۳) -نبی هادی، مؤرخان دوره غزنوی، مجله ادب، ش ٤ (کابل:۱۳٥٤) ص ۱٥۷.

۲- مدارس و مراکز تعلیمی :

مدارس و مراکز تعلیمی اولیه معمولاً برای آموختن قرآن کریم و خواندن و نوشتن و مقدمات حساب و زبان عربی درنیمروز وجود داشت. حلقه های درس که درمساجد و مشاهد زوایا تشکیل میشد و در آنها زبان عربی و احادیث و اخبار وفقه و اصول دین تفسیر قرآن می آموخت.(۱)

فرهنگ پروری و علم دوستی از خصایل عمده نیمروزیان بود ایشان ادبا و دانشمندان را در دبار خود جلب و با بخشش صلات ایشان را به گفتن شعر و تألیف کتاب ترغیب و تشویق مینمودند.

ملوك نیمروز شاهان«بزرگ عالم و عادل و عالم نواز رعیت پرور بود »(۲) و در تربیت علما و توقیر فقها جد بلیغ نمود »(۳)

دوره مورد مطالعه ما دوره بین البین را میان دولتهای غزنویان، غوریان ، سلجوقیان و خوارزمشاهیان تشکیل میدهد و به یقین از علوم، فرهنگ ومدارس و مردمان دولتهای متذکره بخوبی استفاده برده اند. درهنگام امیرخلف فرزند بوجعفر دانشمندان گرامی میشدند. چنانچه شهرت نیك سیرتی و دانشمندی این امیرزبان زد تاریخ است و مقام دانشمندان را گرامی میداشت و از آنها با عطایا و صلات قدردانی میکرد. ابوالفتح بستی و ابومنصور ثعالبی از جمله کسانی اند که از الطاف این امیر بهره ها اندوخته اند.(٤)

---

(۱) -داکتر عیسی صدیق، اثر قبل الذکر ص، ۱۲۳.
(۲) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ج اول ص، ۲۷۸.
(۳) -ایضاء ص، ۲۷۹.
(٤) -غلام فاروق نیلاب رحیمی، سیر تاریخی کتابخانه ها درافغانستان (کابل - ۱۳٦۱) ص، ۱۰۲.

بستی از تفسیر صد جلدی یاد آوری مینماید که امیرخلف در اوان امارتش مفسرین و دانشمندان بزرگ را گرد آورد. به تفسیر کردن قرآن ترغیب و تشویق کرد. این تفسیر درمدرسه صابونی نیشاپور تا حادثه غزها مورد استفاده طالبان دانش ومحققان نصوص قرآن کریم بود. شهر نیشاپور را غزها در سال (۵٤۸هـ-۱۱۵۲م) ویران کردند با آنهم سالها پس از حادثه غز این تفسیر دراصفهان درمیان کتب آل خجند محفوظ و مترجم تاریخ یمینی آنْ را دیده بود.(۱)

مدارس مشهور نیمروزیان همانا مدرسه سر حوض سیستان است که منهاج السراج جوزجانی هنگامی که به رسم رسالت در سال (٦۱۳-هـ=۱۲۱٦م) از شهر بست رهسپار سیستان شده بود رسول داران وی را درجوار مدرسه سر حوض منزل دادند.(۲)

مدرسهٔ ابوحاتم بن حیان بستی از مدارس دیگری است که درین عهد طالبان دانش را می پذیرفت. موجودیت ابوحاتم شخصیت علمی دانشمند بستی را نسبت به دیگران برازنده و درخور ستایش وانمود میکند.(۳) قابل یاد آوری است که به گمان غالب نیمروزیان درین دوره از مدارس دولتهای غزنویان، غوریان، سامانیان و سلجوقیان وخوارزمشاهیان در قلمرو متفرقه شان استفاده برده اند.

مانند: مدرسه دربستیان شهر غزنین، مدرسه سعدیه نیشاپور، مدرسه خواجه امیرك ترمذ، مدرسه بوسعید درنیشاپور، مدرسه

---

(۱) -جرفادقانی، اثرقبل الذکز ص، ۲۱٤.

(۲) -جوزجانی ، اثر قبل الذکرج. اول ص، ۲٦۲ و ۲۸۱.

(۳) -غلام فاروق نیلاب رحیمی، اثر قبل الذکر ص، ۱۱۰.

بیهقیه درنیشاپور، مدرسه اسفرائین درنیشاپور، مدرسه خلیلیه در بلخ، مدرسه شهر افشین غرجستان، مدرسه هرات، مدرسه صابونی نیشاپور، مدرسه شاه مشهد عهد غوریان.

برای مدارس نیمروز مانند دیگر مدارس قرون وسطی موقوفات معین شد و این موقوفات در دست متولی و ناظرین قرار داشت. موقوفات جهت موجاب مدرسین و محصلین تاخدام مشاهره و تعمیر مدارس به کار می رفت.

مدرسین درمدارس دو نوع بود:

۱- مدرسان ۲- معیدان و گاه نیز اگر کسی را با لیاقت و اهمیت چنانکه باید برای مدارس نمی یافتند به جای وی نایب مدرس انتخاب می کردند وبه کار می گماشتند. معید که به معنی تکرار کننده است مؤظف بود درس را که مدرس می گفت دوباره بر محصلان فراخواند و مشکلات شاگردان را مرفع سازد. به مدرس و معید هر یك هنگام گماشتن به کار تلعیم خلتهای گرانمایه و تشریفاتی خاص داده میشد. برای خدامی هم که در مدارس به خدمتگزاری گماشته میشدند وراتبه خاص معین بود.(۱)

مواد تدریس درمدارسی عبارت بود از فقه و حدیث و تفسیر علوم ادبیه و علم حساب و طب(۲) همچنان از اثار مؤلفان آن دوره معلوم میگردد که نجوم و هندسه نیز تدریس میگردید.

موجودیت کتابخانه ها در جوار مدارس قابل یاد آوری میباشد. کتابخانه های متعدد درین دوره وجود داشت. که با داشتن کتابهای

---

(۱) -ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات درایران ج ۲ (تهران-۱۳۵٦) ص، ۲٤۸-۲٤۹.
(۲) -ایضاء ص، ۲۵۰.

مفید مورد استفاده دانشمندان و علما قرار داشت.

اما از آن کتابخانه ها در مأخذ و مدارك خبری کمتر در دست نیست لیکن بدون تردید باید خاطر نشان کرد که دراین کتابخانه ای که مفسرین از تفسیر صد جلدی نامبرده اند. و احتمال دارد که دستگاه استنتاخ نسخه ها نیز فعالیت می کرد. به این دلیل که غزها نیشاپور را چنان ویران کردند که باقی ماندن اثاری از کتب و رسایل در مدارس آن روزگار نیشاپر دور از باور و گمان است. اما با وجود نسخهای از تفسیر متذکره در اصفهان (تاریخ عتبی) و بعداً در عراق (احیاء الملوا،) خود نشان میدهد که تفسیر مزبور منحصر به یك نسخه نبوده است.

از کتابخانه های مشهور این دوره کتابخانه ابوحاتم بن حیان البستی عالم و مصنف مشهور و متجر این سر زمین است. این دانشمند درشب هشت شوال (٣٤٥هـ = ٩٦٥م) پدرود حیات گفت و در بست مدفون گردید.

چنانکه ذکر شد وی در بست مدرسه ای داشت و کتابخانه ای را نیز درین مدرسه برای استفاده مزید طالبان تأسیس کرده بود. مؤلف سیر تاریخی کتابخانه ها در افغانستان به نقل از یاقوت حموی از مدرسه و کتابخانه این دانشمند یادآور میشود که اثر معروف جغرافیایی یاقوت«معجم البلدان» شرح مسبوط از مدرسه و کتابخانه موصوف دارد.(١)

ملك تاج الدین ابوالفضل حرب که از جمله ملوك نیمروز بود.

---

(١) -غلام فاروق رحیمی، اثر قبل الذکر ص، ١١٠-١١١.

کتابخانه ای تأسیس نموده که اهل فضل و دانش از آن سود فراوان می بردند.(۱)

کتابخانه ملك تاج الدین بن عزالدین حرب درنیروز مشهود است او که دراثر قیام مردم در سال (٥٦٤هـ-١١٦٨م) قدرت یافت مردی فرهنگ پرور و عادل و علمدوست بود و مدت ٦٠ سال با حشمت و مکنت هر چه تمامتر بر امور نیمروز حکومت کرد و مساجد و خوانق زیادی اعمار نموده (۲) و کتابخانه ای نیز در جمله عمرانات او بنامش شهرت دارد که وی چندین مدرسه و کتابخانه را در نیمروز ایجاد کرده و تقویت کرده باشد.(۳) کتابخانه مدرسه سر حوض به قول جوزجانی خیلی مشهور بوده است. موصوف این مدرسه را هنگام رسالت درسال (٦١٣=١٢١٦م) دیده بود(٤)

در هنگام آمدن جوزجانی یمین الدولت والدین بهرامشاه حرب ملوك نیمروز بود وی از شاهان فرهنگ دوست و دانش پرور است او مدارسی مجهز به کتابخانه درسیستان تأسیس کرد که یکی از آنها همین کتابخانه مدرسه سر حوض است. این امیر را ملاحده بروز جمعه ماه ربیع الاول (٦١٨هـ=١٢٢١م) به شهادت رسانیدند.

---

(۱) -غلام فاروق نیلاب رحیمی اثر قبل الذکر ص،١٤٨.
(۲) -خواند میر.تاریخ حبیب السیر، جلد دوم (تهران:۱۳۳۳) ص، ٦٢٧.
(۳) -نیلاب رحیمی، اثر قبل الذکر ص،١٤٨.
(٤) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ج اول ص، ٣٦٢.

۲- معمـــاری :

گرچه حملات چنگیز و تیمور آثار معماری این دوره را به نابودی کشانیده است لیکن با آنهم با استفاده از متون و منابع تاریخی میتوان به ایجادات و عمرانات نیمروزیان دست یافت.

معمولاً عمرانات مهم این دوره را حصارها ، قلعه ها، ومساجد و آبینه های مذهبی تشکیل میدهد. جوزجان درمورد عمرانات یکی از شاهان (ناصرالدین عثمان حرب) نیمروز آورده است که: از بیرون نهرسیستان به کنارهیرمند قصری رفیع و منیع بنا کرد و مدتی ملك راند »(۱) از قصور و محلات دزرنج یکی هم کوشك خلقی است که درتاریخ سیستان کوشه خلفي آمده است و باید خلفي منسوب باشد به امیر خلف ملوك نیمروز.(۲)

داشن محلی دیگری بود در زرنج بیرون شارستان که در سال (۳٦۰هـ- ۹۷۰م) امیرخلف هنگام تصرف شهر در آنجا بود وباش داشت و دارای شهرت بسیار بود.(۳)

حلف آباد محلی بود درنزدیکی های زرنج که مرکز قوای نظامی را تشکیل میداد. در وقایع جنگی آن شهر از این محل ذکر شده است. و شاید خلف آباد باشد منسوب به همان خلف امیر نیمروز.(٤)

---

(۱) -جوزجانی، اثر قبل الذکر ص، ۲۸۰.
(۲) -تاریخ سیستان، ۳۲٦.
(۳) -ایضاء ص، ۳۳۵-۳۳٤.
(٤) -ایضاء ص، ۱۵۷-۲۹۷.

زرنج علاوه بر ابینه های فوق الذکر دارای کوبها و سرایها دیگری نیز بود که جزنام درتاریخ سیستان آثار از آنها دیده نمیشود. مانند: سـرای بوالحـسین، سـرای بایوسف، سـرای ارتاشی، سـرای ابـوجعفرقـدسی، سـرای امـام فاخـرین معـاذ که درسال (۴۲۱هـ=۱۰۳۰م) بـواسطه عـیاران غـارت شـد و در آتش سوخت. (۱)

(۱) -ایضاء ص، ۳۶۲.

نتیجه :

دولت نیمروزیان که درحدود چارونیم قرن درسیستان حکمروایی داشتند. دولتی نیمه مستقلی بود که بعضاء اله دست همسایگان میشد. و گاهی هم مستقل باقی می ماند.

دولتی که با به میان آمدن صفاریان سر زمین وسیع را احتوا میکرد بالاخره فقط درسیستان و اطراف آن عمر خود را ادامه داد.

پایان یافتن چنین دولت را نه تنها در اثر حملات همسایگان دید بلکه در قیامهای متعدد ضد فیودالی و هرج و مرج فیودالی ، وضع سیاسی و اجتماعی بغرنج مطالعه کرد.

ملوك وامرای نیمروز جهت دست یافتن به اقتدار کامل دولت و سر کوب نمودن قیام ها مالیات بیشتر و بهره فیودالی اضافتر تقاضا می کردند که این عمل در ذات خود مردم را بینوا می ساخت.

دهقانان و جوانان جان خود را از دست میدادند. زراعت عقب میماند و پیشه وری سقوط می کرد.

در چنین وضع بحرانی نیمروزیان فقط بر سیستان فراه و اطراف آن حکومت میکردند.

ایجاد دولتهای مستقل سامانی سلاجقه و غوری نیز درروند سیاسی نیمروزیان مانعی در کار شان بود و نیز اختلاقات میان امیر زاده گان در کار انقراض بعدی این سلسله بی تاثیر نبود.

با وجود آنکه نیمروزیان پروسه سیاسی پر فراز و نشیب داشتند

در ساحات اجتماعی و اقتصادی توجه بیشتر به عمل آوردند. توجه به امور نظامی و ملکی و موجودیت دواوین متعدد از کارهای عمده این دولت میباشد. لیکن آنهمه ایجاد ات اجتماعی و اقتصادی با حملات چنگیزیان برباد شد و با خاك یکسان گردید. بعداً تیمورلنگ این ناحیه را مورد تاخت و تاز خود قرار داد که تمام دست آورد های نیمروزیان از بین رفت.

پایان

منابع و مأخذ

۱- ابن حوقل، صورت الارض، مترجم، داکتر جعفر شعار. (تهران: ۱۳٤۸).

۲- ابن خلدون ، مقدمه، ترجمه، محمد پرویز گنابادی ج ۲ (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲).

۳- اسفزاری- معین الدین، روضته الجنات، بخش یکم (تهران: ۱۳۳۸).

٤- اصطخری، مسالك و الممالك، به اهتمام ایرج افشار(تهران: ۱۳٤۷).

۵- اقبال- عباس، وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی (تهران: ۱۳۳۸).

٦- امیرعنصر المعالی کیکاوس بن و شمیگیر، قابوسنامه به تصحیح و تحشیه سعید نفیس. (تهران: ۱۳٤۲).

۷- بارتولد، تذکره جغرافیایی تاریخی ایران، ترجمه، حمزه سردادور، (تهران: ۱۳۰۸).

۸- بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ا ول(تهران: ۱۳۵۲).

۹- بارتولد، آبیارد در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، (تهران: ۱۳۵۰).

۱۰- برتلس، ناصر خسرو و اسمعلیان، ترجمه حسین آرین پور، (تهران: ۱۳٤٦).

۱۱- بنوال - محمد افضل، نظری به کتب جغرافیای قدیم. مجله جغرافیا ش ۲ (کابل :۱۳٤٥).

۱۲- بوسورث، سیستان تحت اداره عرب، مترجم، عبدالقیوم قویم، مجله ادب شماره ۱-۲ (کابل: ۱۳٤۹).

۱۳- بوسورث ، سلسله های اسلامی، مترجم، فریدون بدره ای، (تهران: ۱۳٤۹).

۱٤- بوسورث، لشکرهای صفاری، ترجمه غلام سرورهمایون، مجله آریانا ، ش ۲ (کابل: ۱۳٤۸).

۱٥- بوسورث، لشکرهای صفاری، ترجمه غلام سرورهمایون، مجله آریانا ش ۳ (کابل:۱۳٤۸).

۱٦- بوسورث ، دوره نفوذ طاهریان در سیستان، ترجمه عبدالقیوم قویم، مجله ادب، ش ۳ (کابل پوهنحی ادبیات و علوم بشری ۱۳٥۳) .

۱۷- بهار، محمد تقی، سبك شناسی، ج دوم ((تهران: ۱۳۳۷).

۱۸- پاریزی، داکترباستانی، یعقوب لیث (تهران: ۱۳٤٤).

۱۹- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، ج اول (تهران: ۱۳٤٤).

۲۰- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی درایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز. ج دوم (تهران: ۱۳٤٤).

۲۱- پوهاند میرحسین شاه، دریای هیرمند، مجله آریانا ، سال هجدهم شماره ۲ (کابل: ۱۳۳۸).

۲۲- پیرنیا- حسن، ایران باستان، ج سوم (تهران).

۲۳- پیگولو سکایا و دیگران، تاریخ ایران از قدیم تري ایام تا سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز (تهران: ۱۳۵٤).

۲٤- ثابتی- سید علی موید. اسناد و نامه های تاریخی از اوایل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی. (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳٤٦).

۲۵- جرفاد قانی، ترجمه تاریخی یمینی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤۵).

۲٦- جلالی - علی احمد، مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ، ج اول (کابل :۱۳٤۳).

۲۷- جوزجانی، منهاج السراج، تاریخ طبقات ناصری، تحشیه و تعلیق پوهاند عبدالحی حبیبی ج اول (کابل:۱۳٤۲).

۲۸- حبیبی، پوهاندعبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام . جلد اول.بخش اول. (کابل: ۱۳٤۲).

۲۹- حبیبي ، پوهاند عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، ج اول (کابل : ۱۳٤٦).

۳۰- حبیبی- پوهاند عبدالحی .پنجاه مقاله (کابل: ۱۳٦۲).

۳۱- خسروی خسرو، نظامهای بهره برداری از زمین در ایران از سامانیان تا سلجوقیان. (تهران: ۱۳۵۵).

۳۲- خلیلی - خلیل الله . سلطنت غزنویان (کابل: ۱۳۳۳).

۳۳- خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج دوم (تهران: ۱۳۳۳).

۳٤- دایره المعارف آریانا. (افغانستان کابل : ۱۳۳۷).

۳۵- راوندی- مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران ج سوم. (تهران: ۱۳٤۱).

۳٦- زهری- عبدالحمید نحیف، د سیستان حینی پخوانی مشاهیر (کابل : ١٣٤٦).

۳۷- سمرقندی، عروضی، چهارمقاله به تصحیح محمد قزوینی و حواشی و چاپ داکتر محمد معین. (تهران: ۱۳۲۳).

۳۸- سیستانی- محمد اعظم، مالکیت ارضي و جنبش های دهقانی درخراسان قرون وسطی. (کابل: اکادمی علوم ج.د.ا. ١٣٦٢).

۳۹- سیستانی - محمد اعظم، نظام بهره برداری در افغانستان قرون وسطی.(کابل: اکادمی، علوم ج. د.ا ١٣٦٢).

٤٠- سیستانی محمد اعظم، اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام. مجله آریانا، ش ۲ (کابل: ١٣٤٦).

٤١- سیستانی - محمد اعظم، اوضاع مالی سیستان، مجله آریانا، ش۲ (کابل :١٣٦٤).

٤٢- سیستانی - محمد اعظم، دورنای یك رود خانه بزرگ، مجله آریانا، ش۹-۱۰ (کابل :١٣٤٥).

٤٣- سیستانی - محمد اعظم،، سرود آتشکده کرکوي، مجله آریانا، شماره ۱۱-۱۲(کابل:١٣٤٥).

٤٤- سیستانی - محمد اعظم،جغرافیای تاریخی زرنج مجله آریانا، شماره ٥-٦ (کابل:١٣٤٦).

٤٥- سیستانی - محمد اعظم، سارتایا حصار طاق، مجله آریانا، شماره اول (کابل:١٣٤٥).

٤٦- شاملویی حبیب الله، تاریخ ایران (تهران :١٣٤٧).

٤٧- شاه حسین ملك، احیاء الملوك به اهتمام منوچهر ستوده

(تهران:١٣٤٤).

٤٨- صدیق - دکترعیسی، تاریخ فرهنگ ایران، (تهران: انتشارات دانشگاه ١٣٣٨).

٤٩- صفا- ذبیح الله، تاریخ ادبیات درایران ج اول (تهران: ١٣٣٨).

٥٠- صفا - ذبیح الله . تاریخ ادبیات درایران ج دوم (تهران: ١٣٥٦).

٥١- صفا ذبیح الله تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی . ج اول، چاپ اول (تهران:) .

٥٢- طبری- جریر. تاریخ الرسل و الملوك مشهور به تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده . ج ٣ (تهران: ١٣٥٣).

٥٣- عوفی - محمد. لباب الالباب. ج دوم، تهران.

٥٤- غبار- میرغلام محمد . افغانستان در مسیر تاریخ. (کابل:١٣٤٦).

٥٥- غبار- میرغلام محمد.جغرافیای تاریخی افغانستان (سکاستین سیستان و فراه) مجله کابل. سال اول، شماره ٧ (کابل: ١٣١٠).

٥٦- قزوینی- حمدالله مستوفی، نزهته القلوب به کوشش دبیر سیاقی (تهران : ١٣٣٦).

٥٧- کهزاد - احمدعلی، تاریخ افغانستان قدیم. ج اول (کابل: ١٣٢٥).

٥٨- گردیزی- عبدالحیس بن ضحاك، زین الاخبار، با مقدمه محمد قزوینی(تهران: ١٣١٥) .

٥٩- لسترنج، جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی، مترجم، محمود عرفان، (تهران: ١٣٣٦).

٦٠- لمتون. مالك و زراع درایران، ترجمه، منوچهر امیری (تهران : ١٣٣٩).

٦١- مبارکشاه - محمد بن منصور، اداب الحرب و الشجاعه، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، (تهران-١٣٣٧).

٦٢- مجله ادب. ش ١-٢ (کابل : پوهنحی ادبیات و علوم بشری ١٣٤٩).

٦٣- مجموعه مقولات. : امیرکرور یاد . (کابل:١٣٦٤).

٦٤- مددی- محمد اکبر، وضع اجتماعی غزنویان، (کابل: ١٣٥٦) .

٦٥- مؤلف نامعلوم ، حدود العالم ، با تحشیه و تعلیقات مینورسکی، ترجمه پوهاند میرحسین شاه، (کابل:١٣٤٢) .

٦٦- مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، به تصحیح و حواشی ملك الشعراء بهار (تهران:١٣١٤).

٦٧- میرخواند. روضته الصفا. ج ٤ (تهران :١٣٣٩).

٦٨- ناظم - محمد . حیات و اوقات محمود غزنوی ، ترجمه عبدالغفور امینی، (کابل: مطبعه عمومی ١٣١٨).

٦٩- نخجوانی- محمد بن هندوشاه، دستورالکاتب فی تعیین المراتب. به تصحیح ع.ع. علیزاده، ج اول. (مسکو:١٩٦٤).

٧٠- نرشخی - ابوبکرمحمد. تاریخ بخارا، به تصحیح مدرس رضوی، (تهران: ١٣٥١).

٧١- نظام الملك، سیساتنامه ، (تهران: بنگاه ترجمه و نشرکتاب

.(۱۳٤۱)
۷۲- نیلاب رحیمی، غلام فاروق، سیر تاریخی کتابخانه ها درافغانستان، (کابل: ۱۳٦۱).
۷۳- هادی - نبی ، مؤرخان دوره غزنوی، مجله ادب، ش ٤ (کابل: پوهنحی ادبیات و علوم بشری۱۳٥٤).
۷٤- یکتایی - مجید، تاریخ دارایی ایران، (تهران: ۱۳٥۲).

منابع و مأخذ

۱- ابن حوقل. صورت الارض مترجم. داکتر جعفرشعار. (تهران:۱۳٤۸).

۲- ابن خلدون. مقدمه. ترجمه. محمد پرویز گنابادی ج ۲ (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲.

۳- سفزاری- معین الدین. روضة الجنات. بخش یکم (تهــران:۱۳٤۸).

٤- اصطخری. مسالك و الممالك. به اهتمام ایرج افشار (تهران: ۱۳٤۷).

۵-اقبال- عباس. وزرات درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی (تهران:۱۳۳۸).

٦- امیر عنصر المعالی کیکاوس بن وشمیگیر. قابوسنامه. به تصحیح و تحشیه سیعد نفیسی. (تهران: ۱۳٤۲).

۷- بارتولد. تذکره جغرافیایی تاریخی ایران. ترجمه حمزه سرداد ور. (تهران :۱۳۰۸).

۸-بارتولد. ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز. ج اول (تهران:۱۳۵۲).

۹- بارتولد . آبیاری درترکستان. ترجمه کریم کشاورز. (تهران: ۱۳۵۰).

۱۰- بوتلس. ناصرخسرو واسمعیلیان. ترجمه حسین آرین پور. (تهران:۱۳٤٦).

۱۱- بنوال - محمد افضل. نظري به کتب جغرافیای قدیم. مجله جغرافیا ش ۲- (کابل: ۱۳۵٤).

۱۲-بوسورث. سیستان تحت اداره عرب. مترجم. عبدالقیوم قویم. مجله ادب- شماره ۱-۲ (کابل: ۱۳٤۹).

۱۳-بوسورث. سلسله های اسلامی. مترجم. فریدون بدره ای. (تهران:۱۳٤۹).

۱٤- بوسورث. لشکرهای صفاری. ترجمه غلام سرور همایون. مجله آریانا ش۲ (کابل: ۱۳٤۸).

۱۵- بوسورث. لشکرهای صفاری. ترجمه غلام سرور همایون. مجله آریانا ش۳ (کابل: ۱۳٤۸).

۱٦- بوسورث. دوره نفوذ طاهریان درسیستان. ترجمه عبدالقیوم قویم. مجله ادب. ش ۳ (کابل: پوهنحی ادبیات وعلوم بشری (۱۳۵۳).

۱۷- بهار. محمدتقی. سبک شناسی. یعقوب لیث (تهران:۱۳۳۷).
۱۸- پاریزی. دکترباستانی. یعقوب لیث (تهران: ۱۳٤٤).
۱۹- پطروفسکی. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز. ج اول (تهران:۱۳٤٤).
۲۰- پطروفسکی. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز. ج دوم (تهران:۱۳٤٤).
۲۱- پوهاند میرحسین شاه. دریای هیرمند. مجله آریانا. س هجدهم شماره ۲ (کابل:۱۳۳۸)
۲۲- پیرنیا - حسن. ایران باستان. ج سوم (تهران:).
۲۳-پیگولوسکایا ودیگران. تاریخ ایران از قدیمتریم ایام تا سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز(تهران:۱۳٥٤).
۲٤-ثابتی- سیدعلی موید. اسناد و نامه های تاریخی از اوایل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی. (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳٤٦).
۲٥-جرفاد قانی. ترجمه تاریخ یمینی.(تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤٥).
۲٦-جلالی- علی احمد. مطالعه تاریخ افغانستان ازنگاه عسکری. ج اول (کابل:۱۳٤۳).
۲۷- جوزجانی. منهاج السراج. تاریخ طبقات ناصری. تحشیه و تعیلق پوهاند عبدالحی حبیبی ج اول (کابل: ۱۳٤۲).
۲۸-حبیبی. پوهاند عبدالحی. تاریخ افغانستان بعد از اسلام. جلد اول. بخش اول. (کابل:۱۳٥۷).
۲۹-حبیبی- پوهاند عبدالحی. تاریخ مختصر افغانستان. ج اول (کابل: ۱۳٤٦).
۳۰- حبیبی- پوهاند عبدالحی. پنجاه مقاله. (کابل:۱۳٥۷).
۳۱- خسروی خسرو. نظامهای بهره برداری از زمین در ایران از ساسانیان تا سلجوقیان. (تهران:۱۳٥٥)

۳۲- خلیلی- خلیل الله. سلطنت غزنویان (کابل:۱۳۳۳).
۳۳-خواندمیر. تاریخ حبیب السیر. ج دوم (تهران: ۱۳۳۳).
۳٤- دایرة المعارف آریانا. (افغانستان- کابل:۱۳۳۷).
۳۵-راوندی- مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران ج سوم. (تهران:۱۳٤۱).
۳٦-زهری- عبدالحمیدنحیف. دسیستان جنی پخوانی مشاهیر (کابل: ۱۳٤٦).
۳۷- سمرقندی. عروضی. چهارمقاله به تصحیح محمد قزوینی وحواشی و چاپ داکتر محمد معین. (تهران-۱۳۳۳).
۳۸-سیستانی-محمداعظم. مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی. (کابل:اکادمی علوم ج.د.ا. ۱۳٦۲).
۳۹-سیستانی- محمد اعظم. نظام بهره برداری در افغانستان قرون وسطی. (کابل: اکادمی علوم ج. د.ا۱۳٦۲).
٤۰- سیستانی- محمد اعظم.اوضاع مالی سیستان. مجله آریانا. ش ۲ (کابل:۱۳٦٤).
٤۱- سیستانی-محمداعظم اوضاع اقتصادی سیستان درصدراسلام . مجله آریانا. ش۲ (کابل:۱۳٦٤).
٤۲- سیستانی-محمداعظم. دورنمای یك رودخانه بزرگ. مجله آریانا ش-۹-۱۰ (کابل:۱۳٤۵)
٤۳- سیستانی-محمداعظم. سرود دانشکده کرکوي. مجله آریانا. شماره ۱۱و ۱۲ (کابل:۱۳٤۵).
٤٤- سیستانی-محمداعظم.جغرافیایی تاریخی زرنج. مجله آریانا. شماره ۵-٦ (کابل:۱۳٤٦).
٤۵- سیستانی-محمداعظم. سارتاریا حصار طاق. مجله آریانا. شماره اول (کابل:۱۳٤۵).
٤٦-شاملویی- حبیب الله. تاریخ ایران (تهران:۱۳٤۷).
٤۷ - شاه حسین - ملك. احیاء الملوك به اهتمام منوچهر ستوده (تهران:۱۳٤٤)

٤٨- صدیق - دکترعیسی. تاریخ فرهنگ ایران. (تهران انتشارات دانشگاه ١٣٣٨).
٤٩- صفا- ذبیح الله. تاریخ ادبیات درایران. ج اول (تهران: ١٣٥٦).
٥٠- صفا ذبیح الله . تاریخ ادبیات درایران ج دوم تهران: ١٣٣٦).
٥١- صفا- ذبیح الله تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی. ج اول. چاپ اول (تهران).
٥٢- طبری- جریر. تاریخ الرسل والملوك مشهور به تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج٣ (تهران:١٣٥٣).
٥٣- عوفی-محمد . لباب الالباب.ج دوم. تهران.
٥٤- غبار-میرغلام محمد. افغانستان درمسیرتاریخ. (کابل:١٣٤٦).
٥٥- غبار- میرغلام محمد. جغرافیای تاریخی افغانستان (سکاستین سیستان وفراه)مجله کابل. سال اول. شماره ٧ (کابل: ١٣١٠).
٥٦-قزوینی- محمد الله مستوفی. نزهته القلوب به کوشش دبیرسیاقی (تهران:١٣٣٦).
٥٧- کهزاد- احمدعلی. تاریخ افغانستان قدیم. ج اول (کابل : ١٣٢٥).
٥٨- گردیزی- عبدالحی بن ضحاك. زین الاخبار. بامقدمه محمد قزوینی (تهران:١٣١٥).
٥٩- لسترنج. جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی. مترجم. محمود عرفان (تهران: ١٣٣٦).
٦٠-لستون. مالك و زارع در ایران. ترجمه. منوچهر امیری (تهران:١٣٣٩).
٦١- مبارکشاه- محمد بن منصور. اداب لحرب و الشاعه. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. (تهران: ١٣٣٧).
٦٢-مجله ادب. ش١-٢ (کابل: پوهنحی ادبیات وعلوم بشری ١٣٤٩).
٦٣- مجموعه مقالات. د امیرکرور یاد . (کابل:١٣٦٤).
٦٤-مددی- محمد اکبر. وضع اجتماعی غزنویان. (کابل:١٣٥٦).

٦٥- مؤلف نا معلوم.حدود العالم. با تحشیه و تعلیقات مینر سکی . ترجمه پوهاند میرحسین شاه. (کابل:۱۳٤۲).
٦٦-مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان. به تصحیح و حواشی ملك الشعراء بهار (تهران:۱۳۱٤).
٦٧- میرخواند. روضة الصفا. ج ٤ (تهران: ۱۳۳۹).
٦٨- ناظم-محمد. حیات و اوقات محمودغزنوی. ترجمه عبدالغفور امینی. (کابل: مطبعه عمومی ۱۳۱۸).
٦٩- نخجوانی- محمد بن هندوشاه. دستور الکاتب فی تعین المراتب. به تصحیح ع.ع. علیزاد. ج اول. (مسکو:۱۹٦٤).
۷۰-نرشخی- ابوبکرمحمد. تاریخ بخارا. به تصحیح مدرس رضوی. (تهران:۱۳۵۱)
۷۲- نیلاب رحیمی. غلام فاروق. سیرتاریخی کتابخانه ها در افغانستان. کابل:۱۳٦۱)
۷۳- هادی- نبی.مؤرخان دوره غزنوی. مجله ادب. ش ٤(کابل: پوهنحی ادبیات و علوم بشری ۱۳۵٤).
۷٤-یکتایی-مجید. تاریخ دارایی ایران. (تهران:۱۳۵۲).

شــرح حـــال



شاه محمود فرزند غلام نبی در ۱۹ جدی ۱۳۳۲ در شهر آراء کابل تولد گردید. و در سال ۱۳٤۰ شامل مکتب قاری عبدالله شد. در سال ۱۳٤٦ بعد از سپری نمودن امتحان کانکور شامل لیسه حبیبیه گردیده و دوره بکلوریا را در سال ۱۳۵۱ به پایان رساند.

در سال ۱۳۵۲ به پوهنحی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل شامل و از رشته تاریخ و جغرافیای این پوهنحی در سال ۱۳۵۵ بدرجه لیسانس فارغ التحصیل شد.

از سال ۱۳۵٦ تا ۱۳۹؛ در لیسه ابن سینا بحیث معلم تاریخ و جغرافیه(اجتماعیات) ایفای وظیفه نمود.

در سال ۱۳۵۹ بعد از سپری نمودن امتحان کانکور درکادرعلمی پوهنحی علوم اجتماعی پوهنتون کابل شامل گردید.

درجه ماستری (M.A) در دوران تدریس (خدمت) در سال ۱۳٦۵حاصل نمود . باوجود آنکه شامل دوره، دوکتورا (PHD) گردید اما بر اثر شرایط نامساعد کشور نتوانست که به این درجه نایل آید.

از سال ۱۳۵۹ تا حال در دیپارتمنت عمومی، مضامین قرون وسطی کشور های هم جوار، تاریخ شرق میانه، تاریخ چین را تدریس می نماید.

آثاری که تا به حال نوشته است:

۱- تاریخ مستقل غوریان. ۲- تاریخ مستقل نیمروزیان.
۳- تاریخ روابط افغانستان وهند بریتانیوی (۱۳٤۷-۱۸۵۷).
٤- تاریخ نویسی در افغانستان . ۵- تاریخ قرون وسطی هند.
٦- تاریخ آسیای مرکزی(ترجمه)

مقالات متعددی درمجلات علمی کشور به چاپ رسیده اند. ضمناً درسیمینارهای مختلف درکشور اشتراك داشته وخطباتی ایراد نموده است.

ای زمـــا وطنــه

ای زمـــا وطنه د لالونـــو خـــزانـــی زما
ستاهره دره کښی دی د تورو نښانی زما

ستاسر چه وی تیت نو زه به شان شوکت څه کړمه
تـــه چـه خوارو زاريږ زه به مال او دولت څه کړمه
ته چه روان ویجاړيږ زه به خواب او راحت څه کړمه
مسته به د خـاوره کړم په وینـو مستاني زما
ای زمـــا وطنه د لالـــونـــو خـــزانی زمـــا

عقـل می ایـری شه ستـا د پـاره د فکـرونـونـه
سترګی می قربـان شه ستا د پاره د سوچونو نه
زار شمـه قـربـان شم سـتـا دخاورو د کورونو نه
ستا زړه کښی پرتی دی ټولی تلی زمـانی زما
ای زمـا و طنـه د لالـونـو خـزانـی زمـــا

یــا بـــه دی زه ســیال کـړمــه وطــنه د جـهان
یا بــه ستا په خپو کښی توری خاوری کړمه خپل ځان
ځـــان بـــه دری واری کـــړم خـــو تـــا به کړم ودان
نریمه پښتون یم تـــاتـــه یـــا دی افسانه زمـــا
ای زمـــا وطنــــه د لالـــونـــو خـــزانـــی زما

story. Then, as now, the territory now called Afghanistan was the hub around which momentus events revolved. When asked why he undertook to research and recount the relatively unsung saga of Nimroz, Professor Mahmood allowed that he had been inspired by Juzjani;s Tabaqat-i-Nasiri. Indeed, Juzjani is one of the liveliest chroniclers of histroy from any age. Professor Mahmood is to be congratulated for following in Juzjani,s footsteps, and for providing us with new insights into the past which will enable us to look toward the future with enhanced awareness.

Nancy Hatch Dupree
Peshawar, 25 August 1998

Commentary

Professor Shah Mahmood Mahmood's timing is propitious. It is well to better understand the land and the time under his focus so as to view with greater perspective the chaotic events unfolding before us today.

As Arab Abbasid power crumbled, the peoples on the periphery rose to form independent dynasties of their own. One such was the Saffarids founded in 867 by Yaqub ibn Layth, erstwhile coppersmith and soldier-of-fortune, who came forth from his capital in Nimroz to carry the banner of true Islam through Bost, Kandahar, Ghazni, Kabul, Bamiyan and Herat. It was he who ended Hindu rule in Kabul in 871. His story begins the tales told here.

The uniqueness of this work rests in the locale under study. Nimroz has long lain in the doldrums of inattention. It is fitting that the spotlight is fixed on this far off corner of vast deserts once called the garden of Asia by Medieval geographers.

From this work we learn of the geography and the people of Nimroz, their economic and social life, including their educational institutions and cultural accomplishments. Most dramatically we are introduced to the leaders of the time and learn of their relations with their neighbors- the Arab Abbasid Caliphs of Baghdad, the Samanids of Bokhara, the great

Ghaznavids, the Central Asian Seljuks, Ghorids from Afghanistan,s central mountains and the khwarizm Shah of Herat overcome by Genghis Khan whose exploits end the

The Nimrouz Independent State of Afghanistan

Social & Economical History in Retrospect

Shah Mahmood "Mahmood"

1997

The Nimrouz Independent State of Afghanistan

Social & Economical history in retrospect

Shah Mahmood "Mahmood"